UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228845
UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ٨٩١,٤٠٩ Acc. No. ١٤٨٢٢

17822

Osmania University Library

Call No ۸۹۱٫۷۰۹ ف
ا - ۱

Accession No ۱۷۸۲۲
17822

Author ارهار خانم مارسل

Title ادبیات روسیہ

This book should be returned on or before the date last marked below

MARCELLE EHRHARD

خانم مارسل ارهار

استاد دانشکده ادبیات لیون (فرانسه)

ادبیات روسیه

حق چاپ محفوظ

کتابفروشی تائید

ترجمه ایرج پور باقر

چاپخانه خدائی

چند کلمه . . .

انسان عاقل هیچ کاری را بدون هدف و منظور آغاز نمی کند : صبح که از خواب برمی خیزد هدفی را در نظر می گیرد و برای رسیدن بدان از کاشانه خود بیرون میرود و پیوسته درین فکر است که چگونه زود تر ، آسان تر ، بهتر وشایسته تر به مقصود نایل گردد یعنی پس از تصور مقصد اینك در فکر آنست که از چه راهی میتواند بدان برسد .

این نکته برای هر کاری که تصور شود ، صدق می کند : چه در بارهٔ فلان مرد بازاری که هدفش اندوختن مال و ثروتمند شدن است ؛ چه فلان سیاستمدار جاه طلبی که به مقام خود قانع نیست ومی خواهد به مقام های بالاتری تکیه زند ؛ چه فلان روز نامه نگاری که در فکر جلب خواننده است ؛ چه در باره فلان دوره گردی که مترصد یافتن اجناس کهنه ارزان است ، و بالاخره چه در بارهٔ فلان دانش پژوه کتاب دوستی که دلش مشتاق کتاب خوبست و پیوسته بر آنست که راهی برای دست یافتن به کتاب های خوب و پسندیده پیدا کند .



در آن روزگاران که در مدرسه متوسطه درس می خواندم ویکی از مواد برنامهٔ درسی ما **تاریخ ادبیات** ایران بود ، همیشه احساس می کردم که کتاب تاریخ ادبیات ما آنطور که باید چیزآموز نیست و بسا نکته های واجب و لازم که در آن یافت نمی شود : در مثل وقتیکه نام فلان کتاب را از دهان فلان استاد می شنیدم ودلم میخواست که در بارهٔ آن کتاب آگاهی های بیشتری بدست آورم وبه تاریخ ادبیات مراجعه می کردم ، بد بختانه نومید شده ، جز چند جمله ای که از فرط استعمال تهوع آور شده بوده (آنهم در باره زندگانی خصوصی مؤلف آن) ، در آن نمی یافتم. فکر می کنم تمام کسانی که چنین اشتیاقی داشته و کتاب تاریخ ادبیات یکی

از مواد درسی شان بوده است ، چون من نومید شده باشند .

باری درآغاز چنین می اندیشیدم که حق با مؤلف تاریخ ادبیات است و بحث در باره چگونگی کتاب فلان نویسنده یا مورخ و محقق کار او نیست و این کار را باید شاگرد مدرسه خودش در پرتو جدیت و تحمل ریاضات وخوردن دود شمع یا چراغ انجام دهد ، غافل از آنکه هرراهی براهنمائی محتاج است وهرطریقتی را مرشد یا پیری واجب .

پس یك چند بدینموال به امیدآنکه سرانجام باصرف وقت بسیار و تحمل ریاضات و مشقات فراوان به هدف خواهم رسید ، هر کتاب یا نوشته ای که بدستم می‌رسید ، بدون رعایت خوبی یابدی ، زشتی یازیبائی، صحت یاسقم آن را می‌خواندم وپس از پایان بردن همچنان چشم بسته کتابی دیگر می گرفتم و می خواندم چه درد سر بدهم هدف مبهم و راه دراز و پر پیچ و خم و سنگلاخ بود .

ولیکن چون به کارم عاشق بودم دامن طلب را از دست رها نکرده پیوسته از پی هموار کردن راه برای فراگرفتن ادب و رسیدن بسر منزل مقصود که ادراك ارزش آثار ادبی بود ، می کوشیدم . این بیراهه روی و جانفرسائی ادامه داشت تاآنکه توانستم زبان خارجه فراگیرم و کم یا بیش باکتاب های السنه بیگانه آشنا شوم .

درین مرحله بود که اشکال کار را دریافتم و بر عمر گرانمایه که گذشته بود ، تاسف خوردم پی بردم به اینکـه خارجیان درست است که مانند ما مشتاق تحقیق و تتبع در آثار فکری و هنری بشر هستند ولیکن آنان برای رسیدن به هدف خود راهی جز راه ما در پیش می گیرند : راهی که ظاهرا ساده تر ، کوتاه تر وامید بخش تر از راهـی است کـه بزرگان ما از اعصار بسیار قدیم در پیش گرفته بوده اند . آنگاه یکی از علل بزرك ترقی و پیشرفت ملل مغرب زمین برمن آشکار گردید ومرا نسبت به روش تعلیم و تربیت شرقی بد بین کرد . از همان روزگار جلو زبان را گرفته باگذشته بریده راهی تازه بشیوه اروپائیان در پیش گرفتم

و از آن روزگار تاکنون بهمان نهج عمل کرده و می کنم و هر وقت که حساب می کنم ، سودم را به مراتب بیش از زیان می بینم .



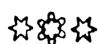
باری سخن در باره اتخاذ روش بود . خلاصه کلام آنکه از همان روز ها بفکر افتادم کـه با شیوه تاریخ ادبیات نویسی باصطلاح استادان مبارزه کنم و تاآنجاکه مقدور است روش پسندیده و مطبوع علمای غرب را درین زمینه خاطر نشان همراهان و راهروان طریق ادب کنم .
سالهائی که دردانشکده ادبیات درس می‌خواندم لمحه‌ای از بذل کوشش درین زمینه فارغ نمی نشستم واز هر فرصتی که‌دست می‌داد از روش پوسیدهٔ آن عده از استادان که به‌بلع نیم خورده گذشتگان مباهات می کردند ، انتقاد می کردم و جوانان تحصیلکرده وباکیاست ایرانی را از اتلاف عمر و سر گردان شدن در راهی که آغاز وانجامش بیش از اندازه مبهم وناپیداست باز می داشتم .

بهمین علت وبراثر عشقی که به‌صرفه جوئی در وقت و کار دارم و بواسطهٔ سودی که چه خود وچه دوستان و آشنایانم از اتخاذ روش‌تحقیق و تتبع اروپائی برده ایم ؛ برآن شدم که مجموعه ای از **ادبیات کشور های** مختلف جهان گرد آوری و برای دانش پژوهان ایرانی که یا زبان خارجی نمی دانند ویا می‌دانند اما حوصله تحقیق ندارند ، ترجمه کنم : وازین‌کاردو نظر دارم یکی آنکه نسل جوان وپر توان معاصر، با روش جدید تحقیق ادبی دنیای مترقی و متمدن آشنا شود و دیگر آنکه دروقت وکوشش‌صرفه جوئی کند و بیهوده چون نسل های پیش ازخود بی گدار به آب نزند و در راهی بدان دشواری بی‌رهبر گام برندارد تا آنوقت بر گورستان‌روز های مردهٔ عمر خود ننشیند و نوحه سرائی نکند !

کتابهائی که درین مجموعه‌یکی پس از دیگری چاپو منتشرخواهد شد ، چندین حسن دارد : نخست آنکه ازصد وپنجاه صحیفه متجاوز نیست دوم آنکه بتوسط افراد شایسته و با صلاحیت که اغلب شان کرسی ادبیات

شهر های بزرك اروپا را اشغال کرده اند ، نوشته شده و می توان بر مندرجات آن اطمینان واعتماد داشت ؛ سوم آنکه روش تدوین آنها چنانکه گذشت آسان ، ساده وشوق انگیز است و اگر براثر ضیق صحایف نتوانند در باره تمام آثار مکتوب ادبی عصری از اعصار مملکتی کاملا سخن رانند لااقل بهترین و زبده ترین تراویده های ادبی هرعصری را باذکر انتقادی موجز و نکته آموز در اختیار می گذارد . پس بدین ترتیب راهنمای بسیار خوبی است برای کسانی که می خواهند کتاب بخوانند ولی نمی دانند از کدام شروع کنند ، و درضمن نمی خواهند وقت خود را باخواندن آثار درجه دو و سه تلف کنند .

درین کتابها بهترین نوشته یا کتاب هر نویسنده‌ای معرفی وارزش ادبی آن سنجیده شده است و آنچه راکه نمی توانیم در آن بیابیم همانا پر گوییهایی است که بعضی از ادیبان ما ! مثلا درباره سعدی یاحافظ ویاهرشاعر ونویسنده دیگر کرده اند . بنابرین عنوان **تاریخ ادبیات** برازندهٔ کتابهائی است که درین مجموعه به‌چاپ رسیده یا به چاپ خواهد رسید ، نه آن عده از کتابهائی که برخی از استادان چاپ کرده و **تاریخ زندگانی شاعران** را به عنوان تاریخ ادبیات قالب زده ، ومانند فلان‌تاجر بازاری جو را به قیمت گندم فروخته اند .



امید وارم ایزد بزرك ما را (ناشر ومن) تائید فرماید و درین کار که در پیش گرفته ایم موفق بدارد .

دی ۴۳ - ایرج پارسی‌نژاد

دیباچه ...

ادبیات و بویژه رمان روسی که تقریبا تا انتشار اثر معروف اژن ملچیور ووگوئه Eu . mel · Vogue (۱) درفرانسه ناشناس‌مانده‌بوده نزدیك پنجاه سالست کـه بدون وقفه زیبائی و جذابیت خود را در نظر فرانسویان حفظ کرده است . خوانندهٔ فرانسوی درآثارادبی روسی نشانه‌ای از تازگی و شگفتی می جوید ؛ براستی با اینکه از ادبیا ت مغرب توشه ها بر گرفته ولی باز غرابت‌وتازگی عمیق خود را از دست نداده است . روسیه بنا به مقتضای وضع جغرافیائی و شرایط بیشمار تاریخی خود پهلو به پهلوی اروپا پیشرفته است . مسیحیت را پیش از آنکه دچار تفرقه و و انشقاق گردد از بیزانس گرفت و داشت از روم جدا میشد که حملهٔ قوم مغول یکسره او را از روم مجزا ساخت . وقتیکه استقلال یافت، گردا گرد خود را بروی دیگران بست وچون خودرا رم ثالث ، نگهبان مذهب‌واقعی می پنداشت ، نسبت بسایر کشور های اروپائی آنچنان ابراز بی اعتمادی می کرد که هنوز هم کاملا برطرف نشده است . روابطی که از عصر پطر کبیر میان روسیه و مغرب زمین برقرارگردید باز نتوانست تااعماق‌جامعه رسوخ کند . همانطور که در قرون وسطی آموزش و پرورش خاص‌عده‌ای کشیش و کلیسائی بود ، در قرون هژده و نوزده نیز میان عامهٔ مردم کـه همچنان بی سواد و کاملا اصالت روسی خود را حفظ کرده بودند و طبقهٔ

☆ این‌شخص در پایان عمرش کتابی به‌عنوان « رومان روسی »منتشر کرد که از لحاظ ادبی و فن انتقاد هنری حائز اهمیت بسیار است . پ

اشراف و آنها که رنگ تمدن اروپائی پذیرفته بودند ، شکاف عمیقی وجود داشت و اگر روشنفکران پی بدین جدائی درد ناك نبرده بودند و احساس نمی‌کردند که نیازمند اختلاط با عوامند و باید هم از آنها یاد بگیرند و هم به آنها یاد بدهند ، شاید ادبیات روسیه از خصیصهٔ ملی و تنوع بومی و اصیل خود بی بهره می ماند ، این در هم آمیختگی خاص باعام از سویی سبب گردید که ادبیات روسیه جنبهٔ پختگی و آموزندگی خود را حفظ کرده منکر اصل « هنر برای هنر » گردد ، و از سوی دیگر نیز براثر همین آمیزش خواص بـا عوام مطالعه واقعی اشیاء و اشخاص Realisme درآن نضج و رونق یابد .

همهٔ نویسندگان بزرك بیش و کم هنرخودرا ازمکتب بیگانه آموخته ولیکن هنر خود را در توصیف روسیه بکار زده‌اند ـ واین معنی‌را با دقتی که در امر کاوش روحیات گوناگون بکار می‌برند ، درهم آمیخته آنها را از مقصدشان به‌تخطی وامی دارد تاآنکه به پایهٔ روانشناسان روح بشری نایل شوند .

بدین ترتیب براثر کوشش آگاهانهٔ روشنفکران شکافی که آنان را از طبقات عامی سوا می کرد ، رفته رفته پر گردید . پس از انقلاب نیز گسترش وسیع فرهنك و اتحاد تمام طبقات مردم درامرکار مشترك ونبرد بامتجاسر ، به‌نحو خستگی ناپذیری بدین اختلاط که مدتها افسانه جلوه‌می کرد ، جامـهٔ حقیقت آراست و در عین حال براعتبار خصیصهٔ ملی ادبیات روسیه نیز افزوده است .



فصل نخست

سنت شفاهی

ملت روس که تا سالهای اخیر کاملا عامی مانده بود و با وجود واجد بودن قریحه ادراک موسیقی و داشتن تخیل وسیع و حساسیت بسیار از ادبیات مکتوب بهره ای نداشته، وذوق و شوق خود را در ایجاد ادبیات ملی که منحصرا طبق سنت شفاهی سینه به‌سینه میگردد و نظیرش در هیچ نقطه عالم نیست تمیز داده است.

شعر حماسی - اکنون که چند قرن از مرگ اشعار رزمی در نزد اغلب ملل میگذرد، باز در نواحی شمال روسیه، قسمتهای الونتس Olonetz و آرخانگلسک Arkhangelsk دهقانانی هستند که ترانه های رزمی روسی را در کوچه و بازار بآواز میخوانند؛ منتقدان خو کرده اند به اینکه این گونه ترانه ها را بی‌لین Byline یعنی سرگذشت واقعی بخوانند، در صورتیکه توده مردم آنرا جز به نام Stariny (یعنی سرگذشت های باستانی) نمیشناسند.

در باره این ترانه ها نظر بسیار است. ولی آنچه امروز جملگی برآنند این است که توده مردم بطور خود بخود و طبیعی چنین ترانه‌هائی را نیافریده اند بلکه شاعرانی از نوع خنیاگران و معرکه‌گیران قدیم ما بوده اند که بنام « **اسکو موروخی** » نامیده شده و بیشتر از بیزانس و یا کشور های اسلامی و جنوب میآمدند و این گونه اشعار را سروده در دربار پادشاهان میخواندند. کلیسا که دشمن هرگونه سرگرمی غیرمذهبی است اینان را طرد کرد تا جای خود را، در دوران اشغال قوم مغول و قرون پس از آن، در جشن‌های ملی و عمومی باز کنند؛ پس از آن خود نیز هنر

خویش را همچنان بطور شفاهی بزنان و مردان روستائی آموختند . در همین اوان اشعار مزبور که ابتدا در سرزمین اکراین جوانه زده بود پس از تحمل شکنجه های فراوان درحالیکه همچنان بتوصیف موطن اصلی‌خود استپ های جنوب ، سرگرم بودند ، به نواحی شمال دور پناه آوردند . برخی ازاین شاعران از جمله‌ریابی‌نین‌پیر که‌اورا درپایان سده نوزدهم‌به سنت‌بطرز بورك آوردند ، بیش از پنجاه‌هزار بیت شعر ازبر بودند .باید افزود که کار این شاعران باتوسعه عملیات قهرمانی آسان‌گردید زیرا از این پس توانستندکار های مختلف قهرمانان خودرا ازقبیل زین کردن‌اسب جنك کردن بادشمن وبرپا ساختن مجالس جشن و سرور ، در بیلین های گوناگون بگنجانند . شعر دارای سه هجای تکیه دار است که بتوسط عده غیر معینی هجا های بدون تکیه های از یکدیگر فاصله دارند وبادوهجای بی‌تکیه نیز پایان مییابد .

ترانه نیز عبارت از ترکیب چند آواز یك آهنك است که بدون همراهی موسیقی مانند خطبه به آواز خوانده میشد . قدیمی ترین‌مجموعه بی‌لین ها که‌گوینده آن **کیرشادانی لو** است ، بسال ۱۸۰٤ انتشاریافت؛ وکاملتر از آن ، مجموعه های **ریبنی کوف**و **هیلفردنیگ**است که‌بترتیب بسالهای ۱۸٦۸ و ۱۸۷۲ منتشرگردید . چنانکه شیوه روز است ، برای بی‌لین ها نیز اصل اساطیری تاریخی هندی و ایرانی تراشیده اند . ولی مطالعاتی‌متین که بتازگی در این باب‌شده پرده ازروی تاثیرات‌متنوع ادبی که‌از بیزانس‌و کشورهای جنوبی اسلاو وحتی‌مغرب‌وخاطرات تورات‌وانجیل های ساختگی‌سرچشمه میگرفته، برداشته است . بی‌لین‌ها به دسته‌های‌چندی منقسمند ، که مهمترین آنها همان بی‌لین **کیف** است و در آن به دو نوع قهرمان یاباصطلاح Bogatyrs برمیخوریم . بوگاتیر هـای « قدیم » (که شاید اصلشان نسبت بسایر بوگاتیر ها بـه‌ما نزدیك تر باشد ودر باره آنهابیش از اندازه به‌فرضیه های اساطیری توجه شده است) که‌عبارتنداز

سویاتوگر Suiatogor غول پیکر که بر اثر سنگینی جسمی، زمین از تحملش عاجز است ولی سرانجام قربانی غرور قدرت خویش شده نابود میشود. و دیگر ولگاسو یا توسلاوویچ که میتواند بصورت تمام اقسام جانوران در آید. و دیگر دهقان نیرومندی به نام می کولا که با یك دست گاو آهنی را حمل میکند که سی مرد نتوانسته اند آنرا از زمین بلند کنند.

سایر بوگاتیرها در خدمت شاهزاده ولادیمیر اند که ملقب بخورشید قشنك است و هیچگونه شباهت مشخصی نه باولادیمیر سلف خود، « تعمید دهند» روسیه، دارد و نه با ولادیمیر موناماك، بلکه پادشاهی است که در کیف حکومت میکند و صاحب دنیا و آخرت است، ولیکن دایم در معرض تهدید بی ایمانان است؛ وچون نمیتواند تنها ازخود دفاع کند به بوگاتیرها متوسل میشود و اغلب نیز پاداش آنها را باحق ناشناسی میدهد. مشهور ترین بوگاتیر ها همانا ایلیادوموروم دهقانزاده ایست که پس از آنکه در سن سی وسه سالگی به دست زایرین شفا مییابد، خداوند قدرتی اعجاز آمیز بدو عطا میکند، دشمنان را پراکنده میکند، شهر ها را آزاد میکند و « راهزنان » را دستگیر میکند؛ وی قهرمانی است جسور ولی محتاط بی کبر وخودپرستی که زندگی خودرا وقف دفاع از سرزمین روسیه و مذهب مسیحی کرده است. پهلو به پهلوی او دوبرنیانیکیتیچ کشنده اژدها و نجات دهنده شاهزاده خانم اسیر، و آلیوشا پسر کشیش، خودستا، محیل که بسوی زن و زر گرائیده ولی بی اندازه بی باك است، با بی ایمانان میجنگند.

بی لین های نوگورود، شهر کاسبان و ملوانان که با بیلین های کیف و تاست کار های قهرمانی سادکو Sabco و واسیلی بوسلایویچ ماجراجو را می سراید. سادکو کاسب توانگریست که دو بار از پادشاه دریا دیدن کرد و با موسیقی خود او را مفتون ساخت و گنجینه های بسیار از او باز ستانید.

کمی دیر تر در مسکو نیز ترانه هائی پدید آمد که جملگی صرف ستایش اعمال ایوان مخوف، نجات دهنده غازان Kazan و مدافع

حقوق ملت در مقابل بویار Boïar (اشراف)، گردید . گرچه بی لین هائی نیز در باره دیمتیری های روسیه و پطر کبیر وجود دارد ولیکن فاقد ارزش هنریست .

ملت روس درکنار ترانه های مزبور در بالا که از جنبه های غیر مذهبی ملهم شده است ، از نظر ترانه های مذهبی Doukhovny strikhï نیز مستغنی است. چه کشیشانی بودند که بپیروی از تورات و انجیل وانجیل های ساختگی و افسانه های بیزانس ، ترانه های مذهبی میسرودند . شاه داود در « کتاب کبوتران » چگونگی آفرینش را برای شاهزاده ولادیمیر حکایت میکند ؛ ترانه های دیگر نیز داستان آدم وحواء ، تمثیل توانگر رذل و جذامی بینوا و قهرمانیهای جرجیس مقدس یافروتنی آلکسی مقدس را میسراید . این ترانه ها را معمولا گدایان زایر بطور دسته جمعی می- خواندند و همواره نیز از حمایت و پشتیبانی کلیسا برخوردار بودند، هدف اصلی آنها جلب عطوفت مردم نسبت به بینوایان و گناهکاران است که آنهمه در نزد مسیح عزیز و گرامی بودند .

حکایات و امثال - حکایات نیز که بزبان مأنوس نثر نوشته می شود ؛ از جمله انواع حماسی بشمار میرود . ازقرن هیجدهم ببعد مجموعه هائی از این حکایات گرد آوری شده که مهمترینشان عبارت از مجموعه ایست که بنام آفاناسیف Afanssiof منتشر شده است . اینها نیز با آداب و رسوم (فولکلر) مردم آسیا و اروپا و همچنین باسرچشمه های فیاضی رابطه دارند ؛ چنانکه **بووا** Bova قهرمان ملی و پسر پادشاه همان **بواو دانتون** است که پس از گذراندن سفری دورانی رنك روسی پذیرفته بدان اسم ورسم معروف گردید . چه بسیارند مضامینی که در فرانسه وجود دارد ولی از شعر و طنز و واقع بینی روسی متاثر است زیرا که در همه آنها بدخترك یتیم ، مردك پاکدل و برادر سرافکنده ای بر میخوریم که سرانجام به درك سعادت وخوشبختی نایل میآیند. **بابایاگا** Babayaga زنك

جادوگر گاه سوار آبشخوری شده در فضا به سیاحت میپردازد ولیکن ماندن در کلبه خود را که در قعر جنگل است و از استخوان جوجه ها ساخته شده و بمحض نزدیك شدن مهمانی بسویش میچرخد تا او وارد گردد ، ترجیح میدهد . اژدها عوض آنکه شاهزاده خانم را پاره پاره کند ترجیح میدهد با او ازدواج کند و از او دارای پسری شود .

ملکه پس از خوردن فلان ماهی که بالهای طلائی داشت فرزندی به عرصه وجود میآورد وشاهزاده خانم خود را در زیر پرهای قو پنهان میکند . خلاصه رشته های محکمی آدم را باحیوان وجانوران وحشی راباجانوران اهلی پیوند زده گرگ و خرس و اسب نجیب را با هم آشتی میدهند. صحنه ظهور این ماجرا ها معمولا جنگل و ایزبا Izba است که از آمدوشد پریان خانگی و جنگلی جان میگیرند .

دامنه گنجینه های پند و امثال نیز وسیع است و اغلب بیادآورنده خاطرات تاریخی « ذومهیمان ناخوانده مضر تر از یك مرد تاتار است » یاآداب و رسوم روستائی « بهار زیبا اما گرسنه » ویا مشاهدات اندیشه و خرد مذهبی است .

پند و اندرز های بسیاری است که برای شفای بیماری انسان وحیوان یاحفاظت محصولات کشاورزی وخانها ومسافران ، سحر وافسون راباملذهب در میآمیزد .

شعر غنایی ـ دسته‌های معروف آوازخوانان گروهی ، زیبائی بی نظیر ترانه های روسی را به مردم مغرب شناساندند . برخی مربوط است باعصار خیلی عتیق ؛ و برخی دیگر که از ادبیات مکتوب سر چشمه میگرفت باین افتخار نایل آمد کـه مورد قبول مردم قرار گرفت . ترانهٔ دسته اول فاقد قافیه و حاوی تکیه های جدا از هم و تعداد نامنظم هجاست .

ملت روس برای تمام موارد زندگی سرود دارد . رقص ها معمولا باسرود همراهند ؛ وهر جشن سال ترانه مخصوص بخود دارد ؛ ترانه‌هائی

برای بهار و نوئل وجود دارد که در بن‌روان در میخوانند یا آنکه در شب بمناجات های مذهبی که طبق سنت انجام میگیرد ، جان میبخشند . آهنگ ها گر چه همیشه حاوی معنایی بزرگ نیستند ولی از عهده القاء آهنگ فرار پرنده‌ای تیز پر یا تاخت اسبی تیز تك در وسط استپ یا نمایش سپیدی درخت قان یا خوشه های خونین بستانك و یا گردش دانه های برف در فضا بر میآیند . نغمه‌های عاشقانه تقریبا همیشه حزن آلود است ، مخصوصا نغمه های دختر کی جوان که بخاطر ازدواج از خانواده خود جدا میشود : دخترك و دوستان او از پدرش طلب میکنند که از سپردن او بدست خانواده ای بیگانه سر باز زند یا از برادرش میخواهند که از او بدفاع برخیزد . مراسم عروسی روستائی هنوز مطابق آداب کهنه انجام‌میگیرد و گاه نیز مثل اعصار تاریك تاریخ عروس را بعنف یا برضا از خانه اش میربایند و خلاصه عرف و عادت قرون وسطایی بویار دها را حفظ میکنند . اما همین آداب و رسوم کهن آنگاه که باترانه ای همراه میگردد بصورت نمایشهای دراماتیك که تقریبا دارای ارزش جادویی نیز هست ، پدیدار میگردد. حزن ترانه های سربازان نیز پای کمی از سایر ترانه ها ندارد چه درروسیه قدیم اینگونه ترانه هاحکم وداع قطعی را داشت کـه سربازان از خانواده یانامزد بسیار محبوب خود میکردند . می‌ماند مرثیه هائی که زبان‌حال مادر یازنی است که «شاهین» یا « چراغ » خانواده خود را از دست داده وازین پس باید با فلاکت و بدبختی بسر برد ؛ در هر صورت اینگونه نوحه ها در طی قرون متمادی همچنان بی تغییر و تبدیل حفظ شده است غنای موسیقی اینگونه اشعار و وزن خوش یا ناخوش آن وحسن الحان مردم روسیه که برای آواز گروهی شایستگی خاص دارد، برارزش گنجینه بی نظیر اشعار غنایی روسی میافزاید .

نمایش عامیانه ــ آنچه مسلم است اینکه « اسکو موروخی » ها نمایشنامه های خنده آور وگاهی نیز درام های کوتاهی برروی صحنه آورده اند ولیکن در باره آنها که بامخالفت و تکفیر شدید و کینه توزانه

کلیساмواجه میشده، هیچگونه‌اطلاعی دردست نداریم . کمی بعد ، نمایشنامه های مذهبی که بمذاق توده مردم خوش آمده بود در طول قرون هفده و هیجده دربرخی نواحی‌در دانشگاههای کلیسائی برروی صحنه آورده‌میشد. خیمه شب بازی که از آلمان بروسیه آمده باداشتن پرسناژ مهمی چون پطروخای Petrouckha بذات در تمام بازار هـای روسیه نمایش داده میشود .

فصل دوم

ادبیات مکتوب پیش از پطر کبیر

پیش از حمله مغول ـ آیین مسیحیت در روسیه نیز مانند اروپا کانون تمدن محسوب میشده ؛ کشیش در طول قرون متمادی تنها نگهبان شعله لرزان شمع تمدن وفرهنگ بوده .

نتایج اخذ مذهب از بیزانس برای روسیه از حد شمار بیرون بود . زیراکه ظاهرا میتوانست از سنت یونانی بهره‌مندگردد . ولیکن بدگمانی های کلیسا نسبت به آئین باستانی یونان ، نتایج مزبور را بهمان تعلیمات آباء مسیحی تقلیل داد . در نتیجه روسیه از اخذ تماس با اعصار کلاسیك لاتین و جنبش های فکری قرون وسطی و دوران تجدید حیات فرهنگی اروپا Renaissance محروم ماند . زبان کلیسایی که در حقیقت همان زبان بلغاریست و بتوسط نخستین پیشوایان روسیه بدان سر زمین آورده شده بود و **سیدریل** و **متد** (۱) چندمتن مذهبی را بدان زبان بر گردانده بودند و بنام اسلاون Slavon یا اسلاو کلیسایی معروف است ، این امتیاز بزرك را داشت که فهمش برای توده مردم آسان بود درصورتیکه کشیشان را از شناختن آداب و رسوم اعصار باستانی یونان و روم که ممکن بود توجه آنان را بسوی خود بکشاند ، باز میداشت . حمله قوم وحشی مغول کار جدا کردن روسیه را از دنیای آنروز بپایان برد ؛ پس زمینه ادبی روسیه در طول قرون متمادی همان زمینه ای بودکه پیش از ۱۲۴۰ از بیزانس

☆ سیدریل و متد برادرش از جمله پیشوایان ملل اسلاو بودند . سیدریل الفبائی اختراع کرد که الفبای روسی ماخوذ از آن است (۸۶۹-۸۲۷)

مخصوصا از راه امپراطوری بلغار که در قرن دهم دراوج عظمت خودبود اخذ کرده بود . ازلحاظ ادبیات تهذیبی واخلاقی نیزغنی بود : انجیل های راستو دروغ ، مواعظ ژان کریزوستوم (۱) و بازیل (۲) مقدس وزندگی مقدسان زمینه آنرا تشکیل میداد ؛ تواریخی چند از بیزانس و خاطراتی از جنك « تروا » و اسکندر و امپراطوران روم رانیز باید بدان افزود. تمام این آثار در خانقاه‌هاو دیر ها به‌زبانی دو رگه ای بر گردانده شد که بعد ها رفته رفته بزبان روسی تغییر شکل یافت و تا اوایل قرن هیجدهم زبان ادبیات بود .

قدیمی‌ترین اثری که بزبان روسی نوشته‌شده وپر است ازنکته‌پردازی های‌ادبی‌همانا انجیل‌استرومیر l'Evangil d'ostromire است‌استرومیر شخص بزرگی بود که یك شماس انجیلی‌بنام‌گرگوار بسال ۱۰۵۶ منتخبات اناانجیل را درباب روزهای یکشنبه‌واعیادسال‌برای او استنساخ کرد وبنام او انجیل استرومیر خوانده شد .ایزبورنیخی Izbourniki (مجموعه‌ها) که‌چندسال‌بعد برای شاهزاده اسویاتسلاو Sviatoslave نوشته شد حاوی مباحثی از آباء مسیحی و زندگانی مقدسان و تاریخچه‌ای از امپراطوران روم‌وحشی و اصول‌فن خطابه‌است . از این‌تاریخ هم چشمی بمیان میآید : خطیبان به پیروی ازژان کریزستوم شروع بموعظه نویسی کردند (نکته ای که‌خیلی برای ما جالب‌است)و وقایع‌نگاران مانندوقایع‌نگاران بیزانسی شروع بنقل وقایع کشور خودکردند .

سال ۱۱۱۵ ، در دیری‌از شهر کیف ،، وقایع وماجراهای‌گذشته بعنوانNestor نوشته‌شدکه‌بعدها چندین بارهم مورد استنساخ قرارگرفت وهم کاملتر گردید باقدیمی ترین‌نسخه ای که از آن در دست داریم‌ومتعلق

☆ ژان کریزوستم ولی یکی از آباء مسیحی است و در فصاحت شهره استومواعظ خواندنی از خود باقی‌گذارده است (۴۰۷ ـ ۳۱۷)

☆ یکی دیگر از آباء مسیحی است مطالبی درباب دین واخلاق بنظم وترتیب نوشته . وی یکی‌از پایه‌گذاران رهبانیت‌است(۳۷۹-۳۲۹)

به کشیشی است به نام **لوران‌دوسوزدال** Laurent de Souzdal
بسال ۱۳۷۷ استنساخ شده.

مورخ مزبور برای آنکه نسبت اقوام اسلاو را بر ماندو او را از فرزندان **یافث** (سومین پسر نوح) بشمار آورد ، بداستان طوفان نوح برمی گردد و افسانه هائی را نقل میکند که باعث آمدن آندره حواری ، معروف بـه روسیه گردید ، لیکن ارزش اثر او زمانی آغاز میگردد که از وقایع ادوار نزدیك بخودش سخن میراند یعنی از تاسیس کیف بتوسط وارك‌ها Varegues از انتقام الگا Olga نسبت به درولیان ها Drevlians ، از مرك الك Oleg ، از ایمان ولادیمیر که اول مجسمه خدا پرون Peroune را برود دنی پر Deniepr انداخت و بعد ملتش را باآب آن تعمید داد ؛ این وقایع نیم افسانه ای و نیم واقعی مذکور روشن ، زنده ، وجاندار نقل شده و غرور ملی یك فرد مسیحی روسی از آن ساطع است . اطلاعاتی که در باره آداب آن زمان از قبیل شرحی کـه در باره مقام قابل توجه مؤلف خود می دهد نصایح ولادیمیر مونوماك (۱۱۲۵ ـ ۱۰۵٤) به پسرانش خیلی دلپسند است: وقتیکه پسرانش را باصول مذهب واخلاق میخواند ، از تجارب وخاطرات شخصی خود کمك گرفته چند اندرز عاقلانه نیز درباره وظایف یك شاهزاده به آنها می‌دهد . مونوماك بویژه روی میهمان نوازی که باید از خارجیان کرد و آموزش و تربیت زیاد تکیه می کند .

در این دوران روسها هنوز باممالك بیگانه رابطه داشتند ؛ کشیشان بار سفر زیارت های طولانی می بستند ؛ وبا سواد ترین آنها سفرنامه هم تهیه میکرد **هی‌گومن داینل** بسال ۱۱۱۵ بسوی بیت المقدس میرود و بودوان Baudoin پادشاه آنجـا پذیرائی شایانی از او می کند ؛ در برگشت اماکن مقدسه مخصوصا کلیسای سنت سپولکر St. sepulcre با دقت و درستی فراوانی توصیف میکنند ؛ آنجا در مراسم شبانـه عید احیای مسیح (پاك) حاضر میشود ، و چراغهای مومنان پارسا را که با

آتش معجزه آمیز آسمان روشن میشود ومردم لاتیوم باید شعله خود را از آنها تکدی کنند، می بیند، از اینکه متعلق بکلیسای مشرق و اهل روسیه است بخود میبالد وبهر معبد یا محرابی که میرسد دعا بجان پادشاه و آبادانی وطنش میکند. آنتوان دو نوگورود، رییس اسقفها نیز سفری بقسطنطنیه کرد و ابنیه مذهبی و آثار متبرکی که در آنها نگهداری شده بود، توصیف می کند وارزش توصیفات او وقتی گرانبها تر میشود که کمی پس از سفر او بسال ۱۲۰۰ انجام گرفته قشون صلیبی شهر را مورد نهب و غارت و کشت و کشتار شدیدی قرار میدهند.

نمایشنامه مشهور **داستان نبرد ایگور** شرح ماجرای لشگرکشی شومی است که دوتن از پسر عمو های شاهزاده سویاتوسلاو که به افتخارات خویش پای بند بود، بنام های **ایگور و وسوولد** علیه پولوتوس ها کردند: پس از یك شکست خونین شاهزادگان اسیر میشوند و خاینان سرزمین روسیه را مورد نهب و غارت خود قرار میدهند؛ با اینهمه ایگور موفق بفرار میگردد. در این اثر که با نثری شاعرانه نوشته شده، گاه زیبا وگاه نازیباست، از هر مقوله سخن رفته است: از نبرد ها و منظره ها؛ از اساطیر اسلاو و اندیشه های مسیحی، از ملاحظات سیاسی پر از حکمت و میهن پرستی، ویك بخش زیبای غنائی، از سوگواری زن ایگور که برفراز برج وباروی پوتیول به تمام عوامل شومی که موجب اضمحلال روسیه گردیده بود، نفرین میفرستد. بدبختی اینجاست که صحت این نمایشنامه مورد چون و چرا قرار گرفته و تنها نسخه ای که از آن وجود داشته و در ۱۸۰۰ بوسیله کنت موسین پوشکین منتشر شده بود، در حریق مسکو مفقود گشت. از این جهت تحقیق در صحت یا سقم آن ناممکن گردید. شاید خود انتشار این نسخه مانند همان کار مسخره آمیز ماکفرسن macpherson باشد که « اشعار **اسیان** شاعر افسانه ای اسکاتلند را در سده هیجدهم زیر عنوان اینکه از زبان اصلی ترجمه کرده است، منتشر کرد. . . »

مهمترین منبع الهام این اثر ممکن است همان منظومهٔ زادونشچینا، داستان نبرد کولی کوو Koulikovo باشد که در سدهٔ پانزدهم سروده شده است. ولیکن منتقدان روسی همواره آنرا اقتباس از داستان **ایگور** میشمرند و حال آنکه عکس این مطلب خیلی امکان دارد.

از این جمله که بگذریم باید از مصیبت بزرگی سخن گوییم که در سدهٔ دوازدهم به وضع تاثر افزایی جلو تحولات روسیه را سد کرد. این آفت همانا آفت قوم مغول است که قریب بدو قرن روسیه را تحت تسلط داشت و باوجودیکه نه زبان و نه نحوهٔ اداره امور و نه مذهب خود را بدان تحمیل کرد ولی یورش آنها خود برای دلسرد کردن مردم و ویرانی مملکت سخت کافی بود. از لحاظ معنوی نه تنها موجب توقف ورکود گردید بلکه سبب گردید که افکار سیر قهقرائی پیش گیرند. در سده پانزدهم قاطبهٔ بویار ها بی سوادند، و بسیاری از کشیشان چون سواد خواندن نداشتند، نماز و دعای خود را از حفظ میخواندند.

پس از آزادی ـ وقتیکه ایوان سوم اعلان آزادی میکند و از دادن باج به مغول سر باز میزند چه اورا ضعیف تر از آن میدانست که بتواند چنین توقعی داشته باشد؛ وضع روسیه بکلی عوض شده بود ودیگر شاهزاده ای یافت نمیشد که علم استقلال بیفرازد بلکه شاهزادگان بزرك مسکو خاك روسیه را زیر «فرمان» در آورده بودند ووقتیکه قسطنطنیه باسارت درآمد، مسکو آزاد شده این هوس را در دماغ میپخت که بعنوان پایتخت مسیحیت واقعی جای آنرا بگیرد. این آرزوی او زمانی تحقق میپابد که پناهندگان قسطنطنیه و ممالك اسلاو جنوبی راه مسکو پیش میگیرند: باز موجی از فرهنك از همان سر چشمه پیشین بدو روی آور گردید؛ وگاه گاه یک جریان باریك غربی بدان ملحق میگردد. معماران ایتالیائی برای ساختن کرملین میآیند و واسیلی سوم «ماگزیم» ملقب به یونانی را که در اصل اهل آلبانی و مرید ساو نارول Savonarole بود،

برای تصحیح ترجمه های روسی متون مقدس بـه روسیه میخواند . این
عمل خطرناك سبب گردید که روحانیون باعتراض برخیزند وماگزیم را به
یك خانقاه دور دستی تبعید کنند ولیکن او از فرصت استفاده کرده تخم
افکار نو را پاشیده بود وحتی استوگلاو Stoglav ،(گزارش‌صدماده‌ای)
که برطبق دستور ایوان چهارم انجمن روحانیون یعنی مخالفان سر سخت
هرگونه‌نوپژوهی در ۱۵۵۰ تهیه‌کرده بودند، نتوانست در ضروری‌شمردن
توسعه تعلیمات طلبه ها خود داری کند . برای آنکه از تشدید فساد کتب
مقدس که بدست‌کاتبان ناآزموده استنساخ میشد ،پیش گیری شود در۱۵۵۳
برای نخستین بار چاپخانـه ای در مسکو تاسیس گردید که تحت اختیار
کلیسا قرار داده شد . بسیاری از موادگزارش سابق الذکر مبین جهل ،
توحش و خرافات است‌که در آن عهد شیاع داشته ، از این جالب‌تر برای
مطالعه آداب‌ورسوم‌آن‌اعصار،دموستروی Demostroï اثرمنسوب به‌سیلو
ستر کشیش‌است که‌مشاور ایوان‌چهارم‌جوان‌بود. (نصایح‌پدری به پسرش که
ضمیمه‌متن‌بالااست ، بی‌گمان‌از خود اواست).دموستری کتاب‌یك‌رئیس‌کامل
خانواده است: بدو یادمی‌دهدکه چطور وظایف مذهبی خود را ایفا کند ،
چگونه‌بازن وفرزندوخدمتگزار خودرفتار کند ودرعین حالی که از میهمانان
پذیرائی میکندجانب اقتصاد ومیانه روی را مراعات‌نماید ، ولباس‌وآبجو
وآذوقه‌زمستانی‌خود را درخانهٔ خویش درست کند. درآن زمان‌یك‌خانواده
توانگر بایك اقتصاد مسدود یعنی از محصول زمین و کار بردگان اعاشه
میکرد و رییس خانواده پس از خـدا قادر مطلق بود ؛ ضمانت اجرای
اقتدار او همانا شلاقش بود ؛ چنانکه‌در دموستروی آمده ، میبایستی‌اگر
محل تازیانه زدن در ملاء عام نبود بـا زنش این عمل را انجام می داد ،
و انجام چنین معامله ای بافرزند وخدمتگزار خود وظیفه ای محسوب‌میشد
چه باشکنجه‌کردن تن روح را نجات میداد .

در همین ادوار یك اثر ادبی بظهور پیوست که قریب چندین قرن

مقام بزرگی را در حیات مذهبی روسیه داشت؛ این اثر: **چه تی ئی- می نه ای** Tchetii - Minei است که بوسیله **ماکر**، روحانی مسیحی نوشته شده و در حقیقت تالیفی است از زندگی پیامبران، امامان، اولیاء یونانی و روسی، که لدی الاقتضاء آثارشان را همراه می برند تا روز جشنشان بفروش برسانند، چند اثر مذهبی دیگر وحتی چند زیارت نامه را باید بدان افزود. این کتاب دایرة المعارف تمام ادبیات مذهبی است که تا کنون در روسیه شناخته شده است.

برجسته ترین نویسنده عهد ایوان مخوف همانا خود تسار است که منش معقد و پر حرارت او در نامه ای که بیکی از صاحب منصبان دیرسن سیریل و در دو نامه ای که به شاهزاده کوروبسکی نوشت، خوب آشکار می شود. شاهزاده مزبور که در خدمت او به بزرگی و اشتهار رسیده بود به لهستان فرار کرد واز آنجا نامه های شدید اللحن انتقاد آمیزی که تمام جنایات اورا مورد نکوهش قرار میداد، بدو نوشت. ایوان نیز بنوبه خود فراری مذکور را غرق نیشخند و ناسزا کرد و در حالیکه قسمتهائی از کتاب مقدس را بشهادت آورد حق خود را نسبت بمرگ وزندگی رعایای خود و پایهٔ آسمانی حکومت خود را اعتراف کرد و چون در همین احوال حس کنجکاویش تحریك شد که خود را از نظر خودش تبرئه کند این بود که به گذشته خود برگشت واز محرومیتها و ننگ هائی که بویار ها در روزگار کودکی بسرش آورده بودند و خیانت هائی را که مجبور شده بود کیفر دهد، سخن بمیان کشید؛ در همین نامه ها یك سند روانشناسی خیلی مهم وجود دارد.

شاهزاده **کوربسکی** چه در نامه هایش وچه در **سرگذشت شاهزاده بزرك مسکو** (که از نسبت دادن نام تسار بدو خود داری میکند)، تحول منش ایوان چهارم را از همان آغاز مشعشع حکومت تا سال های آخر سلطنت او که نهر های خون جاری میگردد، مورد مطالعه قرار میدهد، وی در ضمن خود را که مرد باسواد عصر و مرید ماگزیم یونانی است و

از تمدن کشور پناه دهندهٔ خود تمجید میکند ولی دایم از هجر وطن اصلیش دل تنگ است ، به ما معرفی میکند . قریب یک قرن بعد ، قرنی که سراسرش جنگهای داخلی و خارجی و فلاکت و سایر « اغتشاشات » راه ترقی و پیشرفت را پیش پای روسیه سد کرده بود ، باز یکنفر تبعید شده به نام کوتوشیخین که سابقا در دبیر خانه امور خارجه خدمت کرده بود در کشور سوئد در کتابی که بعنوان **روسیه در عهد الکسی میخائیلوویچ** منتشر کرد ، تصویری وحشتناك از دربار مسکو با بویارهای بی‌سواد وخودخواه و آداب وحشیانه آن رسم کرد . **کریجانیچ** از مردم هنگری قدیم که فکر اتحاد کلیساها و نزدیکی ملل اسلاو را بروسیه آورده بود و بعد به سیبری تبعید شده بود تا در بارهٔ آرزوهای موهوم خود بیندیشد ، باز مثل نویسنده سابق الذکر زمانی بزبان لاتین و زمانی بزبانی که مخلوطی عجیب از روسی و هنگری آن عهد بود ، از جهالت و خشونت دربار مسکو شکوه کرد ولیکن از لحاظ او تنها داروی این درد همانا قدرت مطلقه تسار است و بس .

در واقع دومین پادشاه خاندان رمانف : الکسی میخائیلوئیچ ، برای رفع توحش و بربریت مردم خود تلاش کرد . در قسمت مذهب باز همان نقشه ماکزیم یونانی را بمورد اجرا گذاشت و کتابهای مذهبی تحت تاثیر تشویق آمرانهٔ کشیشی بنام **نیکون** اصلاح شد ؛ و برخی عادات نیز ازقبیل طرز تلفظ نام عیسی و شکل صلیب و دفعات نماز به همان هیئت نخستینش برگشت . اما ملت که بهر گونه تغییر و نفوذ بیگانه مظنون بوده ، اینگونه اعمال را شیطانی بحساب آورد « راسکل » Raskol وحدت کلیسا را منحل کرد و طرفداران او عمیق ترین مومنان مسیحی را از میان مردم انتخاب کرده با انواع و اقسام شکنجه وآزار و اذیت و قتل و غارت یا کشتار دسته جمعی وادار به فرار به جنگلهای دور دست یا انتحار میکردند. آواکوم Avvakoum رییس یکی از دسته های نخستین این گروه که در سال

۱۶۸۲ زنده سوزانده شد در سرگذشت خود اعتراف کرده که مؤمنی دو آتشه بوده ولی در برابر اصلاحات مذهبی Reforme نیکون نتوانسته است از خشم و نفرت خود داری کند ، وی در همین کتاب از مسافرت خود که بازن و فرزندش در نواحی سیبری کرده از تبعید و شکنجه هائی کـه بخاطر ایمان خلل ناپذیرش نسبت بهسنن مذهبی تحمل کرده ، سخن رانده است . زندگی آواکوم که بزبان توده مردم و بفصاحتی شور انگیز نوشته شده تاثر انگیز ترین اثر ادبیات قدیم روسیه بشمار میرود .

اما گذشته هرقدر احترام آمیز باشد ، باید تحت الشعاع ادوار جدید قرار گیرد . رفته رفته در دژ بلند بدگمانی روسیه نسبت بمغرب رخنه پیدا شد . مسکو مجبور گردید از کیف ، از این معبر نفوذ خارجی کـه برای دفاع از ارتدکسی در مقابل مذهب کاتولیك لهستان ، حربه هـای فکری حریفان خود را تصاحب کرده بود ، تقاضای چند استاد بکند ، نیکون نیز برای اصلاح کتب مقدس ازهمین کشیشان اهل کیف که بزبان یونانی آشنائی داشتند ، دعوت کرده بود ؛ وباز مسکو بتبعیت از دانشگاه روحانی شهر کیف که بسال ۱۵۸۹ بوسیله پیر موژیلا P .mojila تاسیس شده بود ، در ۱۶۸۲ مدرسه ای درخود بنا کرد که بعد ها به دانشگاه اسلاوی-یونانی لاتینی موسوم گردید . باوجود سوء ظنی که در محیط لهستان و مـذهب کاتولیک حکمفرما بود، دانشگاههای مزبور بامدارس شبانه روزی یسوعیون همچشمی آغاز کرده وچون آنان ادبیات را افتخار آمیز شمردند .سیمئون دوپولوتسك S . DE. polotsk که در مسکو تـدریس میکرد و مربی فرزندان تسار بود نه همان مطالب الهی نوشت بلکه منظومه های فراوان مذهبی و تعلیمی بشعرهجائی وقافیه مونث (یك قسم قافیه ایست که به E گنك ختم میشود م .) که خاص لهستانست و با اشعار عامیانه روسی که متکی برتکیه است ، تفاوت فراوان دارد ، سرود . چون دانشگاهها ؛ همواره مانند یسوعیون نمایشنامه هائی در باره مضامین مذهبی ترتیب میدادند ،

پولوتسک سابق الذکر نیز در امهائی در بارهٔ **بچه مسرف** و جوانمردی که بدست **نابوکود و نوزور** پادشاه کلده در اجاق افکنده شدند (این دو داستان از داستانهای مذهبی مسیحیان است . م .) تدوین کرد . تسار در یکی از این نمایشنامه ها حضور یافت ولی دیری نپایید که به نمایشنامه های دیگری متمایل شد . فرهنگ غربی از راههـای دیگری نیز بروسیه رخنه میکرد .

بازرگانان خارجی بویژه آلمانیها سال بسال بیشتر بـه مسکو ، شهریکه از زمان ایوان مخوف محلهٔ مخصوصی بدانها اختصاص یافته بود سفر می کردند ؛ و در آنجا که بمحلهٔ اسلوبودا Slododa معروف شده بود انواع و اقسام سرگرمیهای کشور خود را ازقبیل کنسرت و نمایش بر پا میساختند . بسال ۱۶۷۲ تسار آلکسی بمناسبت تولدپسرش پطر به کشیش گرگوری دستور داد تا نمایشنامه ای را که از کتاب **استر** اقتباس خواهد کرد در برابر دربار نمایش دهد و برای اجرای این امر «ساختمان جدیدی بنیان گذارند » این اولین تاتر روسی بود . گرگوری نمایشنامه های دیگر نیز در آنجا بصحنه آورد که از آنجمله است آدم و حوا و Jupith (نام یکی از زنان قهرمان یهودی که با تسلط عاشقانه خود برسردار دشمن غلبه کرد و وطنش را نجات داد . پ .) که این یکی فقط حفظ شده است.

در همین اوان رمان نویسی نیز مانند شعر و تـآتر رونق گرفت ؛ اما همانطور که شعر و تاتر دوقرن بعد از مغرب زمـین در مسکو رایج گردید ، رمان های مربوط بزندگی شوالیه ها و حوادث غریب و عجیب نیز وقتیکه همه جا از رونق افتاد تازه درمسکو خواننده فراوان پیدا کرد فقط نسخه های خطی آن دست بدست میگشت ، زیراکه چاپ کتب غـیر مذهبی پس از پطر کبیر رواج گرفت و ترجمه های شکسته بسته ای از آنها در اختیار جامعه روسی که باجامعه شوالیه های غربی تفاوت فاحش داشت قرار گرفت ، خلاصه رمانهای مزبور خواهان فراوان کسب کرده حس تقلید

را در اذهان بر انگیخت . نخستین رمانهای سرگرم کننده روسی همانـا سرگذشت Forl · Skabeev **فورل اسکابیف** ماجراجوی لاابالی است که سر انجام برعشق و ثروت و احترام همگان فائق میآید .

فصل دوم

سدهٔ هیجدهم

بدینموال تمایل روسیه در پذیرفتن رنك اروپائی فزونی مییافت ولیکن بااین وجود اگر قدرتی در کار نبودکه روسیه را مستقیما باروپا مربوط سازد یا نبوغ یکنفر تسار وجود نمی داشت که انقلابی در شئون کشوری پدیدآورد این جریان یادگرگونی خیلی بطیءو کندانجاممیگرفت.

سلطنت پطر کبیر - چیزیکه درنظر پطر کبیر مهم بود همانا تغییر سازمان مملکت و جبران چند قرن واماندگی فنی و تقویت قوای نظامی بری و بحری، و قدرت تجارت بود. در عوض کمتر بادبیات توجه داشت. اما بااین وجود باتسهیل الفبا وتاسیس چاپخانه هائی که بعوض کتب مذهبی کتابهای فنی بیرون میداد، راه را برای نشو ونمای آن باز وهموار کرد؛ کلمات تازه ای که از زبان هلندی وآلمانی گرفته میشد، سبب توانگری زبان گردید.

فرهنگستان علوم ویك کتابخانه عمومی بنا نهاد. ادبیات در آغاز جز حربه ای برای مشاجره نبود. یکی از همکاران باوفای تسار موسوم به تئوفان پروکوپوویچ از مردم نوگورود مانند سیمئون دوپولوتسك چند شعرو یك درام مذهبی بعنوان **ولادیمیر** نوشت ولیکن درمواعظ ومخصوص در شیوه سن سی نود St. synode بشدت از اصلاحات تسار دفاع کرد و از نظر مذهبی وسعتی در افکار او دیده شد که نفوذ مذهب پرتستان را تایید کرد؛ برضد اینگونه اندیشهها صدای **اشتفن یاورسکی** اهل **یازان** ومولف **سنك ایمان** ازاردوی مخالف بلند میشود. **تاتیشچف** (۱۷۵۰ ۱۶۸۶) رفیق پروکو پوویچ سابق الذکر اعمال مهمی انجام داد وسفر

های عدیده ای بکشور های بیگانه کرد ودر آنجا بفلسفه و اقتصادسیاسی پرداخت و همین‌تحصیلات را در **وصیت نامه** ای که‌بوی افکارسده‌هیجدهم از آن بمشام میرسد ، به‌پسرش سفارش کرد ؛ تاریخ روسیه او که‌بنا بگفته خودش از روی دور اندیشی تا « عصر اغتشاشات » متوقف میگردد ودر پنج مجلد است از لحـاظ روشنی و صراحت و منطق و بالاخص استفاده هوشمندانه از منابع ،بسیار قابل ملاحظه است گرچه این کتاب‌در ۱۷۳۹ بپایان رسید ولیکن مدتها پس از مرگ مؤلف بچاپ رسید .

فقر وغنا رساله شگفت انگیزیست که از یك محیط کاملا متفاوت دیگر اجتماعی در ۱۷۲٤ بتوسط یکنفر دهقانی خود آموز توا نگر شده بنام پوسوچکف که سخت هوا خواه تحصیل و اصلاحات بود، نوشته شد و به‌تسار عرضه‌گردید ؛ سرانجام بسبب همین صمیمیت وپشتیبانی ازاصلاحات پس از مرگ پطر در قلعه ای توقیف‌گردید وپس از مدتی در همان‌مکان جهان را بدرود گفت . وجود چنین آدمی استثنائی بود و مدتها نظیر او دیده نشد . فرهنك باز مدتها در تیول اشراف باقی ماند وچون این‌طبقه شایسته‌آن نبود که افکار بلند پایه پطررا دنبال کند وازطرفی نیز مخالف اصلاحات بود زیرا مستقیما او را تهدید میکرد ، درهرحال بسرعت‌بآداب و رسوم غربی خو میکرد و دیگر احتراز از فرهنك غرب برای اومطرح نبود . و بزودی دانستن یك زبان خارجی مقبول افتاد . در حیات‌پطر کبیر اطرافیان تسار بزبان‌آلمانی حرف می‌زدند ودردربار جانشینان او،فرانسه زبان درباریان می‌شود ودر زمان الیزابت نیز زبان فرانسه فاتحانه‌مستقر می گردد .

سلطنت الیزابت ـ یك رنسانس واقعی در روسیه بوقوع‌میپیوست رنسانسی که از بسیاری‌جهات بارنسانس غربی که مدتها پیشتر ازآن‌تحقق یافته بود ، برابری میکرد . تغییر شکل‌آداب و رسوم موجد تغییرادبیات گردید و آنراکه تاآنزمان متمایل بـرستکاری ابدی بود متوجه زندگی

خاکی و زمینی ساخت : زبان تغییر پذیرفت و رفته رفته از لهجه قدیمی اسلاو مبرا و به الفاظ بیگانه آغشته گردید زیرا هم میبایست غنی‌شود وهم تصفیه ؛ یعنی هم میبایست نثر بیافرینند وهم شعر . این مسائل صوری در درجه اول قرار دارند چه ضروری تر بنظر میرسند . تمام نویسندگان در آغاز تئوری پردازند ، وآگاهند که در قلمروکار خود باید شیوه کار پطر کبیر را در پیش گیرند ؛ واز همین اوان یعنی در این قرن تقلید از بیگانه به‌منظور مساوی شدن هرچه زود تر با بیگانه و آنگاه جداشدن از اودر اذهان رخنه میکند .

این احساسات نزد شاهزاده آنتیوش کانتمیر (۱۷۴۴ - ۱۷۰۹) که در واقع روسیه را بمیهنی پذیرفته بود ، ظهور کرد ؛ وی پسر حاکم مولداوی متفق بدبخت پطر بود که در عنفوان جوانی بایك سمت سیاسی بلندن سپس بسمت سفیر کبیری به پاریس رفت و در آنجا جوانمرك شد . اگر باولع ،علوم و ادبیات غربی را مطالعه میکند برای آنست که به‌میهن خوانده اش خدمت کند . در **هجویات** خودکه نخست ترجمه فرانسوی آن بسال ۱۷۴۹ و متن روسی آن بسال ۱۷۶۲؛ منتشر گردید ، باوجودآنکه کارهای **هوراس** و **تئوفراست** در اعصار پیش از میلاد وآثار **بووالو** **ولابرویر** در سده پیش را بخاطر داشت و بچگـونگی روش آنها در هجویه نویسی آگاه بود،بااین وجود درطول قسمتهای‌بسیار شدیداللحن آن آداب ورسوم مردم روسی راتشریح میکند و این نیست مگر تشریح‌معایب و نقایص روسی از قبیل جهالت ، خرافات و همچنین کبر احمقانه **بویارد** ها که او میخواهد اصلاح کند . شعر سیزده هجائی او باوجود ترتیب بـا قاعده تکیه ها سنگین بنظر میرسد و زبان شاعرانه او بمراتب کهنه تر و قدیمی تر از زبان مکاتیب بسیار جالب سیاسی اوست .

باآنچه گذشت فقط در آثار این دو شاعر است که شعر روسی کاملا

و اساسا متحول میشود و کلمات تکیه دار و بدون تکیه متناوبا پشت‌سرهم میآیند . نخست **تردیاکوفسکی** و دیگر **لومونوسوف** که اولی اهمیتش از این حیث بیشتر است .

تردیاکوفسکی (۱۷۶۹ - ۱۷۰۳) پسر کشیشی از مردم بخارا بود که از فرهنك روحانی مسکو بـه هاند و فرانسه گـریخته بود و پس از بازگشت بـه استادی فرهنگستان علوم منصوب شده بود ؛ کارهای فراوانـ ادبی او مخصوصا ترجمه وزین او از تلماك Tellemaque (مربوط بآثار یونان باستانی پ)که بشعر شش هجائی است در زمـان حیات او مورد ریشخند و استهزاء بود . نوشته های تئوری او که خیلی عالی است اصول ادبیات کلاسیك فرانسه و یك نظریه جدید درباره‌عروض را عرضه میدارد . در ۱۷۵۲ رساله‌ای به عنوان **اسلوب عروض‌روسی** نوشت که نظریه پیشین خود را باپذیرفتن یك قسم شعر مخصوص هجائی که در آن بیت دوازده هجائی باهشت هجائی بتناوب میآید ، غنی ساخت ناگفته نباید‌گذاشت که پیش از نوشتن اثر بالا در ۱۷۳۲ رساله ای‌تحت عنوان **اسلوب جدید و سریع عروض روسی** نوشت که در آن شعر امتدادی را (مانند شعر پارسی و انگلیسی . پ .) را برابر شعرهجائی قرار میدهد ولیکن باز وزن‌کوتاه و بلند یعنی اشعار عامیانه راجایز می شمرد ؛ باید افزود که در حـین نگارش رسالات خویش از آثار رقیبش لومونوسوف استفاده میکرد ؛ چه‌او نیز در باره زبان و عروض صاحبنظر و واقعا واجد طبعی شاعرانه بود .

تمـام مـواهب ذوقی شگفت انـگیز در شخصیت نیرومند میشل **لومونوسوف** (۱۷۶۵ ـ ۱۷۱۱)که از لحاظ محترم شمردن افکارعامه نمونه بارز و نمایندهٔ مشخص دوره رنسانس است ؛ جمع است . وی پسر دهقانی صیاد از مردم نواحی ارخانگلسك بود و بیشتر عمر خود را در

طبیعت وحشی حوالی شمال گذرانده و خواندن را نزد مؤمنان پیری که بدانجا پناه آورده بودند فرا گرفته وچون مشتاق تحصیل علم بود ازخانه پدری فرار اختیار کرده بود؛ سرانجام موفق شده بود که خودرا به فرهنگستان اسلاو - یونانی - لاتینی بقبولانند وآنها را وادار کند که او را به ماربورک نزد کریستیان ولف و بعد به فرایبرك که در آنجا بقدرت کار و عیاشی شهرت یافت ، بفرستند. وقتیکه در فرهنگستان علوم استاد شد پیوسته باهمکاران خارجی خود مبارزه میکرد و در عین حال نسبت به فیزیك وشیمی ونجوم ومعدن شناسی نیز علاقه نشان میداد تابدانجا که در هریك از علوم کشفیات قابل ملاحظه ای کرد . در نخستین دستور زبان از میان دستور زبانهائی که در ۱۷۵۵ منتشر کرد وهمچنین در رساله **فایده کتب کلیسایی** میان ریشه لهجه اسلاوبون Slabon وریشه زبان روسی تفاوتی قائل شدو نظریه ای جالب درباره زبان ادبی بیان داشت ؛ وی شیوه های نوشتن را بسه دسته تقسیم کرد: شیوه عالی که از این حیث برتری بالهجه اسلاوبون است ، شیوه متوسط که باوجود احتراز از استعمال لغات متداول و روزانه زبان محاوره را بکار میبرد ؛ سوم شیوهٔ پست که استعمال تعابیر و عبارات عامیانه راجایز میشمارد ؛ سه سبك فوق الذکر متناسب است طبیعة با انواع گوناگون ادبی نظریه خشك مزبور متکی برقریحهٔ ذاتی در باب زبان بود وشاعری نبود که ناخود آگاهانه باآن موافق نباشد .

لومونوسوف در شعر نیز تتبع کرد وتمام انواع آنرا بررسی نمود ولیکن این «پندار» روسی (پندار Pindar شاعری یونانی است که او را در غزلسرائی پادشاه غزلسرایان نامند . پ .) فقط در چکامه سرائی شایستگی خود را آشکار ساخت . و چون فعالیت شاعری خود را مانند فعالیت علمیش در خدمت دولت گمارده بوداین بود که شاعررسمی الیزابت محسوب گردید ؛ ایمانی عمیق آمیخته به عشق بطبیعت که مانند یکنفرعالم آنرا تجزیه و تحلیل میکند و مانند یکنفر شاعر بتماشای آن میپردازد ،

در چکامه های مذهبی او بچشم میخورد: مثلا سپیده دمی زیبا یا صبحگاهی درنواحی شمال انسان‌را بفکر عظمت خداسوق میدهد.

اما در زمان حیاتش عده ای بسبب درك بسیار با شکوهی که از شعر داشت ، با او مخالفت کردند . الیزابت با تصویری که شاعرش از Minerve (اسم اللهه صنعت و خانه داری .پ .) میساخت شباهت‌چندانی نداشت‌و درباریانش اشعار عشرت‌آمیز سوماروکف‌را (۱۷۷۷ - ۱۷۱۸) به‌چکامه های آسمانی او ترجیح میدادند.

سوماروکوف‌اشراف زاده ای‌بود که در آغوش نظامیان نشو ونما یافته بود ولیکن تمام هم خود را صرف ادبیات کرده بود . چه در چکامه وچه در تراژدی همواره زبان ساده وآسان مجالس عشرت را بکار میبرد وی بالومونوسوف مشاجرات قلمی بسیار کرد ومکتبی از نسل جوان‌بوجود آورد. در تمام مضامین چیز نوشت ؛ چه در چکامه سرائی و چه در قصه سرائی و غزلسرائی بسبك اناکرئون(یعنی رندانه) موفقیت بدست‌آورد . ولیکن معاصرانش او را مؤلف نوشته های در اماتیك بحساب میآوردند؛ وخودش هم در اینکه درعین حال خود را همپایهٔ **راسین و مولیر** شمارد باکی نداشت (راسین و مولیر هردو از بزرگان سدهٔ هفدهم یعنی عصر کلاسیك فرانسه هستند ولیکن چگونگی مضمون و شیوه نگارش آنان یکی نبوده اولی تراژدی مینوشت و دومی کمدی بوجود میآورد . پ .) در این زمان تآتر عمومی‌ظهور میکند ؛ چه‌پیشتر از آن تاریخ نمایشهایی که اغلب بتوسط دسته های خارجی داده میشد منحصر بدربار و مدارس بود ؛ ازآن جمله است نمایشهای‌گروه نظامیان که واقعا بطور مخصوصی درخشان بود . ولکوف پسر یکنفر بازرگان اهل یاروسلا و در موطن خودگروهی بوجود آورد که بدستور الیزابت به‌پطر زبورك خوانده‌شدند الیزابت در ۱۷۵٦ تآتری بنامینهد و سرپرستی آنرا به **سوماروکوف** که نمك برنامه های تآتری آن عهد بود می دهد . وی در تراژدی های

متعدد خود از تمام شیوه های عصر کلاسیك فرانسه استفاده میکرد چنانکه وارك های Varecues خشك و خشن را در (خورو Khorev-۱۷۴۷) (قبیله ای از مردم اسکاندیناوی بودند که در سدهٔ نهم میلادی بروسیه تاختند ومردم آنجارا باسارت خویش آوردند . پ .) و نخستین شاهزادگان بزرك را (مستیسلاو) به قهرمانان ظریف طبع وملایم راسین تبدیل کرد گرچه تقریبا مضامین تمام آنها از تاریخ روسیه اقتباس شده است ، بااین وجود نمایشنامه **ها ملت** (۱۷۸۴) او که چندان هم با اصلش که عبارت باشد از ها ملت شکسپیر یکی نیست ، شکسپیر را وارد تآتر روسیه کرد . کمدی های سومارو کوف بااستفاده ازحالات وحتی الفاظ معمول وهمیشگی کمدی های فرانسه درمثل نسخه بدل آثار **مولیر** است ولیکن بااین‌وجود گاهی هم معایب مردم روس را بباد ریشخند میگیرد : از قبیل نادرستی عمال دولت ، خرافات و ستایش بیکران نسبت بملت فرانسه .

سلطنت کاترین دوم ـ در دووان سلطنت کاترین دوم روسیه بیش از پیش متوجه مکتب کلاسیك فرانسه است ؛ ولیکن در همان حال نیز با پیروی از سرمشق فرانسوی خود بادبیات سایر نقاط جهان نیز میپردازد: از آلمان و سوئیس مغازله و از **استرن** و **یانك** و **اسیان** (جملگی از نویسندگان انگلیسی اند و نفر اول از سدهٔ هژدهم و سومی ازسده سوم میلادی . پ .) توجه بیشتری نسبت بعواطف و احساسات را اخذ میکنند. در همین ادوار که‌اندیشمندان‌روسی ازادبیات مغرب‌زمین بهره برمیگرفتند به فلسفه‌آن سرزمین نیز که باسنن نیاکانشان مباین بود ، تمایل‌نشان‌دادند و همین توجه بفلسفه مغرب واحساس مباینت میان آن وسنن آباءواجدادی برخی از مردم روسی را بفکر انداخت که جداً از تشکیلات و سازمانهای اجتماعی خود انتقاد کنند یعنی در واقع **افکار عامه** ای در روسیه بوجود آمد .

کاترین دوم که بعد ها از کردهٔ خود نادم گردید سهم بزرگی در

آزادی افکار داشت . هرگز هیچ پادشاهی مانند او چنان سهمی بزرك در حیات معنوی ملت خود نداشته بوده است . وی هنگام دستور دادن بانجمن مربوطه بتهیه قانون اساسی جدید ، فیلسوفانه اندیشید و ازروح قوانین منتسکیو الهام گرفت ولی عوض پذیرفتن حکومت پادشاهی معتدل او ، استبداد روشنفکرانه را اختیار کرد . کمدیها ، اپراکمیك ها ، قصه‌هـای اخلاقی داستانهای مربوط بحیوانات و مقالات روزنامه ای نوشت و تحت تاثیر این شوق که فرهنك ملتی را که از آن او شده ، باید بنانهد و باایمان صادقانه ای که ملت روس نمیتوانست از بهترین راهبران خود انتظار داشته باشد ، بتمام حیطه ها کشانده شد؛ اما نسبت بنویسندگانی که پس از کسب آزادی از جانب او بسرشوق آمده بودند وداشتند وارد راههای خطرناك میشدند باديده بدگمانی مینگریست .

مجلاتی درنیمه قرن مزبور از طرف دانشگاه پطرزبورك و گروه نظامیان جوان تاسیس شده بود ؛ اما نخستین مجله‌ای کـه باهتمام فرد بوجود آمده بود همانا **زنبور عسل پرکار** (۱۷۵۹) سومارو کف بو که آثار **ادبی** روسی و ترجمه های ادبیات خارجی را درآن منتشرمیکر همین کار دیگران را ترغیب کرده بود که مجله تاسیس کنند که ازآنجمله‌است مجله **کراسکوف** در مسکو ؛مجلات مزبورخواننده بسیار نداشت وزودافو میکرد . اما هیچ چیز بهتر ازاین ترقی و پیشرفت فرهنك را نشان نمیده که پیشرفت مجلات عصرکاترین یعنی ده سال پس از آن تاریخ . نخستین مجله **جزوی از کل** (Vsiakaïa vsiachina) نام داشت که به‌توسط ملکه در سال ۱۷۶۹ بنام یکنفر منشی انتشار یافت . وی در آن ازمجـ فرانسوی Spectator الهام گرفت و با تبسم بخشنده‌ٔ یك **مادر بزر** از طرفی از جهالت و خرافات نسل کهنه انتقاد میکرد و از طرفی به‌تقل از تمدن فرانسوی که درنسل جوان بطور وحشتناکی جلوه گری آغاز کرد بود ، حمله میآورد ؛ وبی آنکه دست بترکیب سازمانهای دولتی بزند

کارمندان نادرست را مورد حمله قرار میداد . اما لحن مجلات دیگری که از روی همین سرمشق دایر شده بود و مخصوصا لحن نوویکوف (۱۸۱۸ ۱۷٤٤) طور دیگری بود .

نوویکوف که از نقصانهای ساختمان معنوی پیشین خود رنج میبرد در تمام عمر جوانمردانه برای باسواد کردن هم میهنان خویش فعالیت میکرد. در ۱۷٦۹ در مجله **زنبور درشت** نه همان بچیز های مضحك و اجحافات و تجاوزات حمله میکرد بلکه بمعایب همیشگی و اساسی حکومت و نقایص عمقی سازمان اجتماعی مملکت ازقبیل بردگی و خودکامگی خوانین نیز سخت می تاخت و بدبختی وفلاکت دهقانان را بارنك آمیزی های تند و زننده ای تشریح میکرد . کاترین در مجله مخصوص خود بمداخله روز نامه نگاران در اموری که جز بدولت مربوط نیست ، اعتراض کرد . نوویکوف سخت به پاسخگوئی برخاست ولیکن چون موری که بچنك غولی رود سر انجام مغلوب گردید . بالنتیجه **زنبور درشت** موقوف گردید ؛ سه سال پس از این مـاجرا **نوویکوف** باز فکر خود را در مجـله **نقاش** از سر گرفت ولیکن باز دیری نپایید که این نیز تعطیل گردید . از آن پس دیگر بانتشار مجلات تعلیم و تربیتی و آثار تاریخی پرداخت . در ۱۷۷۹ که پطرزبورك را بقصد مسکو ترك گفت در این شهر بکمك دوستان فراماسون خود مانند ژ . شوارتز ، استاد دانشگاه و مرید **یاکوب بومه** (نـویسنده عارف مسلك آلمانی. پ.) ، وسن **مارتن** (نویسنده عارف مسلك فرانسوی .پ.) چند چاپخانه تاسیس کرد که جملگی بطبع کتب آموزنده که روسیه از فقدان آن در رنج بود ، پرداختند . کاترین دوم پس از اندك مدتی نسبت باین فراماسونهای مسکوی بدگمان شد و باشتباه پنداشت که این مردم دوستان ایدآلیست با انقلابیون فرانسوی مربوطند . پس در ۱۷۹۲ گروه آنها را از هم پاشید و **نوویکوف** را در قلعه شلوسلبورك محبوس ساخت ولیکن با جلوس **پل** اول درحالیکه بسیار شکسته شده بود از زندان آزاد شد.

رادیشچف (۱۸۰۲ - ۱۷۴۹) واقعا طبعی انقلا بی داشت . از نوویکوف مطلع تر بود وحقوق وفلسفه را در لاپیزیك تحصیل کرده بود در ۱۷۹۰ باروادید تفتیش شدید کتاب **مسافرت ازپطرزبورك تامسکو** را در مسکو منتشر میکرد . در این کتاب وی ظاهرا بشیوه **استرن** سابق الذکر ازیك مسافرت احساساتی سخن میگفت‌ولیکن در باطن باحملاتیکه از جسارتی ندیده و نشنیده حکایت کرد بر ضد بردگی که سبعیت آن از قسمتهای شیرینی کــه در آنجا نقل کرد ، آشکار میشد ، و همچنین برضد خود مختاری که جنبش توده‌ای رادر برابرش‌علم میکرد ، چیزهامینوشت. کاترین وقتیکه اینها را خواند دچار بهت و وحشت گردید : رادیشچف به مرك محکوم گردید اما کیفرش را تخفیف دادند وبه سیبری تبعیدش کردند اما پس از مرك ملکه بازگشت و انتحار کرد . کتاب او که چند نسخه اش از آسیب تخریب مصون مــانده بود ، پس از صد سال بار دیگر کاملا انتشار یافت .

روحیه انتقادی مردم این قرن بمیزان بیشتری درتآتر بروز میکند مثلا در تراژدی های **کنیاژنین** یادر تراژدی های ولتر که سرمشق‌محسوب می‌شد . کاترین دوم چه در مجله‌اش وچه درکمدیهایش برضد افراط درزهد (ای روزگار ! ۱۷۷۲) وبرضد زیاده‌روی درتقلید از شیوه‌های‌فرانسوی قیام میکند ؛ چندین کمدی برضد فراموشخانه و برضد تمایل دائم التزاید نسبت‌بامور مرموز واسرارآمیز تدوین‌یافت : **گول زننده ،گولخورده مومن اهل‌سیبری** . تاتر روسی باظهور **فونویزین** (۱۷۹۲ - ۱۷۴۴) بانخستین شاهکار های خودآشنا میشود . کمدی **فرمانده امنیه** (۱۷۶۶ هم جز یك پردهٔ سرگرم کننده که در عین حــال هم معایب نسل پیش ر مسخره میکند و هم فرانسه دوستی بی بند وبار نسل جوان را به‌بادخنده میگیرد ، نیست . اما ، **کارگر معدن** (۱۷۸۲) اثری شدید اللحن‌است که در آن نیز مانند بهترین کمدیهای **مولیر** چیزتراژیك و تاثرآورخیلی

قرین به یك کمدی مقاومت نکردنی است ، وی دراین اثر محیط وچگونگی تربیت یك جوان اشراف نمای شهرستانی را مجسم میکند ؛ در درجه ودر صف اول چهره فراموش نشدنی خانم پروستاکوا (مـادر جوان) را شرح میدهد که نسبت برعایا و خانواده خود مستبد و حریص و ریاکار و تنك نظر است و اگر عشق کورکورانه او نسبت بـه پسرش یعنی میترو فانوشکای ابله نبود ، ممکن بودموجود عجیب الخلقه ای جلوه کند .حکیم استارودوم در این نمایشنامه افکار و عقاید سنجیده وپراز نکته سنجی را بیان میدارد . اپرا کمیك یعنی نمایش خنده آور که خیلی رایج بود وشاهکار هـایش نیز همان کمدی **آسیابان جادوگر و کلاه گذار و دروغ گو** اثر آبلسیموف است ، از این پس محل زیادی به ترانه ها وآداب و رسوم عامیانه تخصیص میدهد .

شاعران همچنان به پرورش انواع عالی سرگرم بودند .خراسکوف حماسه تاثرانگیز Rossiade را برطبق قوانین عصر کلاسیك میسراید و تسخیر غازان را بدست ایوان چهارم وهمچنین درحماسه ولادیمیر Vladimir غسل تعمید روسیه را شرح میدهد . امابزودی اشعار مسخره آمیز از نوع اشعار خنده آوری که حماسه های بزرك پیشین را بوضع مسخره ای تقلید می کرد، ظهور کرد مانند **الیزه یاباکشوس بی قرار** (الیزه Elysee نام بهشت یونان وروم باستان است . Bacchus ، خداوند باده درافسانه رومی . پ .) اثر **واسیلی مایکوف . دوشنکا** اثر زیبای **بوگدانویچ** در واقع همان پسیکه Psyche داستان افسانه ای **لافونتن** (شاعر عصر کلاسیك فرانسوی . پ .) است که بشعر آزاد وبی قاعده برگشته است منتها باچند زینت روسی .قصه های اخلاقی که از زبان حیوانات نقل میشود وحاوی نکات اخلاقی است باظهور **خمانیتزر** که از **گلبرت** (نویسنده آلمانی در سده هیجدهم که روی اینگونه قصه ها کار میکرد . پ) الهام میگرفت آغاز گردید و دروس اخلاقی و دلپذیری بمردم داد .

خراسکوف و پطروف وچند شاعر دیگر چکامه های افتخاری می سرایند اما میانشان شاعری بزرك بنام **جبرئیل درجاوین** (۱۸۱٦ - ۱۷٤۳) وجود دارد که این نوع چکامه ها را جانی تازه میدهد . از خانواده ای که اصلا تاتار بود بدنیا آمد . پدرش افسر فقیری بود ، تقریبا هیچگونه تحصیلی نکرده بود و مدتها مثل یك سرباز ساده خدمت میکرد وقتیکه در سن بیست و نه سالگی به مقام افسری ارتقاء یافت بنظر میآمد که بکاری مبهم دل بسته است ، ولیکن اشعارش مایه جلب تفقد کاترین گردید . سپس استاندار ومنشی شخص ملکه و سناتور و زمان الکساندر اول وزیر دادگستری شد ؛ اماروح سازش ناپذیر او اجازه نمیداد که در هیچکدام از این شغلها ابقاء گردد ، با این وجود مقام ادبی او همواره محفوظ بود . چون شاعر رسمی دربار بود افتخارات واعیاد آنرامیسرود اما باشیوهٔ تازه ای که بشاشت وغیر غلنبه بودن آنرا تضمین میکرد . او کاترین را تحت لقب **فلیتسا** Felitsa که از یکی از قصه های خود او استخراج کرده بود ، میستود البته نه بمنزله الهه بلکه بمنزله یك زن هوشمندو مهربان که سادگی و پرکاری وگذشتش باکبر و بی‌همتی اطرافیانش مباین بود . کاترین چون خود را مطابق این تصویر یافت بسی مسحور شد. چکامه‌های مذهبی او ازقبیل **خدا** ، **ابشار** (که‌ازمرك پوتمکین Potemkin الهام گرفته بود) از نوع اشعار توصیفی بشیوه **پوپ** Pope و دلیل Delille (اولی شاعر انگلیسی ودیگری شاعر فرانسوی در سده‌هیجدهم . پ .) است منتها باهیأتی رثایی (انعکاس آثار **اسیان**) و مخصوصا استعاره هائی فراوان که مخصوص درجاوین است . وهمچنین حاوی مناظر منحصرا روسی بود . عشق بزندگی روسی و طبیعت در اشعار تغزلی او مانند **زندگی در زوانکا** که شاعر درطی آن یك روز زندگانی خودرا در ییلاق شرح میدهد ، بهتر نمودار است . آثار **درجاوین** متفاوتاست و همه دارای یك ارزش نیستند (**پوشکین** میگفت که آثار اورا ۳/٤سرب

و ۱/٤ طلا تشکیل میدهد) زبان او نیز متفاوت است واغلب نیزازلحاظ دستور زبان درست نیست وگاهی هم بکلی غلط است ولیکن از همین الفاظ غلط ناگهان بیتی بوجود میآورد که از لحاظ شرافت و لطف تا آنزمان سابقه نداشته است . ولیکن ثبات ذوقی ای که نسل بعد بخودی خودواجد خواهد شد وهمچنین عمق عاطفی رمانتیك ها را فاقد است . علائم طلایهٔ رمانتیسمی که در پایان سده هیجدهم تمام اروپا را فراگرفته بود ، در روسیه نمایان شد، که مهمترینشان همانا زیباشدن هرچه بیشتر گذشته ملیست که تاریخ آنرا خوب بلد نیستند و دیگر شعر عامیانه است که آنرا بـه سلیقهٔ روز در میآورند . **چولکف** میان سالهای (۱۷۷۰ - ۱۷۷٤)یعنی تقریبا همزمان با Percy **پرسی** در انگلستان **مجموعه اشعار متنوع** (۱۷٦٦ - ٦۸)وهمچنین پس‌از آن **داستان های روسی** را که بوگاتیر های روزگار پیشین سرزمین اسلاو را درلباس و هیئت شوالیه های رمانهای فرانسوی در میآورد ، منتشرکرد ونیز پیش از همه اینها کتابی با عنوان **ریشخند یاداستان های اسلاوی** منتشرکرده بود .کاملا اساطیراسلاوی می آفرینند و در عالم رؤیا نیز برای اشعارکهن شاعری حماسه‌سرا بنام بوئیان Boïane ابـداع میکنند . وبر حسب تصادف در همین ادوار **منظومه جنك ایگور** ! بدست‌میآید ودر ۱۸۰٤ نخستین‌مجموعه **بیلین** منتشر میگردد .

جریان دیگر پایان قرن هیجدهم نیزهمراه **روسو** ،**استرن** ،**ریانك اسیان** وارد روسیه شد وآن‌نیز بجای خود جوابگوی یك قسمت ازروحیه نویسندگان روسی واقع گردید :این جریان نبود مگر **غلبه احساسات بر عقل** ؛ نفوذ **روسو** در این سرزمین بیش از هر نقطه دیگر عـالم بطول انجامید و حتی در روحیهٔ **تولستوی** نیز مؤثر افتاد . مختصات این عصر همانا دوستی های شور انگیز و عشق های افلاطونی و خیالبافی های بی پایه در باره قبرستانها بود .

رهبر نسل جدید مزبور **کارامزین** (۱۸۲۶ - ۱۷۶۶) که ساخته و پرداخته همان **نوویکوف** بود ، در ۱۷۹۰ سفری طولانی به کشورهای بیگانه مانند آلمان ، سوئیس ، فرانسه و انگلستان کرد وره آورد این مسافرت کتابی باعنوان **نامه های مسافری روسی** بود که برخلاف خاطرات سفر **استرن** بیشتر حاوی اندیشه های شخصی بود . در سرزمین آلمان که بزعم او سرزمین فضیلت است ، با **کانت** و **ویلاند** و **هردر** ملاقات میکند؛ با اینکه گوته ازسفر ایتالیا بازگشته بود معهذا درنظر او همان گوته وزیر جلوه میکرد(یعنی پس از بازگشت ازسفرایتالیا دیگر آن نویسنده شوریده **ورتر** نبود، بلکه کلاسیکی پرحرارت شده بود (رجوع شود بادبیات آلمان ترجمه نگارنده. پ .) در سوئیس یعنی درسرزمین مغازلات در ساحل دریاچه **لمان** رؤیای **هلوئیز جدید** را دید که دست بدست هم داده و در حال گردشند (اثر مزبور از نوشته های رومانتیك روسو است و داستان آن در سوئیس صورت میپذیرد . پ .) فرانسه سبك و انقلابی آنقدر در نظر او فریبنده جلوه می کند که جرأت اعتراف آنرا ندارد ولیکن انگلستان حساس استرن و **یاك** را برآن ترجیح میدهد . زیبائی طبیعی و شواهد فضایل اخلاقی کشور ها اشك از چشمانش جاری میساخت . چه درداستان کوچك **لیز بدبخت** (۱۷۹۲) چه در قطعات منظومش که اهمیت واعتبار نثر اورا نداشت ، در هردو ، يك قسم عاطفه دوستی بکار برده است .در نوول فوق الذکر وفا و صمیمیت يك دختردهاتی را در برابر فسادوتباهی شهری قرار میدهد .گرچه رمانهای عاشقانه مانند **نامه های ارنست و دوراورا** اثر **امین** Emine که در واقع اقتباسی استازهلوئیزجدید در۱۷۶۶ و **پاملای روسی** اثر **لووف** Lvov (۱۷۸۹) انتشار یافته بود بااین وجود رونق بازار چنین رمانهائی ازانتشار **لیز بدبخت** آغاز گردید و داستانهای بسیاری، بشیوه های آن نوشته شد .

درسی که سادگی دهقانان میدهد درگذشته نیزوجود دارد :کارامزین

در داستانهای کوتاه تاریخی خود از فضایل پیشین دولت روس سخن میراند **ناتالی، دختر بویار** (۱۷۹۲) و Marfa-La- Posadnista و بدین ترتیب شوق تاریخی در او بوجود میآید و بعد ها خود را وقف آن میکند. در ۱۸۱٦ هشت جلد اول از کتاب **تاریخ مملکت روسیه** خود را منتشر کرد و تاظهور سلطنت خاندان رمانوف نیز ادامه اش داد ولیکن اجل مهلتش نداد تاریخ وی بنحو درست و صادقانه ای از وقایع گذشته برای تمهید تابلوهای درخشان که بعد ها ماخذ آثار ادبی ادیبان متعددی خواهد شد، استفاده میکند. فکر اساسی تاریخ مزبور تکریم وحدت پیشین روسیه است درعهد تساران خود مختار و همین امر باعث می شود که **کارام-زین** از اندیشه عهد شبابش عدول کند، و پطر کبیر را از اینکه باعث انحراف روسیه از راه خود شده است ملامت کند. زبان کارامزین کاملا وآشکارا با زبان متقدمانش فرق دارد؛ رابطه اش را با لهجه اسلاوون می گسلد یا از زبانهای بیگانه لغت بعاریه میگیرد و یا آنکه خودش از روی ریشه های روسی کلمات بمقتضای مفاهیم و تصورات جدید الفاظ نو میسازد ونحو را ساده میکند. در واقع **آفریننده زبان ادبی نواست**. نسل او تقریبا متفقا از سرمشق او پیروی میکنند: مثلا **دمیتریف** در رمانها وقصه‌های حیوانات دوست داشتنی اش، **واسیلی پوشکین** در اشعار فاجرانهٔ خود، ویا سایر مولفین رمان و «سفرهای احساساتی». بااین وجود عده ای بر او اعتراض کردند؛ البته این اعتراضات تاآن حدی که از خطر اضمحلال زبان ملی (اسلاوون) جلوگیری می کرد، درست بود ولیکن نمایندگان سنت که دریاسالار **شیشکوف** نویسندهٔ رسالهٔ **درباره سبك قدیم وجدید** (۱۸۰۳) و مدافع لهجه اسلاوون، سردسته آنها بود، زبانی بمراتب ساختگی تر پیشنهاد می کردند که مفهوم مردم نبود. سرانجام همین مردم خیلی بهتر بدون آنکه استدلالی درکار باشد، مفتون اصلاحی که قریحهٔ شاعران جوان ایجاب می کرد، گردید.

فصل چهارم

رمانتیسم

پیش از پوشکین - درآغاز سدهٔ نوزدهم همه کس در روسیه شاعر بود . در دانشگاهها ، مدرسه ها ، دبیرستان های نظامی خلاصه همه جا شاگردان بشاعری سرگرم بودند وانجمن های ادبی و مجلات تاسیس می کردند . در تمام مجامع شعرمی‌خواندند و تمام دختران یك‌سالنامه‌دردست داشتند: چون‌بحث‌های سیاسی موقوف و قدغن شده بود جملگی به بحث‌در باره امور ادبی می‌پرداختند. مجلات بیشماری منتشر گردید که ازآن میان می‌توان **پیك اروپا** ، مال کارامزین ، **فرزند میهن** مال‌گریچ(این‌مجله با هدفی میهنی در ۱۸۱۲ تاسیس‌گردید ولیکن بعدها صرفا ادبی شد) ، **ستاره قطبی** مال ری‌لیف ، **گل های شمال** مال دلویك ، **معاصر** مال پوشکین را نام برد .

این مجلات نخست بیشتر ترجمه های ادیبان ممالك بیگانه رامنتشر می کردند ولی رفته رفته آثار اصلی و روسی جای آنرا گرفت . کمی بعد فقط صفحـات انتقاد را زیاد کردند : **تلگراف مسکو** کـه بتوسط پولوای Polevoi منتشر می‌شد و **تلسکوپ**مال **نادجین** در باب اصول رمانتیسم به مشاجره و مباحثه برخاستند اما بااین وجود بولگارین پول دوست کـه به‌قدرت تملق می گفت از بس درمجله **زنبور شمال** درباره نبوغ پوشکین حرف زدکه دهنش کف کرد. اگر ازگروه کوچکی که باتفاق **کوشلبکر** و **ادواوسکی**مجله منه موسین Mnemosyne رامنتشر می کرد درگذریم دیگران از فلسفه رمانتیسم آلمانی سردر نمی بردند · روسها هم مانند استادان خود فرانسویان بویژه شیفته **ورتر** و **راهزنان** (اثر شیلرپ)

و والتراسکات و بایرون بودند و در رمانتیسم فقط آن جنبهٔ عاطفی تند و تیز و جالب توجه را در نظر می‌گیرند و درین تمایل آموزگار وراهنما همانا **ژوکوفسکی** است .

زندگی وآثار ژوکوفسکی مشحون است‌از عاطفه پرستی پیش از رمانتیسم . وی‌پسر نجیب زاده‌ای‌روسی واسیری ترك بود،ووضعیت‌ناهنجاری که در آن بزرك شده وتحصیلاتی که در شبانه روزی اشراف مسکو کـه هنوز تحت سیطره عرفان فراموشخانه ای بود ،کرده بود ، مرك یکی از دوستان ، عشق طولانی که نسبت به یکی از خواهر زادگان خود داشت و مرك او ؛ تمام این سوانح اورا بصوب مالیخولیایی سوق داد کـه نـه در دربارکه در آنجا معلم‌ولیعهد ، الکساندر دوم بود ونه در آلمان که‌براثر ازدواجی دیروقت بآنجا رفته بود ، هیچگاه اورا آسوده نگذاشت .زمانی به اشتهار رسید که پیروزیهای روسیه رادر سال ۱۸۱۲ در طی مدیحه ای تکریم کرد ولیکن قلمرو حقیقی او همانا شعر باطنی یا « بگفته برخی » شعر احساساتی است . مضامین اشعارگوش نواز اوعبارت است از انتظار کشیدن از برای مرگی تسلی بخش که ارواح دوستان دور افتاده را بهم نزدیك می‌سازد یاحزن عشقی ناکام ویا ماجرای عشقی که بامرك به پایان می رسد . او در حال ، امانه درگذشته ودر آنطرف سرحد حیات بسرمی برد و بدان رنك خیال و ایدال می زد . از توصیف واقعیت عاجز بود و قصایدش که آنهمه مورد تحسین و تشویق معاصرانش قرارگرفته بود جز احساسات او را درزمینهٔ مناظر تفننی بیان نمی کرد .

ترجمه‌های جالب او که گاهی دقیقا وزن‌شعر اصلی راحفظ می کرد، منظومهٔ رثایی **گره** Gray (شاعر انگلیسی .پ .) را در مزار روستایی یعنی **لنور** ، **اسیرشیلون** وچندقصیده از سوتی Southey (شاعرومنتقد انگلیسی در نیمه اول قرن نوزدهم . پ .) و والتراسکات وگوته‌ومخصوصا قصاید متعددی ازشیلر مانند **دوشیزه ارلئان** ، و اشعار **هبل** و **اولاند**

و اندین Ondine از لاموت فوکه (که بشعر ترجمه کرد) واشعار شرقی روکرت را در روسیه عمومی کرد. (جملگی از شاعران و نویسندگان آلمانند. پ.). البته علت داشت که اینگونه اشعار را انتخاب می کرد: چون از انقلاب بایرون در انگلستان واز فلسفه رمانتیك های آلمانی مطلع نبود لذا درپی آن بود که در ترجمه‌های خودافکار خویشتن را توجیه وتفسیر نماید در آخر عمر بی دغدغه خاطر ادیسه را بشعر شش هجایی روسی ترجمه کرد. (گندیچ Gneditch هم در ۱۸۲۹ ایلیاد را ترجمه کرده بود.) (ایلیاد و ادیسه هر دو از حماسه های همر شاعر حماسه سرای یونانی است. پ.) خلاصه فن شعر روسی خیلی به ژوکوفسکی مدیون است زیرا که او وزن و قطعات متنوعی وارد شعر کرد وابیات آهنك داری بوجود آورد که پوشکین بعدها از آن برخوردار گردید. گرچه ژوکوفسکی واجد شرایط ریاست مکتبی نبود ولیکن تمام مریدان کارامزین در ۱۸۱۵ برای پاسخ گفتن به حملات شیشکوف و انجمن طرفداران زبان روسی دور اوجمع شدند؛ طرفداران کارامزین (ژوکوفسکی، ویازمسکی، بلودوف، اووراوف، باتیوشکوف، الکساندر، ونیکولا تورگنیف، واسیلی پوشکین و برادرزاده او که هنوز در مدرسه متوسطه درس می خواند.) انجمنی برضد انجمن مذکور تشکیل دادند و به آرزاماها Arzamas موسوم ساختند که باریشخندهای ادبی خودهواخواهان متاخر اسلاوون را کاملا مورد استهزاء قرار می دادند. بهیچوجه نزاع قلمی این دو دسته نزاع بین کلاسیك ها و رمانتیک ها نبوده بلکه نزاعی بود میان دو جماعت که بعدها یکی را طرفدار طرز تفکر اسلاو و دیگری را هواخواه طرز تفکر غرب خواندند. شاعران مکتب نوبنیاد همه ساخته وپرداخته کلاسیك فرانسه بودند و نشانه کلاسیک را حفظ می کردند حتی زمانیکه قدم درجاده رمانتیسم می گذارند. نشانه کلاسیك در آثار ژوکوفسکی وازو بیشتر در آثار باتیوشکوف (۱۸۵۵ ۱۷۸۷) که باملاحتی تمام آثار لاتینی بویژه آثار هوراس را ترجمه می

کرد و در اشعار شخصی‌اش مناظر کلاسیك را با پرده ای از مالیخولیای رمانتیك می پوشاند (مالیخولیایی که فقط یك اسلوب ادبی نبود بلکه حقیقت دردناك روحیه شاعری بود که سرانجام دیوانه مرد) بچشم‌می‌خورد عین همان معجون احساسات دوستی‌رمانتیك با کلاسیسیسم درآثار **ازروف** Ozerov دیده می‌شود : **ادیپ درآتن ، فنیگال دمیتری دونسکویی** Griboedov گریبوادوف در کتابهای مشهور خود موسوم به **بد بختی اندیشمندان** قهرمانی رمانتیك را که تقریبا نسخهٔ بدل خود اوست ، در چهار چوب کلاسیسیسم قرار می‌دهد، گریبوا دوف در ۱۷۹۵ از یك خانواده کهنسال مسکوی که شرحش در کمدی اش داده شده ؛ بجهان آمد ، نخست در خدمت قشون سپس در امور سیاست خدمت کرد و سرانجام به عنوان مامور سیاسی به قفقاز و به ایران رفت . در ۱۸۲۳ کمدی خود را به پایان برد اما نتوانست اجازه چاپ آنرا بگیرد و چون مظنون شده بود باینکه با کودتاچیان ماه دسامبر مربوط است دستگیر شد ولی بعد آزاد شد و بعنوان نماینده دولت روس به‌ایران فرستاده‌شد. در طهران در ۱۸۲۹ بدست عده ای خشك مقدس که ممکن است مزدور انگلستان بوده باشند ، کشته شد . **گریبوادوف** ،منزوی ومحزون که خیلی زود از اطرافیانش سر خورده بودو روشن بین تر از آن بود که به اوهام طرفداران کودتا مقید شود و از سختگیریهایی که پس از اعلان آزادی بتوسط الکساندر انجام می گرفت ، مکدر شده بود.تمام تلخکامی های خود را درین اثرش ،کمدی‌ای که اگر از چند طرح دیگر او بگذریم کار منحصر بفرد اوست ، و خصایل قهرمانش یاد آور کمدی **مخالف مردم** اثر مولیر است ، تشریح کرده است . اما قهرمان این کمدی ، چاتسکی که از سفردوری باز می گردد و تشنه دیدارمعشوقه و وطنی‌است که‌می خواهدبدان خدمت کند ازآلسست Alceste (قهرمان کمدی مخالف مردم مولیر و سلیمن Celimene قهرمان زن آنست .پ) جوان تر و

رمانتیک‌تر است ، ولیکن **سوفی** قهرمان زن کمدی (که بهیچوجه بسلیمن شبیه نیست بلکه یك دختر عادی و مبتذل است) در غیاب چاتسکی شیفته احمقی شده که سفیهانه ، تشنهٔ مبتذلاتست ؛ نفع پرستی وارتشاء و جهالت و هوسرانی در کشور حکومت می‌کند ، پـدر سوفی ، کارمند عالیرتبه تنك نظر ولی زبردست که نسبت به زیردستان خشن‌و سخت گیرودر برابر قدرت زور و زر آستان بوس وچاکر مآب بود پس از آنـکه روزی در زیر بام ناموسوف گذراند تمام جامعه اشراف مسکو را باهمه عیشهاوپستی هاو درندگیهایشان نسبت به‌کسی که‌سراز قانون شان‌بتابد ، درپیش چشم مجسم کرد ودانست که درهیچ نقطه ای خوشبختی را نخواهد یافت‌بنابرین مثل آلسست بهمه این‌چیز ها جواب منفی می‌دهد .ذوق و قریحه پرشور و مایوسانه‌**گریبوادوف** تمام مسخره بازیها و عیب های اشراف راکه هیچ چیزشان طبیعی نیست حتی‌زبان «مخلوطی از فرانسوی و نیژنی‌نوگورودی» مورد انتقاد شدیدقرار می‌دهد . اشعار موجز وآزاد اوکه از سنجش های بدیع پر ودر واقع بنحو شدیدی خنده آور بود، در حافظه هرفرد درس خواندهٔ روسی محفوظ است .

عین همان قـدرت در مشاهده ودر قالب کلام در قصه سرای بزرك روسیه کریلوف (١٨٤٤ ـ ١٧٦٨) نیز وجود داردمنتها با این تفاوت که وی از جنبه های رمانتیك عاری و هزل وطنز او بدون بیان تلخکامی‌است پس از سپردن تنگدستی دوران کودکی کـه در طی آن ازکوی و برزن بیشتر از مدرسه چیز آموخته بود و نیازمندی و سرگردانی دوران شباب که‌برای اعاشه‌خود بهرحرفه‌ای‌دست یازیده وگنجفه بازی فراوان کرده بود بانگارش کمدیها و قصه های مربوط به حیوانات خود پیشرفتی کسب کردو سرانجام به‌سمت ریاست کتابخانه سلطنتی منصوب گردید و بقیه عمر را به راحتی گذراند . این مردك بزرك زنده دل شلخته‌یکی از عامیانه ترین چهره های ادبیات روسی است . بهترین کمدیهای او (مغازه مـد ، درس

دختران) مثل مجلات عصر کاترین سخت به سرایت جلافت آداب فرانسوی بەروسیه حمله می آورد . قصه های او در روسیه مثل قصه های لافونتن (شاعر قصه سرای فرانسوی درسدهٔ هفدهم. پ.) درفرانسه عزیزومحبوب است ؛ در واقع نیز میان این دو قصه سرا جنبه های مشترک کم نیست ؛ از قبیل حسن استنباط ، سادگی دل‌ونکته بینی وباز ماننددلافونتن بیشترهمش صرف پرداستن قصه می‌شود تا جنبه اخلاقی آن . امـا ظرافتش بـه پای لافونتن نمی‌رسد (اوهم مثل لافونتن شعرآزاد می‌سرود) ولیکن‌انرژی و عامیانگیش براو رجحان دارد وقصه‌های نخستینش اقتباسی‌ازقصه سرای فرانسویست‌ولیکن بعدقصه‌های‌ابتکاری‌می‌سراید که‌تمام‌طبقات‌اجتماعی روسیه را در آنها بنمایش می‌گذارد : از موجیك ها وخال سیاه بازان‌ساده‌لوح گرفته تاآن تاجرکلاهبردار وآن کارمند بی‌وجدان که بصورت روباه یـا اگر عالیتر باشد بصورت فیل حاکم بروی صحنه می آید وبه‌گرك اجازه می‌دهد که از هر میشی یك پوست و نه بیشتر مالیات بستانند ؛ و آن خان بزرك که مثل قازها به نیاکان خود می بالد برای آنکـه آنهارا همچون اجداد قازان منجی قلعهٔ‌کاپیتول می‌دانند (معروفست کـه فرانسویان اعصار پیش یعنی مردمان **گال** در قلعه ای بنام‌کاپیتول محاصره شده بودند وشبی که دشمن قصد شبیخون داشته است ، اتفاقا قازان‌که از زیر آسمان‌آن‌جا می‌پریدند ، باصدای خود محاصره شدگان را بیدارکرده از آسیب دشمن نجات دادند .پ.) اوهنوز آن بلبل‌ـ شاعر است که می‌بینند احمق هاخروس را بخاطر صدای رساترش بدو ترجیح داده اند یا آنکه‌گربه ای او را به چنگال‌گرفته ، امر بنغمه سرایی می‌دهد .**کریلوف** که در قصه سرایی‌چیره دست بود تابدانجا رسیده بود کـه پس از شکست ناپلئون در ۱۸۱۲ از روسیه ، حزن او را ازین شکست در قالب قصه ای بزبان حیوانات چنین بیان می دارد که ناپلئون‌گرك فکر می کرد که می توانند به میشان آسیبی برساند ولیکن در مقابل خود سگان قویدلی دید .

ایجاز قصه‌ها و زندگی محاورات و نمك زبان که محصول استفاده از تمام امثال و حکم عامیانه است واز همین جهت بنوبه خود مهیج تری گردد ؛ جملگی قصه های کریلوف را در نوع خود شاهکار جلوه می دهد و هیچکس نتوانسته است پس ازو وبااو برابری کند .

پوشکین- تمام جریانات شاعرانهٔ ابتدائی سده نوزدهم مانندفرهنك کلاسیك و رمانتیك ، نفوذ های خارجی و سنت ملی ، خیال وواقع جملگی بنحو هم‌آهنك ومتناسبی بتوسط نبوغ روشن بین **پوشکین** درهم‌ریخته‌شد وازآن معجونی درست کرد؛ چیزهایی که پیش ازو وجود داشت وچیزهایی که اطراف او را احاطه‌کرده بود ، مثل این بودکه رسالت داشتند خاك را برای شکفتن غنچهٔ بی بدیل **شعر** اوهموار کنند .

از لحاظ نیاکاشن نیز باز با تضاد مواجه می‌شویم . از طرف پدر بیك خانواده‌کهنسال روس ، ولیکن از طرف مادر به‌یکنفر اهل حبشه که بامر پطر اول به درجه سرتیپی رسیده بود . منسوب است . در چهره نیز موهای‌کوتاه مجعد ولبان درشت او باچشمان آبی و بینی باریك دراز او متضاد بود . پدر ومادرش در هرصورت باهم‌جور وبیك نسبت جلف‌وسبك بودند . الکساندر سرگه ایئویچ در ۱۷۹۹ در مسکو بـدنیا آمد و زیر نظر مادر بزرك ودایه ای‌که قصه های دلفریب می‌دانست بزرك شد امادر سالون مادریش می‌شنیدکه از شعر سخن‌می‌گویند. **کارامزین** و دمیتریف در آنجا آمد وشد داشتند ؛ پدر و عمویش شعر می‌ساختند ؛ و آثار تمام شاعران جلف سده هژدهم فرانسه درکتابخانه‌شان ردیف‌شده بود . بچه که از همان‌عنفوان صباوت‌زبان‌را فرانسه‌کاملا می‌دانست ، هرچه زود ترشروع کرد به‌تقلیدازآنها البته بزبان‌فرانسه .در ۱۸۱۱درمدرسه ای که‌امپراطور الکساندر نزدیك قصرش در تسار سکوئه‌سلو بنامی کرد ، پذیرفته‌گردید درآنجا جزبه‌ادبیات نپرداخت در باغ‌کاخ‌گردش‌می‌کرد، دوستان پابرجایی تدارك دید ،وشعر های بسیار سرود بزرگترانش مانند ع‍و وژو کوفسکی

وحتی **درجاوین** بزرگ‌ارزش پیشرس آنرا تمیز دادند . در ۱۸۱۷ بعنوان کارمند وارد وزارت امور خارجه می‌شود و با برخور دار شدن از خوشیهای پایتختی شعر بسیار ساخت و در ۱۸۲۰ نخستین منظومه خود Rouslane روسلان و Lioudmila لیودمیلا را بوجود آورد که ازلحاظ ذوق‌ونشاط و تفنن وملاحت توصیفات و طراوت هم آهنك خود از سایر منظومه های نظیر خودکه در سدهٔ هژدهم کم نبود ممتاز بود .

اما **پوشکین** سرگرمیهای دشوار تری دارد : اگر بـاسازمانهای مخفی همکاری نمی کند ، برای این است که به‌دسامبریست هامربوط است . شعر های سوزناك ازین پس سرازیر می‌شود : شعر **دهکده وآزادی** او بدست پلیس‌شاهی می افتدکه دربهار سال ۱۸۲۰ بعنوان‌کارمند به کیشینف وبعد به ادسا تبعید می‌شود . سالهایی که درجنوب گذراند قریحه اش‌تقویت شد . دریـا ، استپ ، کوه ، (سفری به قفقاز وکریمه کرد) وچیزهای‌جالب ملل متفاوت و خلاصه چیز های غیر بومی که رمانتیك ها از مشرق انتظار داشتند ، بر او آشکار گردید .چون درهمین دوران‌آثار بایرون راخواند تبعیدی‌طبیعة در قسمتی‌از اشعار خود به‌حزن از اشتباه‌در آمدهٔ‌فلان‌قهرمان بایرونی خودنمائی آغاز کرد : **زندانی قفقاز** ، برادران دزد (قطعه) تسیگان ها **وچشمه سار باخچی سارایی** که شعری بی اندازه رمانتیك است وتاریخچه‌ای حزن‌انگیزدر باره حرم‌در کریمه بدست می‌دهد الهامات سحر آسای جنوب که مایه زینت اشعار مذکور است بیش‌از پیش درغزل های زیبای او یافت می‌شود مانند غزل **به‌دریا** . برخی از اشعار در بـاره عشق‌های شاعر و برخی دیگر درباره اعتمادشاعر نسبت به‌اعتقادات‌خویش است (**خنجر** ، به پیروی از **شنیه**) آزاد منشی طبع و حرکات و سکنات غـیر متعارف او دشمنی **ورونسوف** حاکم ادسا را بدو جلب کرد تـا از حکومت مرکزی تقاضای تبعید او را بکند . عاقبت در ۱۸۲٤ او را به دهکدهٔ میخائیلو سکوئه که متعلق‌به خانواده شاعر بود و در حوالی‌ناحیهٔ

پسکوف قرار داشت گسیل داشتند تا تحت نظر باشد .

مدتی بیشتر از دوسال درآنجا منزوی زیست بدون آنکه تسلاتی جز دوستان مؤنث خود که در دیه مجاور سکنی داشتند داشته باشد و درتمام طول شبهای دراز زمستان انیسی جز دایه بـا وفا و اللهه شعر نداشت . انزوا و معاشرت با مردم روستایی روسیه او را پخته و دگرگـون کرد شکسپیرو والتراسکات رابه بایرون که «جز ضمیر خودرا توصیف نمیکنند» و فلان مرداب و «تپه‌ای شنی ، دوافرا ؛ کناریك ایزبا » و زنگوله‌هـای فلان‌سورتمه را در صحرای برف‌پوشیده رجحان می‌دهد ؛ در دهکده‌سابق الذکر است که پوشکین ، شاعر خاك روسیه یا بهتر بگوییم شاعر ملی روسیه شد .

دردرام تاریخی Boris-Godounov بوریس گودونوف که بسبك شکسپیر نگاشته و با پشت پا زدن به‌قـواعد کلاسیك توانسته است صحنه های متنوعی راکه از لحاظ مکان ، نوع و سبك باهم فرق آشکار دارند، کنار هم بیاورد،گذشتهٔ ملت روس را یکبار دیگر زنده می‌سازد . ارزش داستان بین‌دوشخص تقسیم می‌شود:یکی **بوریس‌تسار** سیاستمداری‌زبردست و پا بر جاست و قدرتش بخاطر آنکه وجدانش ناراحت است !از اینکه با قتل بچه‌ای تاج و تخت خود را بدست آورده ، رفته رفته تحلیل می رود دیگری **دیمتری‌قلابی** است که اوهم مردی شایسته‌تسارشدن‌است ولیکن وجدان او هم زیر بار گناه دغلکاری که پیشتر مرتکب شده دراضطراب و ناراحتیست . در حاشیه این دو نفر، روسیه قدیم را با همه زرق و برق هایش از قبیل کرملین و بویارها ودیر ها ، میدانهای جنك و میدان های عمومی که انبوه بی‌ثبات جمعیت در آن موج می‌زنند ، مجسم کرده‌است .

رمان منظومی بعنوان Eugene - oneguine اژن اونه‌گین در باره روسیه جدید نوشت که آنرا درجنوب آغاز کرد و در ۱۸۳۰ به‌پایان برد ولیکن ارزش واقعی آن از میخائیلوسکوئه است . **اونه‌گین** جوانی

است که خیلی زود از زندگی سرخورده ، شکاك وسبع شده ، غم و اندوه خود را از انگلستان به یك دهکده روسی آورده و به عشق ساده دلانه دختری که بدو عرضه شده دست رد زده و باقمار سعادت رفیقی را بهم زده وسر انجام نیز همورا در جنك مرد به مرد (دوئل) کشته است ؛ کمی بعد وقتیکه شنید که دختر سابق الذکر شوهر کرده است سخت شیفته‌او گردید اما این بار دخترك اورا ازخود راند ؛آدم احساس می کند که پوشکین‌هم مانند **بایرون** خود را جای قهرمانش گذارده ولیکن در صفحات بعدی متوجه این نکته شده و توجه ومهربانی خود را متوجه دخترك ، تاتیانا ، که دختری واقعا روسی بود و بشیوه فرانسوی تربیت شده و مع الوصف خیلی از توده مردم فاصله نداشت (روحا روسی بود بدون آنکه بداند چرا) ،کرد؛ نخستین نغمه،روز یك مرد خوش‌اندام شیك‌پوش پطرزبورگی را تصویرمی کند ، نغمات‌بعدی باتصویر مناظر بسیار خودمانی‌طبیعت‌روسی وآداب ومراسم عهدکهن که هنوز در خانه‌های خانهای مهمان‌نوازمراعات می‌شد و خرافه‌پرستی عامیانه که تاتیانا هم بدان اعتقاد داشت ، ما را به دهکده‌های، روسیه راهنمایی می کند. این‌رمان‌منظوم درعین حال که‌نخستین رمان رئالیست ادبیات روسیه است از لحاظ آهنك نیز موزون ترین منظومه زبان روسی‌است. بدین منوال‌پوشکین درمدت انزوای خود ،روح ملی راکشف می کرد ؛ اما ازجنبشهای فکری برکنار بود اگر در پطرزبورك بود بی‌گمان درشورش دسامبر ۱۸۲۵ شرکت می‌جست ، ولی چون از ماجرا دور بود برعکس باجلوس **نیکلا** مورد مرحمت او واقع‌شد وبه مسکوآمد وشاه به او وعده دادکه اورا درآینده تنها مفتش مطبوعاتیش خواهدکرد . وعده فریبنده ای بود چه‌تمام زندگی شاعر ازین پس‌بافشار های‌کنت بنکندورف که بهر سطری از نوشته های اوبدگمان بود ، تیره و تار می‌گردد . این یوغ سنگین ترشد وقتیکه پوشکین در ۱۸۳۱ با **ناتالی گنتشاروواز**یباکه بر خلاف سلیقه او یك زندگی سراسر عیش و

عشرت را بدو تحمیل کرد ، ازدواج کرد ؛ و برای آنکه خانم بتواند به‌دربار راه یابد شغل **کامرژونگر** را که برای مردی بسن واعتبار او مسخره بود، قبول کرد ؛ و برای آنکه بکار شاعری ادامه دهد هرپاییز به‌ملك شخصی در بولدینو می‌رفت ومنزوی می‌شد ؛ وباز درهمینجا بود کـه شاهکار هـا بوجود می‌آورد .

شاهکار های مزبور پس از انزوای میخائیلوسکوئه ، گرددومنبع الهام که یکی روسیه گذشته و دیگری زندگی روسی آنروز بود می‌چرخد و چون بیش از پیش‌به تاریخ جلب شده بود منحصرا به مطالعه پطرکبیر پرداخت و در بایگانی اسناد تاریخی مربوط به‌سلطنت اورا فراهم آورد؛ افتخار نظامی او را می‌ستاید و پیروزی او را بر شارل دوازدهم و مازپا (حاکم اکراتی ومتفق شارل دوازدهم که پس از شکست پولتاواخودکشی کرد . پ .) در **پولتاوا** تحسین می کند (۱۸۲۸) ؛ در **سوار برنجی** (۱۸۳۳) اراده خلل ناپذیر بوجودآورنده قدرت روسیه رادر مقابل امیال ناچیز انسانی از برای سعادت و نیکبختی قرار می‌دهد پوشکین در رمان مشهور دیگر خودنیز پطر کبیر راه‌طمح نظرقرار می‌دهدوجد خودش رادو باره زنده‌می کند ، رمان مزبور که ناتمام‌ماند به **زندگی پطر کبیر**موسوم است . (چون‌جد مادری پوشکین گویا سیاهی‌ازمردم حبشه بوده که‌دردربار پطر به مقام سرتیپی رسیده بوده است . پ .) . غـیر از پطرکبیر شخص دیگری توجه او را بخود معطوف می کند ، بی گمان بخاطر خوی سرکشی که در اوسراغ داشت ؛ این‌شخص **پوگاچف** است ؛ (وی مردی شیادبود که می‌خواست‌خود را پطرسوم قلمداد کند ولیکن‌موفق نشدوپس ازدستگیر شدن در مسکو سرش را ازتن جدا ساختند . پ .) بی‌معطلی همانجا یعنی در طول رودولگاتاریخچه عصیان‌پوگاچف را بررسی کرد وداستان کوتاه **دخترسروان**رادرباره او نوشت. این‌داستان‌ازلحاظ‌ایجازوسادگی‌وابتکاری که در آن بکار رفته نمونه است (داستان فوق به‌زبان فارسی ترجمه‌شده

است . پ .) بمحاذات کار هایی که در بارهٔ احیاء گذشته ملت خود انجام داد کارهایی هم در باب روسیه کنونی بپایان رسانید: چند منظومه کوچك فکاهی ورئالیست (کنت نولین ، منزل ظریف کلومنا) وچند داستان کوتاه (نوول) از میان نوول هایی کـه تحت عنوان **نوول های بیلکین** گرد آورده چند نوول زیر از سایرین جالب تراست : **تابوت ساز** ، **غلام پست** ودرواقع ازلحاظ تصویر وتوصیف زندگی مردمان زیردست و فقیر نیز از **گوگول** جلوتر است در نوول **ضربه آتشین** چهره افسردهٔ مردی ظاهـر می‌شود که متمایل به انتقام است وبا **دوبروسکی** دزد (قهرمان یك نوول ناتمام) و همچنین با **هرمان** قهرمان نوول **دام سیاه** (در گنجفه) :قمار بازی که دوچار اندیشه ثابت شده) و قهرمـان واقعی داستایوسکی است ، خصایل مشترك دارد . جریان این نوول ها سریع و متمرکز است در چند صحنه پرآب ورنك ؛ انشاء آنها دقیق ، ساده و ملیح است .

پوشکین در هیچکدام از آثار خود آنقدر خود را آشنا و نزدیك به روحیهٔ روسی نشان نداده که در قصه های عـالی ومنظومش ؛ مضامین همه آنها (جز یکی) از ادبیات خارجی است اما شاعر با حکایت کردن آن مانند مردم عامی با همان اصطلاحات و لغات مخصوص توانسته است بآن رنك روسی بزند . هیچ شاعری مانند او شعر عامیانه نساخته که تصنع و ساختگی بودن آن بچشم نخورد .

اشعار غنایی پوشکین چه از نظرمضمون وچه ازنظر قالب بینهایت متنوع است . زبان همیشه زلال او از تمام منابع زبان روسی استفاده می کند چه از شکوه اسلاونیسم ها و چه از یگانگی زبان سالون هاوچه از نمك و چاشنی تراکیب کلام روستایی . ازلحاظ عروض چیز تازه‌ای ابداع نکرده ولیکن از اوزان اسلاف خود استفاده کرده و از آن موسیقی نوی پدید آورده است که گاهی شدید و جزیل و گاهی رقصان مثل یك ترانه است . شعر او تمام جنبه های طبیعت روسی را چه در حالت شکوه‌و جلال

و چه‌در حالت سادگی و بی پیرایگی ، تشریح می کند . گاهی عشق‌خندان
و زمانی عشق دردناك را می سراید . در سال های آخر میل به آرامش
و اندیشه در باره مرك و همچنین یکنوع مالیخولیای تن بقضا داده ، در
اشعارش بچشم می خورد . گرچه پوشکین در روزگار شباب اشعار آزادی‌-
خواهانه‌ای نوشته بود ولیکن اوشعررا حربه جنگی‌خیال نمی کردبلکه‌آنرا
چیز پاك و منزهی می دانست که باید بر فراز ستیزه های رو زمره پرواز
کند و با زیبایی معنوی خود روح را اعتلاء بخشد: شاعر ، کشیشی است که
کارش جاروگرفتن و روفتن کوچه ها نیست بلکه پیغمبریست که در بیابان
فرشته براو ظاهر می گردد و وقتیکه رسالت خویش را درباب آفریدن
زیبایی به‌پایان برد داوری مردم کوی وبرزن از نظر او اهمیتی‌نداردالبته
قصدش از استعمال لفظ مردم کوی و برزن همان‌توده مردم‌نیست که‌غریزه
زیبا پژوهی در نهاداو پنهان است بلکه‌مقصودش آن ارواح مبتذل،حریص
وسبك طبقه بالای جامعه است . اما همین طبقه بالای جامعه که از طرف
شاعرپست وحقیر شمرده میشد انتقام بسزایی ازو گرفت : عده ای از مردم
پست باهم پیمان بستند واز طنازی خیره کننده زنش استفاده کردند چه با
ایجاد توهمات ناروا ورذیلانه و چه بانامه های بی امضاء خواستند او را
نسبت بزنش مظنون کنند ؛ سرانجام شاعر یکی ازآنها راکه فرانسوی و
به بارون آنته معروف بود به‌جنك مرد بمرد (دوئل) خواند و در ۲۷
ژانویه ۱۸۳۷ بطرز مهلکی مجروح گردید . پس از دو روز که درنهایت
رنج بسر برد ومردانه آنرا تحمل کردجهان رابدرود گفت . وقتیکه‌پوشکین
مرد ، مردهٔ اوهم مانند زنده اش مورد بدگمانی قرارگرفت ، باری شب
هنگام بودکه جسد اورا به‌کلیسا حمل کردند واز آنجا به دیرسن مونتانی
که در جوار میخائیلو سکوئه واقع بود بردند و هم اکنون در آنجا
آرمیده است .

رمانتیك های دیگر- در اطراف بزرگترین شاعرروسی عده‌ای

دیگر هستند که اگر تحت‌الشعاع هنر و اشتهار او قرار نمی گرفتندشاید چهره‌های بزرك یك نسل پیش ازاو بحساب می‌رفتند :شاهزاده‌و**یازمسکی** بارون **دلویگ** یار دبستانی پوشکین ، **یازیکوف** و بندیکتوف دارای انشاء ظریفی هستند. اما شورشیان دسامبر از شعر مفهومی شدیدتردارند: **کوشلبکر** یار دبستانی دیگر پوشکین که به سیبری‌تبعید شده بود،**رلیف** یکی از پیشوایان شورش ماه دسامبر که در ۱۸۲٦ در سن بیست و نه سالگی بدار آویخته شد ؛ این یکی در بیان آراء و افکار خویش قدرت فوق‌العاده‌ای داشت اما Doumy دومی اثر او که ازتاریخ اقتباس‌شده از تنوع و ابتکار بی بهره است : و همانطور که خودش اعلام کرده است پیش از آنکه شاعر باشد یکنفر« جمهوریخواه میهن دوست» است‌و نه‌و**تینوف** که‌در بیست‌دوسالگی‌مرد،مجذوب فلسفه‌آلمانی‌شده‌بود، همچنین**باراتینسکی** (٤٤ ـ ۱۸۰۰) که مدتها کسی اورانمی‌شناخت شاعری‌بزرك و یکی‌از نوادر شاعران فیلسوف مآب روسی بود . گناهی که در جوانی مرتکب‌شده بود چه در زندگی و چه دراخلاق او سخت مؤثر افتاد ؛ بعنوان سربازی ساده به‌فنلاندگسیل شد (مناظرآنرا با سرودن شعر Eda ادا . واردشعر روسی کرد)و حتی‌وقتیکه زندگیش با ازدواجی مناسب روشن‌گردید بازدست‌از بدبینی خودکه نفوذی آلمانی و ایمانی‌عمیق‌در آن‌تمیز می‌دادند،برنداشت وی تمام فعالیت های بشری را بیهوده و تکرار روز و شب را نیز امری زاید می‌شمرد و مشتاق عدم بود . چه انشاء و چه فکرش سهل الفهم نبود و نمی توانست خود را شاعری توده‌ای بنامد . **پولژائیف** کـه سرنوشتش شبیه سرنوشت **باراتینسکی** بود منتها غم انگیز تر ازو چه از الکل و بیماری از پا درافتاده بود ، او هم با نعره‌های عصیان آمیز خود بر ضد مبتذلات قیام کرد ولیکن در ضمن سرود های سربازی بشیوه ساده‌عامیانه سرود (مثلا در ۱۸۱۲ **داوو‌داف** شاعر پارتیزان)تقلید از شعرعامیانه‌یا توده‌ای‌در آن‌عصر رونق داشت اما آثار**کولتزوف** (٤٢ ـ۱۸۰۸)چیزی

۱٤٨٢٢

جز تقلید است ، این فرد توده‌ای از همان اوان صباوت باتفاق پدرش که تاجر حیوانات در وورونش ، بود مسافرت های طولانی از وسط استپ ها کرد و کم‌وبیش خود آموزی کرد ، وهمو وقتیکه کمی دیرتر مورد استقبال محافل ادبی قرار گرفت بیشتر پی به‌خشونت اطرافیان آشنای‌خود برده در باره لذت و الم ، کار و سرور و عشق های روستایی نغمه‌هایی با کلمات ساده و وزن آهنك دار ساخت .

شاعررمانتیك‌روسی همانا **لرمونتوف**است، چه‌پوشکین نمیتوانست در چهار چوب رمانتیسم محدود بماند ، هم خصایل او رمانتیك‌است و هم سر نوشتش . میشل ایروویچ لرمونتوف در ۱۸۱٤ در مسکو بدنیا آمد ، صباوتی محزون و بی مادر و پراز ناسازگاری داشت ،چون بسیار حساس بود از تماس با یاران شبانه روزی اعیانی و دانشگاه ومدرسه‌ژونکرها که سرانجام پس از تردید ما درآنجاخودرا برای‌شغلی نظامی مهیامی‌ساخت ، رنج می برد وبعد نیز همچنین‌در زندگی پادگانیش .ولیکن بزودی‌به‌مأمن شعر پناهنده‌گردید . مرك پوشکین روحش را پر از نفرت دردناك‌ساخت و دراشعار معتبر تند وتیزخود محافل‌اعیانی را که‌قاتل پوشکین می‌دانست، مفتضح کرد . سرانجام مغضوب واقع شده به‌کوه قفقاز تبعید شد و در قلل منزوی آنجا بیش از پیش به‌حقارت و پستی سالون های بطرز بورك پی برد و وقتیکه بخشوده شد سالون‌های مذکور راخوار می‌شمرد . بازنفرت خود را نسبت به‌طبقه اشراف پنهان‌نمی کند ، برای خود دشمن می تراشد خلاصه باز دوئل کرده به کوه قفقاز تبعید می گردد . درجنك هایی شرکت می کند که منظومه **والریك** داستان آنهاست . درپیاتیگورس به‌یك یار دیرین برمی خورد ، وی احمق پرمدعایی بود وآنقدر مورد نیش هزلیات لرمونتوف واقع می‌شود که جنك مردبمرد (دوئل) بین آنها درمی گیرد: لرمونتوف در سن بیست و هفت سالگی در سال ۱۸٤۱ درپای کوهساران کشته می‌شود .

آثار نسبة فراوان عمری چنین کوتاه سراسر از حزن و تلخکامی و سر خوردگیهای عهد شباب مردی افسرده و احساساتی که تحت تاثیر **بیماری قرن** رمانتیك قرار گرفته، حکایت می کند؛ شاعر دردمند درتمام خوانندههای خود خویشتن را می یابد، چه در اشعار دوران جوانی پوشکین چه‌در آثار رمانتیك های‌فرانسوی که درنظر او برعکس‌نظر پوشکین‌خیلی رفیع جلوه می کنند چه در آثار هاینه (شاعر آلمانی .پ) ومخصوصا چه در آثار **بایرون** که بانوعی وحشت، نزدیکی روحی خیلی تنك خود را (که حتی مجال عدول ازآن را بدو نمی‌دهد) بااو کشف می کند. اشعار غنایی‌اوحکایت از یاس وغم‌کاهندهٔ اومی کند. او مثل بارانینسکی یا وینیی (شاعر فرانسوی .پ.) برضد خداعصیان نمی کند بلکه به انسان هاکین می ورزد که هر چیز بزرك را استهزاء می کنند. شاعر که نـذر کینه آنها وانزوای خویش است، به‌طبیعت می گریزد نـه از برای آنکه آنرا دوست خود می‌شمارد، بلکه تماشای زیبایی او را ازخود بیخود می کند. لرمونتوف بیش از همه از مناظر عالی قفقاز دلخوش می شد؛ محاوره‌ای باشکوه میان‌کوههای البرز وقازبك تخیل می کند و تاخت وتاز خشمناك کوه ترك رابسمت دریای خزر که امواجش جسد زیبای دختر جوانی از مردم قفقازیه را برای او به‌ره‌آوردآورده است، می سراید؛ گردنه هـای وحشی راکه قصر **تامارا** در آنجا سر بفلك افراشته است، و ملکه راکه شبها برای جلب مسافران ازبرای شهوت ومرك آواز می‌خواند، توصیف می کند. او خودرا به کوهسار نشینان مغرور بیش از شهر نشینان نزدیك احساس‌می کند؛ ومثل آنان‌عطش خاموش نشدنی دردل‌خود نسبت به‌آزادی دارد. **نوآموز** حکایت غم‌های یك‌بچه کوهستان قفقاز است که بدست‌روس ها اسیر شده ودر دیر تربیت یافته است؛ نخست فرار می کند ولیکن در کوهستان سرگردان می ماند؛ وقتیکه او را بحالت احتضار به خانقاه بر می گردانند بازعشق‌به‌آزادی‌خود را اعلام می‌دارد. در**شیطان** روح‌سرکشی

را شرح می‌دهد که رستگاری را درعشق ژورژین جستجو می کند وازعالم
رؤیا های آشفته تادیری که دخترك درآن مقام گرفته اورا تعقیب می کند .
دختر ازین عشق هلاك می شود ولیکن فرشته ها مانند نمایشنامه **فاوست**
(اثر گوته . پ.) روح او را باخودبآسمانها می برند . مضمون شعرمزبور
که **لرمونتوف** آنرا میان سالهای ۱۸۳۳ و ۱۸۴۰ آغاز کرد و انشاء
آنرا پنج بار عوض کرد، خیلی زیاد باآثار بایرون وگوته و **ویینیی**(شاعر
رمانتیك فرانسه .پ.) شباهت دارد منتهی‌این شباهت وقتی تحت‌الشعاع قرار
می گیرد که جلال توصیفات ولحن احساساتی وشدید روحی که در چنگال‌غم
اسیر است و پی درپی در تلاش رهانیدن خویش است ولی موفق نمی‌شود،
ظاهر میگردد .

قریحه ای که‌در سرودن‌شاهکار کوتاه **سرود تسار ایوان واسیلاویچ
و اپریچسنیك جوان و تاجر زبر دست کالاشنیکوف** بکار رفته بکلی
باآن سایر آثار اوفرق دارد . درین عصر دشوار تسارمخوف راباستفاده
از لحن و عبارات بیلین ها وآنطور که سنت عامیانه تخیل می کند ، احیا
کرد . لرمونتوف در **بالماسکه** نیز مانند **نوآموز** و **شیطان** از زندگی
خودش مایه می گذارد ؛ ماجرای داستان فوق هیجـان آور است ولیکن
بازیگراصلی آن که شبیه **چاتسکی** و **اتللو** است باشکوهی تراژیك‌خود
را ازپستی وابتذال اشرافی که احاطـه اش کرده است ، نجات می دهـد .
گرچه خیلی کوشیده که خود را در قهرمانش منعکس نسازد ولیکن‌ماجنبه
های مختلف خصایل اورا در قهرمان **عصرما** تمیز می دهیم . لرمونتوف
زیر عنوان بالا پنج داستان منثورگرد آورده (۱۸۴۰) که سه داستان‌مهم
آن پچورین‌را درمراحل مختلف نشان‌می‌دهد . پچورین‌مانند Oneguine
اونه‌گین قهرمان پوشکین ، جوانی متنفر و بیزاراست ولیکن افسردگیش
بیشتر ومثل قهرمان های بایرون خصایل مؤلف را بیشتر منعکس می‌سازد
وپر از تضاد های رنگارنك است که خودش آنرا تجزیه وتحلیل می کند.

گرچه آرزو های عشق و افتخارش تحقق نیافته واز آن پس متکبروغلبه طلب شده وقادر است به اینکه زیرکانه شیطنت کند ، ولیکن با اینهمه باز می تواند رنج ببرد و غمناك باشد . همیشه ناراحت است نــه می توانــد خوشبختی را در عشق فلان دختر ساده‌لوح و مهربان کوهستان قفقاز بیابد و نه درعشق زنان محیط خودش که‌ازوفا داری بی نصیب نیستند.چهره‌های فرعی از نوع دکتر **ورنر** کلبی و کاپیتن ماکزیمیچ مهربان و کوهسار نشینان ، جملگی ثابت می کنند که لرمونتوف‌می توانست از جلدش خارج شود و مانند یك رمان نویس واقع بین چیز بنویسد . شاید اگر نمی‌مرد مانند پوشکین این تحول را طی‌می کرد . اگر پوشکین و لرمونتوف را کنار بگذاریم نثر روسی چون دیر تر از شعر ظاهر شد تقریبا هیچگونــه اثر ابتکاری و بی سابقه در عصر رمــانتیك بوجود نیاورده است . فــلسفه شلینك‌و**واکنرودر** ،قصه های هوفمان و داستان های **ژان‌پل** درشاهزاده **ولادیمیراودواوسکی** V. odoevski که داستانهای کوتاهش مشحون‌از تخیلات وهزلیات مالیخولیایی است ، موثرافتادند ؛ اما والتر اسکات بیش از همه پیرو دارد ؛ رمان های تاریخی فراوانی‌از زیر قلم شورشی‌دسامبر **بستوجف** کــه نام مستعارش مــارلینسکی است ، و **زاگوسکین و لاژه چنیکوف** و یك عده دیگر بیرون می آیــد : هزل و ابتکار **نارژنی** از مردم اکراانی در**گوگول** موثر افتاد ، اماسوق دادن واقعی ادبیات‌روسی بصوب رئالیسم در طالع گوگول بود .

فصل پنجم

جریانهای مهم فکری

موضوع این مقال شرح اندیشه های روسی نیست ؛ ولیکن نمایاندن برخی از اندیشه های مهم که درین کشور بیش از هر کشوری در ادبیات رسوخ داشته ، لازم است ، زیرا باتوجه به اینکه نویسنده روسی گذشته از زیبایی، فایده مستقیم تری را نیز مطمح نظر قرار می دهد ، پس لازم است که به اندیشه های مهم این زمان توجه کنیم .

در آغاز قرن نوزدهم بازگشت افسران جوانی که بواسطه پیروزیهای الکساندر تا به پاریس رفته و بامغرب زمین تماس گرفته بودند ، سبب بیداری و بالنتیجه شورش دسامبر ۱۸۲۵ گردید .

شکست عصیان مزبور لزوم تدارك فکری یا باصطلاح دیگر لزوم ایجاد مکتبی را آشکار ساخت آنگاه درعهد نیکلای اول وجود دانشجوی روسی ظاهر می‌شود که چنانکه در رمانها می‌خوانیم ، تمام شب را میان سیگار و فنجان چائی نشسته در باره ماوراء طبیعی وسیاست مذاکره میکنند فلسفه از آلمان وارد روسیه شد . مردم که شلینك را ستایش می کردند چون او را دارای اندیشه سیاسی ندیدند ، به **هگل** گرویدند ؛ در روسیه نیز ،چنانکه درآلمان ، عده‌ای افکار هگل را حمل برتایید و توجیه آنچه هست یعنی خود مختاری کردند وعده ای دیگر آنرا طلایه عقاید سوسیالیستی تصور کردند . اما روسیه آنرا باوضع تاریخی خود تطبیق کرد :درگذشته دارای توسعه مخصوصی بوده در آینده هم بنظر می‌رسد که سرنوشت ویژه ای داشته باشد . پس دوباره همان پرسش که پطرکبیر تصمیم به حل آن گرفته بود ، پیش آمد : آیا روسیه باید از اروپا تعلیم بگیرد و بعد از

آن سبقت جوید یاآنکه باید فقط از سنن ملی الهام بگیرد ؟ روی همین مسئله بود که دو گروه طرفداران مغرب و هوا خواهان روسیه باستان کـه هردو بیك نسبت به میهنشان عشق میورزیدند پدید آمد .

طرفداران مغرب- در ۱۸۳٦ درمجله **تلسکوپ** یك **نامه فلسفی** منتشر شد که غوغا بپا کرد . مؤلف آن راکه یکنفر اشرافی بنام **چادائف** (۱۷۹٤ - ۱۸۵۷) بود ، دیوانه خواندند وچند سالی بهمین عنوان اورا تحت مداوای طبی قرار دادند ؛ عقیده او که در سایر **نامه های فلسفی** اش تشریح شده (این نامه‌ها بزبان‌فرانسه نوشته‌شده ومدتها بعد بچاپ‌رسیده است) عبارت ازآنست کـه عقب افتادگی فرهنگی روسیه را مولود اقتباس تمدن ومخصوصا مذهب بیزانس می‌داند ؛ وبدینجهت روسیه از پدیده های بزرك مغرب زمین بدور مانده است ؛ تنها راه پیشرفت آن‌بود که به‌مذهب کاتولیك رومی میگروید وهمان نقشه‌هایی راکه سایر ملل برای ایجاد سازمانهای خود می‌دهند ، بکار می‌برد ؛ اگر این پیشنهاد را بپذیرد هـم خواهدتوانست به‌آنهاملحق شودواز آنها جلوافتد وهم آنکه‌برای‌مشکلات خلجان انگیز آنها راه حل‌های مناسبی پیدا کند .

چادائف تاظهور **سولوویف** تنها کسی بود که مسئله مقایسه میان روسیه و مغرب‌را به‌قلمرو مذهب کشانده بود؛ سایر طرفداران مغرب افکار اجتماعی‌وسیاسی از اوطلب می کردند . منتقد بزرك ادبی‌روسیه ،**بلینسکی** (۱۸۱۱-٤۸) ، **سن- بوو** روسی ، آدمی پرحرارت بود که نخست بـه جنبه ارتجاعی عقیده هگل وبعد بسرعت به جنبه‌ضدآن توجه یافته بود ؛ با اینکه فقیر بود وسل قوایش را تحلیل می‌برد ولی باز بشدت مبارزه می کرد و برای امرار معاش وهمچنین دفاع ازآراء و عقاید خویش مقالاتی درمجلات منتشر می کرد .(تلسکوپ چاپ‌مسکو ، سپس از سال ۱۸۳۹در مجله سالنامه‌های میهن‌چاپ پطرز بورك وبعد هم درمجله معاصر).بعقیده او وظیفه ادبیات آن بودکه از یك طرف افکار خوب مغرب را نشر دهد

(یکی از مریدان متعصب **ژرژساند** بود) واز طرف دیگر از معایبی که روسیه را ننگین می کند ، بشدت انتقاد کند . چون دشمن سرسخت شعار **هنر برای هنر** بود ، به‌پوشکین احترام می گذاشت برای آنکه وی از ایدآلیسم رمانتیك بصوب رئالیسم گراییده بود . **بازرس و نفوس‌مرده** از آثار **گوگول** را بمنزله شدید ترین انتقادی که از معایب روسی کرده باشند ، بحساب‌می‌آورد ولیکن وقتیکه عقاید همورادر باره ارتجاع‌عارفانه کشف‌می کند ، سخت بخشم‌می‌آید .آثار **تورگینف** جوان وداستایوسکی را بعنوان نوید آثار بزرك سبك رئالیسم می‌ستاید . همین اصول پس از مرك **بلینسکی** همچنان از برای انتقاد باقی می‌ماند . چرنیشفسکی ۱۸۲۸ ـ ۸۹ که برای رساله خود موضوع **روابط استتیك هنر باواقعیت** را اختیارکرده بود ، تنها آن اثری، را زیبا می داند که نماینده امین واقعیت باشد وبدین ترتیب راه رابرای اصلاحات آینده بازکرد **دوبرولیوبوف** (۱۸۳۶ــ۶۱ که پس از چرنیشفسکی سمت منتقدی مجله **معاصر** رابعهده گرفته بود (هر دو پسر کشیش و نمایندگان‌ممیز توده‌های روشنفکرند. او نیز هنر مجرد ومطلق راجزوسیلهٔ وقت‌گذرانی برای جوانان‌احساساتی نمی دانست وبرای ادبیات فقط جز یك وظیفه نمی شناخت و آن تبلیغ ارشاد است .وباهمین چراغ آثار تورگینف ،**گونچارف**واستروسکی را صرافی کرد . **پیسارف** (۱۸۴۱ ـ۶۸) پارا ازین حد نیز فراتر می نهد وی از افسون کم خون کننده هنر می‌هراسد و آرزومند روزیست که هنر دیگر ضروری نخواهد بود. اما درین «انکار هنر Nihilisme »اندیشه های سیاسی نهفته است : حکومت ، چرنیشفسکی‌را به دوسال زندان (و درآنجا کتاب بزرك **چه بایدکرد** ؟ رانوشت)و هفت سال به‌کار اجبار در معادن سیبری محکوم کرد . **خود پیسارف** در قلعه پطر ـ پولس بسر برد . **هرزن** هم مجبور شد برای توسعه‌آزاد اندیشه های خود راه‌خارج در پیش گیرد .

هرزن (متولد ۱۸۱۲ و متوفی در ۱۸۷۰ در پاریس) پسر طبیعی یك خان روسی بادختری آلمانیست نخست علوم وفلسفه **هگل** وسن‌سیمون را در مسکو آموخت وآنگاه که تازه کارمند دولت شده بود دستگیر و به **ویاتکا** تبعید گردید . وقتیکه بمسکو بازگشت تحت نـام مستعار خود ، **ایسکاندر** ، چند مقاله ویك نوول برضد بردگی بعنوان : **زاغچه دزد** و در ۱۸٤٦ رمان : **تقصیر از کیست** ؟ رانوشت دراین رمان رمانتیسم وخودپرستی را محکوم و سعادت را در عشق جستجو می کند . **هرزن** در ۱۸٤۷ عازم اروپا می شود ولیکن وقتیکه می بیند که انقلاب ۱۸٤۸ هیچگونه تغییری در سازمان اجتماعی آنجا بوجود نیاورده است و هنوز افکار خرده بورژ وازی در پاریس وبرلن و لندن حکومت می کند ، ناامید شد . آنگاه از همان جا امید خود را در روسیه که هنوز فاقد بورژ وازی بود وبا انجمن های دهقانی «میر» مقداری از افکار سوسیالیستی را عمل می کرد ، متمرکز کرد : امید داشت که روسیه بامهارت از مراحلی که سیر و حرکت مغرب زمین رابطی کرده است ؛ بجهد وسرمشق جهان گردد ! مجله ای که هرزن در لندن تحت عنوان **ناقوس** منتشر می‌ساخت بطور پنهانی نه‌همان وارد روسیه می‌شد بلکه روی میز امپراطور نیز سر در می‌آورد ؛ کتابهایی که در آنها خـاطرات و نظرات خود را تحت عنوان **گذشته و اندیشه** بهم می‌آمیخت و انتشارش تاسال ۱۹۱۷ ممنوع بود ، کمتر ازآثار پیشین در روسیه مؤثر نبود. **هرزن** یکی از انقلابیون نخستین بود که ازدورراهبری اندیشه روسی را بعهده گرفته بوده است ولیکن دیگران ازاو جلو افتادند چنانکه **باکونین** ، انقلابی یا Nihiliste نیهیلیست مشهور ، انقلاب فوری و بدون واسطه مردم را می‌ستود .

هواخواهان روسیه باستان - در مقابل طرفداران تمدن غربی مخالفین آنان یعنی هواخواهان روسیه باستان وجود داشتند که نباید بنا به نظریه گروه اول آنها را بامرتجعین بدون آرمان اشتباه کرد . آنها نیز

طرفدار اصلاحات وپیش ازهمه برافتادن بردگی بودند منتهی بااین تفاوت
که می گفتند این اصلاحات باید بایك طرز تفکر مطلقا روسی انجام بگیرد
نه آنکه از سایر ملل پیروی کنند. بردگی یك مؤسسه نخستین روسیه قدیم
نیست ؛ مگر روسیه از لحاظ داشتن انجمن های دهقانی در طرز تفکر
سوسیالیستی پیشقدم نبود ؟(آشکار است که هردو گروه در ستایش « میر»
ها یعنی انجمن های دهقانی مبتنی برطرز تفکر سوسیالیستی شریکند) ،
هسته اصلی هواداران روسیه باستان همانا بتوسط کنستانتن وایوان اساکوف
ایوان و پطر کیراوسکی وآلکسی **خومیاکوف** (٦٠ ـ ١٨٠٤) درمسکو
که بمراتب کمتر از پایتخت جدید رنك اروپائی پذیرفته بود، تشکیل یافت
جملگی عمیقا وابسته به مذهب کاتولیك اند ولیکن بازشاید تحت تاثیر پرتستان
ها ، معایب آنرا تمیز میدهند و باصطلاح می خواهند جان تازه ای بکالبد
کاتولیك بدهند ؛ در مثل به مذهب مزبور ایراد می کنند که چرا آنقدر به
جزم و استدلال اهمیت قایل است ؛ چون کلیسای مشرق بهتر آزادی داخلی
زاهدان را حفظ کرده است ، خود مختاری هم ، بنوبهٔ خود پشتیبان آزادی
حقیقی است ؛ تسارنیز با بعهده گرفتن بارسلطنت این فرصت و آسودگی
را برای رعایای خویش قایل خواهد بود که هم خود را درراه امورخانوادگی
و فکری صرف کنند. بهر تقدیر طرح مزبور کامل نمیشود مگر آنکه شخص
تسار کامل باشد ؛ و بزحمت می توان باور داشت که چنین طرحی درروسیه
عهد نیکلای اول تحقق یافته باشد . خلجان **خومیاکوف** در زمان جنك
کریمه فزونی یافت چه باخود می اندیشید : آیاضعف میهن من بخاطرآنست
که در ایفای رسالت آسمانی خود اهمال کرده است ؟ باید خود را فرزند
شایسته وطن کرد و با اصلاحات قلابی عهد پطر کبیر گسست و به سنن ملی
توجه کرد ؛ بردگی را برانداخت ،«میر» را تقویت کرد،دادگستری وادارات
را ازنو بنا نهاد. روی این جهات برنامه گروه مزبور مانند برنامه **هرزن**
جسورانه جلوه کرد و بزودی سوء ظن دولت را متوجه خود ساخت،دولت

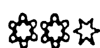
هم مجله **مجموعه مسکو** را که متعلق بدانها بود توقیف کرد ،(سه شماره
مجله مزبور در سال های ۵۱ - ۴۷ - ۱۸۴۶ منتشر گردید)و بجای آن
مکتبی بنا نهاد و کلمات اساسی آنها را از برای آن جعل کرد که عبارت
باشد از « ارتدکسی ، خود مختاری ، روحیه ملی » ، اما چنان آنرا از
هرگونه ایدآلیسم بارور خالی کردند که سرانجام بیك شعار ارتجاعی مبدل
گردید . تفتیش مطبوعات شدت می گیرد وهر نویسنده ای تحت نظر است؛
**اما هرگز شکنجه ها وفشار ها نتوانسته است ازسیر افکار پیش
گیری کند .**

توده ای ومارکسیست سرانجام بردگی ملغا گردید. اما اصلاحات
سیاسی مورد نظر پس از اصلاح اجتماعی تحقق نپذیرفت وعدم کفایت اصلاح اجتماعی
دهقانان را در شرایط اقتصادی دشواری قرارداد . هیجان بزرگی روشنفکران را
وادار کرد که « بطرف ملت بروند » تا اورا از فقر وجهالت نجات بخشند؛ مکتب
بارور توده ای که مشتاق فعالیت بود جای ارتداد یا Nihilisme مخرب را گرفت
اما آراء توده ای برحسب راههایی که برگزیدند بچند دسته تقسیم شدند:
آیا باید پیش از همه چنانکه **لاوروف** توصیه می کند ، ملت را باسواد
کرد (نامه های تاریخی) یا برحسب نظریه **باکونین** آنها را بدون تامل
به انقلاب خواند ، یا آنکه بنابه عقیده **تکاچف** بدون دخالت آنها و بضرورت
حتی علی رغم آنها باید انقلاب کرد تا از آن برخوردار گردند ؟ (طبیعةً
هر سه نویسنده در ممالك بیگانه چیز می نوشتند) .زمانیکه عده ای از پسران
و دختران جوان برای تعلیم و تربیت روستاییان به روستاها رفتند و دستگیر
شدند وعده ای محافل تروریستی تشکیل دادند ، جمعی هم گرد هم آمدند و
شروع به آموختن تعالیم مارکس کردند ؛ **پلخاف و آکسلرود** و کمی بعد
لنین تئوری پرداز گروه اخیر شدند . در همین حیص وبیص توسعه صنعت
و سرمایه داری وظهور طبقه کارگر که تا آنوقت وجود نداشت و در تعلیم
و تربیت وتشکل پذیری از طبقه دهقانان آماده تر بود ، ساختمان اجتماعی

مملکت را تغییر داد و به سوسیالیسم صبغه تازه ای عطا کرد که بالاخره به پیروزی لنین در ۱۹۱۷ منجر گردید.

فیلسوفان مذهبی - با این همه، مسایل سیاسی و اجتماعی نتوانست اندیشه های مذهبی را در روسیه خاموش کند؛ همین اشتغالات مذهبی با تمایلات کاملا متفاوت، پایه و اساس آثار **تولستوی** و **داستایوسکی** را تشکیل می‌دهد. تمایلات مذهبی مزبور با آثار کنستانتین **لئونتیف** ۹۱-۱۸۳۱ صبغه هوا داری از روسیه باستانی پذیرفت؛ وی پیش از آنکه وارد دیر شود پیوسته در ضمن مقالات خود برای روسیه ومشرق واسلاویسم یکنوع خود مختاری عمومی آرزو می کرد که روسیه در رأس آن قرار داشت، در صورتیکه **سولوویف** (۱۹۰۰-۱۸۵۳) برعکس آرزومند آن بود که روسیه با پاپ متحد گردد. اندیشهٔ ولادیمیر سولوویف، یعنی بزرگترین فیلسوف روسی و نخستین مرد اجتماعی که بامور ماوراء طبیعی نیز توجه داشت، نه همان در فلاسفه بلکه در شاعران (خودش هم شاعر بود) نیز نفوذ کرد: فلاسفه ایکه تحت تاثیر اوقرار گرفته اند عبارتند از **چستوف**، **بردیائف**، **لوسکی**؛ چه او باوجود تسلط پیروزمندانه ماتریالیسم باب اسرار را نیز برویشان گشود و بآنها آموخت که دنیای خارجی نشانه ای از حقیقت ازلی است و باید آنرا نه بوسیله استدلال بلکه بواسطه کشف وشهود و ایمان دریافت؛ واسیلی **روزانوف** (۱۹۱۹ - ۱۸۵٦) که آثارش گمراه کننده و باشکوه بود، بنوبه خود مذهبی فکر می کرد. چه از افکار اسلاو دوستی آغاز کرد و به تبجیل عارفانه شهوت پرستی و کینه توزی بر ضد اخلاق مسیحی پایان داد. **مرژکوسکی** نیز رویهمرفته در صدد آن بود که افکار **سولوویف** و **روزانوف** یعنی مسیحیت و الحاد را باهم سازش دهد.

باری تمام جریان های فکری مذکور را می توانیم در آثار ادبی سده نوزدهم و بیستم و بویژه در رمانهای این دو قرن جستجو کنیم.



فصل ششم

رمان در سدهٔ نوزدهم

گرچه پوشکین ولرمونتوف هر دو رمـان نویس بودند و رمـان نویس باابهتی هم بودند ولیکن خالق وآفریننده واقعی رمان روسی‌همانا **گوگول** است .

گوگول ـ نیکلاگوگول بسال ۱۸۰۹ در سوروچینتس واقع در ایالت اکرانی بدنیاآمد ، پدرش مفتون سنن محلی بود و بزبان اکرانیی چند کمدی نوشت که پسرش بعد هـا از آن استفاده کرد . پس از طفولیتی سعادتمندانه وگذراندن تحصیلات ابتدائی درژیمناز محقرانه‌نژین که درآنجا به داشتن قریحه هنرپیشگی مشهور شده بود ، این جوان ایالت جنوبی بـا آن‌چهرهٔ کوچك و دماغ دراز تیز وچشمان نافذ باقلبی سرشار ازجاه‌طلبی البته نه همان جاه‌طلبی ادبی بلکه سرآن داشت که تاثیربسزایی درسرنوشت مملکت خویش داشته باشد ، در ۱۸۲۸ در پطرز بورك از کشتی پیاده‌شد او هم مانند عده زیادی از مردم اکرانی هم شوخ وهم متفکر هم خیالاتی وهم واقع بین ، وهم دارای موهبت مشاهده وتقلید بود اما خصایل‌دیگری هم داشت که آنرا نمی‌توان نزد همه مردم اکرانی یافت و آن حالت تفکر وخشم او بود که از کمتر احساساتی بودن او حکایت می کرد . هیچگاه‌زن در زندگانی او وارد نشد وآثار او نیز بجز توصیف زنان پیر ازتوصیف جاندار زنان عاریست . هم عارف استوهم مؤمن و کمی بیشتر به مادرش نوشته بود که خدا نقشه های بزرك برای اوکشیده است . کارهای کوچك طبع بلند پرواز او را ارضاء نمیکنند ؛ نخست در فکر آن‌بود که‌هنرپیشه شود ولی بعد بانوشتن غزلی به عنوان **هانس کوشلگارتن** که از ووس

اما همینکه نخستین مقاله انتقادی را در باره اثر خود دید انرا از بین بر
به ممالك بیگانه فرار کرد ؛ ولی هنوز به **لوبك** نرسیده بود که بازگشت
در این هنگام پیشرفت افسانه‌های عامیانه و ادبیات محلی ومخصوصا ته
چیز هـای خاص اکرانی او را تحریك کرده وادارش می کند کـه حکای
شب زنده داریها در دهکده‌ای نزدیك دیکانکا (۳۲ - ۱۸۳۱)
بنویسد ؛ بسبب همین نوشته محافل ادبی بگرمی از او پذیرایی کردنـد
تحسین ودوستی **پوشکین** بدو جلب گردید وخلاصه افتخاری نصیب او ش
که انتظارش را نداشت . شاید تصاویری که از مناظر اکرانی درین کتا
آورده درست نباشد و خاطرات دوران کودکیش باخاطرات قصه‌هایی که
هوفمان خوانده بود درهم آمیخته باشد ، اما حیاتی که در آن جریان
داشت سرشار بود وهزل وطنزی که در آن‌وجود داشت بنحو لذت بخش
گوارایی باچیزهای عجیب و غریب ممزوج شده بود ، تصوراتی که در با
بازار سوروچینتس بما می‌داد بنحو مقاومت نکردنی‌طنز آمیز و مـ
شب سن - ژان ماتمزا بود . جخد واجدکاریکاتورهای رئالیست وتوصیفا
زیبای رمانتیك بود که اگر از لحـاظ جزییات مشخص نبود ولی از حی
احتوای غزل و استعاره غنی بود . **گوگول** که ازین پیشرفت بشوق آمـ
بود برای زنده کردن خاطرات به اکرانی بازگشت وچیزی که از آنجا
ارمغان آوردگذشته از یك مقدار اندیشه کـه برای مجموعه **میرگورو**
و سایر مجموعه هاگرد آورده بود تجدید نظری بود کـه در باب توهم
خودکرده بود . عناصر عجیب و غریب در نوول **وی‌ای** Vii وجود د
ولیکن رئالیسم در حکایت سرگرم کنندهٔ **چگونـه ایوان ایوانویچ**
ایوان نیکیفورویچ بهم زد برتمام کتاب مسلط است وازهزل و مطا
سرشار. در نوول **مالکین ایام خوش گذشته** هزل مزبور به تالم‌ملو
می گردد ؛ اززندگی محقرانه خانواده‌ای کهن بویی خوش که از مهربا

عمیقی معطراست ، متصاعد می‌شود . **تاراس بولبا** گذشتهٔ قهرمانی ایالت اکرانی را مجسم می‌سازد : صحایف این کتاب پر است ازمضامین رمانتیك که از لحاظ تاریخی کمتر درست است ولیکن با توصیفات خیره کننده استپ های پر گل و اردوی **زاپوروك** ها، جاندار و پر نقش ونگاراست .(زاپوروك ها سربازان دلیری راگویند که در ایالت اکرانی عصیان کردند و کاترین دوم محل آنها را عوض کرد . پ .)

گوگول پس از بازگشت از مسافرت درگذشتهٔ میهن خودیکباره چنین‌توهم کرد که ذوق وقریحه تاریخ نویسی‌دارد پس بدون‌آنکه‌هیچگونه معلوماتی درین باره داشته باشد شرحی به دانشگاه پطرز بورك نوشت و کرسی تاریخ آن دانشگاه را اشغال کرد . آواز شکستش طنین انداخت‌و مجبورگردید باز به ادبیات بازگردد . ولی این بارهمان عناصری، راکه سبب پیشرفت قصه هایش‌شده بود ، درباره توصیف مناظر پطرز بورك‌بکار برد وچون پایتخت ملاحت و زیبایش بپای اکرانی نمی‌رسید این بود که رئالیسم در **مناظر نوسکی** و **یادداشتهای یکنفر دیوانه** وهمان طور در **داستان** ستایش کردنی **شنل** فزونی می‌یابد . شنل داستان حزن انگیز و ساده یك کارمند جزء اداره است که پس از مدتها صرفه‌جویی و خیالات خوش یك‌شنل‌تازه می‌خرد وتصادفاً همانشب دزد آنرا می برد . گرچه **پایان** داستان اندکی غیر مترقب وعجیب وغریب بنظر می‌رسد ولیکن این‌نقص‌در قبال‌صحایفی‌که در باره زندگی روزانه این‌کارمند مستمند پیر می نویسد ، صحایفی‌که داستایوسکی پس از خواندن آن‌گفته است‌که تمام رمانهای روسی‌از**شنل گوگول** استخراج‌شده‌است،بسیارکم‌اهمیت‌است.**داستایوسکی** در میان سخنان تاثر انگیزکارمند پیر نشانه‌ای ازرحم و شفقت تمیز می‌دهد وآن موقعی است‌که اطرافیان او **اکاکی اکاکئویچ** بد بخت را استهزاء می کنند ولی او ناگهان بخاطرش خطور می کند که : « این مرد برادر من است . »

قدرت مشاهده وشوخ طبعی گوگول بعلاوه هیجانی که در مکالمه‌ها بکار می برد ، موفقیت اورا در تآتر تضمین می کرد ؛ اما پیشرفت **بازرس** (که در باره آن در فصل آینده سخن خواهیم گفت) اورا دریک مضیقهٔ دشواری گذاشت ؛ چه در برابر خشم و نفرت مرتجعین وچه در برابر شور و هیجان تحسین آمیز لیبرال ها ،در کمال درستی ایستاد ولی بیهوده ؛چه او بهیچوجه نمی‌خواست از سازمانهای مملکتش انتقاد کند . برای آنکه از قیل وقالی که در اطراف نمایشنامه اش برخاسته بود بر کنار باشد ودر ضمن درآرامش بکارخود سرگرم شود وهمچنین تحت تاثیرهمان انگیزه‌ای که او را سوار کشتی **لوبك** کرده بود ، وازآن پس همواره بااو بود ، **گوگول** در ۱۸۳۶ روسیه را ترك کرد وتا سال ۱۸۴۸ میان آلمان و فرانسه که از آزادی الحاد آمیزآن متنفر بود ، وایتالیا که از آفتاب و آتمسفر مذهبی شهر رومش خوشش می آمد ، سرگردان بود ورفیق راهش همانا اثری بود که درواقع بزرگترین اثراو محسوب بود و در ۱۸۳۵ آنرا شروع کرده و نامش را **نفوس مرده** (این کتاب بفارسی ترجمه‌شده.پ.) گذارده بود و بقول خودش تاریخچه آن سرگذشت نفس خودش است . اولین قسمت این کتاب در ۱۸۴۲ بعنوان **ماجراهای چیچیکوف یانفوس مرده،منظومه**.منتشر گردید.مضمون آن که ازجانب پوشکین بدو تلقین شده بود، مبتنی بریك امرمتنوع وحقیقی بود . یکنفرشیاد بفکرخریدن «نفوس مرده» می افتد یعنی سرف هایی که بعدازآخرین‌سرشماری مرده‌اند ، ومالکینشان مثل‌سابق مالیات آنها را می‌پردازند؛ آشکار است که اینان از واگذاردن قباله املاك خود بدو درازاء قیمتی ناچیز شادمان میشدند واو می توانست بدینوسیله مقداری راکه بدان محتاج بود از بانك قرض کند ؛ برای همین منظور سوار بریچکای خود که بزودی جنبه افسانه ای پیدا کرد ،شدوعازم روستاهاگردید . چیچیکوف مردی شسته ورفته ،خپله ،پراشتها وخوش‌خلق بود ،هم می‌توانست ازیك کلمه ساده فلان دهقانی بخندد وهم آنکه بسهولت

وارد سالون فلان حاکم شود ، مثل این بود که برای مورد اطمینان واقع شدن آفریده شده بود هیچکس به همکاران پیش از او نمی‌اندیشید وخواننده همان در آخر کتاب به اخلاقیات مشکوك آنها پی می برد ؛ اما آیا رویهم‌رفته از کارمندان شهرستان های کوچك یا از مالکین روستانشین که معامله نامشروع خود را با آنها تمام می کنند ، نانجیب تر و بی شرافت تر است ؟ خلاصه نمایشگاهی فراموش نشدنی از تصاویر مختلف پیش چشم ما باز می شود : نجیب تنبل که به احساساتی بودن تظاهر می کند ، همسایه خشن کـه بشدت از منافع خود دفاع می کند ، پیره‌زن تنك نظر و درعین حال مکار، ولخرجی که هم در قمار کلاه می گذارد و هم شمشیر می کشد ، خسیس کثیف و تاثر انگیز . مباشر زرنك ما برحسب روحیات افراد لحن گفتارش را عوض می کند وطعم محاورات هرآن تجدید می شود؛ اما هیچکدام تحت تاثیر انگیزه شرافت یا نجابت قرار نگرفت و پیشنهاد های پر منفعت ولی مشکوك اورا رد نکرد ، همگی در باطلاق مادیات فرو رفته اند باری تمام این زندگان جزء نفوس مرده اند .

سمبولیسم یا تمثیل مزبور در آنوقت که گوگول کتابش را می نوشت واین نامه را برای پوشکین فرستاد بخاطر او خطور نکرد« کتاب سرگرم کننده‌ای از آب در خواهد آمد !» اما پوشکین پس از آنکه فصول نخستین آنرا به پایان برد فریاد کرد : «خدای من چقدر حال روسیه مازاراست !» چه لیبرال ها چه محافظه کاران جملگی مانند همان روزها که بازرس انتشار یافته بود ، در اینکه تاریخچه سر خوش مزبور حاوی تصویر زنده ای از اوضاع حزن انگیز روسیه بوده است ، متفق بودند . پس چگونه می توان فرض کرد کـه نویسنده کتابی کـه آنهمه بشدت از بردگی انتقاد می کند ، طرفدار آن باشد وجز برای تمیز بازیگران واستهزاء حالات آنها فکری نکرده و همان قدرت مشاهده و قریحه ای که در تقلید مسخره آمیز اشیاء و اشخاص داشته جملگی بر خلاف میل او معنا و جهتی بـه کتابش داده

که خود پیش بینی نکرده بوده است ؟ سوء تفاهم مزبور یکی از علل
فاجعه ایست که روح **گوگول** را متزلزل خواهد کرد ، زیرا **گوگول** در
همین مرحله درنخستین کار های رئالیستی‌خود شروع می کند به اینکه‌درون
خود راشرح دهد وایمانش را نسبت به روسیه و آینده‌آن که مثل اسب تك
تازی چهار نعل ازجلوی اروپای مبهوت خواهدگذشت ، بیان دارد.ستایش
گوگول نسبت به‌آیندهٔ دور دست روسیه‌در روزگار تبعیدش که به‌دلخواه
خودش انجام‌گرفته بوده است ، فزونی یافت ؛ او را متهم‌کرده بودند که
وطنش را بدنام‌کرده بوده است‌اما اگر قسمت نخست منظومه اش‌توصیف
جهنم بود قسمت **برزخ** هست‌که **چیچیکوف** در آنجا تطهیر می شود و
قسمت **بهشت** هم‌هست‌که مواهب باشکوه مردم روسیه را بجهانیان اعلام
می‌کند اما اگر**گوگول** در ادراك مبتذلات ومعایب چیره است،درتوصیف
خصال تقوی عاجز است ؛ خودش هم بدین نکته پی برد و خشمناك شد
میان سال های ۱۸۴۳ و ۱۸۴۵ دومین قسمت **نفوس مرده** را نوشت‌ولی
باز آنرا پاره‌کرد واز نوشروع‌کرد (در چند فصلی که از چرکنویس آن
حفظ شده ، بهترین صحایف همان است که از اوضاع انتقاد می کند)
بدون آنکه علت این‌ناتوانی را در قریحهٔ خود جستجو کند ، آنرا معلول
ناشایستگی روح خودش می‌شمارد : خود را ناقص تر از آن می‌داند که
بتواند موجودات‌کامل بیافریند . چون خود را در انجام دادن رسالتی که
خدا در باره ارشاد ملتش بدو تفویض‌کرده بود ، عاجز دید ، بوحشت
افتاد و خود را نیازمند اعتراف صریح به‌گناهان خود دید ونالان تقاضای
کمك‌کرد . در ۱۸۴۶ کتاب **منتخبات نامه های من با دوستانم** منتشر
گردید و چون افکار وعقاید واقعی او را شامل بوده غوغایی برپاساخت
گوگول محافظه کار و زاهد مآب از آب درآمده و بالحن پیامبرانه
از روسیه استدعا می کند که نخست خود را تهذیب کند وبعد او راهم در
راه مساعدت فرماید . پس‌از آنکه بامید جستن الهامی نو به **سر زمین**

مقدس مسافرت می کند و بیش از پیش بطور دردناکی از « بیحاصلی قلبش» آگاه می شود، دوباره به روسیه بازمی گردد تا بهترش ببیند و توصیف کند . وقتیکه به مسکو رسید کشیشی با تذکر پوچ بودن جاه طلبی های ادبی بدو ، اضطرابش را بمنتهی درجه رسانید پس میل به هنر باميل به رياضت و تقوی در نهاد او به نزاع برخاستند ؛ در ۱۲ فوریه سال ۱۸۵۲ تمام اوراق قسمت دوم **نفوس مرده** را سوزاند وچون قوایش براثر روزه و ریاضت تحلیل رفته بود ، چند روزی پس از آن درگذشت .

از گوگول تا داستایوسکی - نفوس مرده مدتها شامل خطوط ممیزه رمان روسی بود : بیش ازهمه رئالیست و کوشش آن در راه توصیف افراد و محیط زندگانیشان بود و روی همین اصل خواه ناخواه (چنانکه در مورد گوگول چنین است) بیطرفی رمان نویس نقض شد یا آنکه بهر تقدیر ظاهرا بهنگام انتقاد از اوضاع اجتماعی یاسیاسی از جانبی مجبور به دفاع گردید . دیگر اثری نبود که « تمایل » به حزب یادسته ای در آن خوانده نشود .

اگر کتابی سراغ داشته باشیم که در آن ازافکار دسته ای پشتیبانی نشده باشد همانا کتاب سرژ **آکساکوف** (۱۸۵۹ - ۱۷۹۱) است که تمایل به محافظه کاری یعنی احترام تاثر انگیز نسبت بگذشته درآن یافت می شود این مرد بلند همت که دوست گوگول و پدر دو نفر از اسلاو دوستان بود در روزگار پیری نویسنده شده بودتا **خاطرات یکنفرصیاد و خاطرات یکنفر شکارچی** را نقل کند و بعدهم تمام مواهب و قرایح خود را در دقت ونکته سنجی، صرف توصیف انسان ها کردو کتاب های **سرگذشت خانواده و سالهای صباوت نوه باگروف** راکه جمالگی شیوا وبسادگی ازمحیط خانوادگی او حکایت می کنند، نوشت . **گونچاروف و تورگنف** نیز هر دو مردانی آرام وبی آزار بودند اماچول هنرمند ودر برجسته کردن دیده های خود ماهر بودند ، این بود که چنان انقلابی در اذهان بوجود آوردند

که‌خود انتظار آنرا نداشتند. **گونچاروف** در ۱۸۱۲ در سیمبیرسك بدنیا آمد؛ دریکی ازین ملك‌های ثروتمند سکرآور که درآثار خویش توصیف کرده ومسئله غذا از مهمترین مسائل آن وروزهایش شبیه روزهای ماست بزرك شد وازآن پس پیوسته از نعمت آسایش برخور دار بود. در تمام دوران‌کارمندی خود که باشغل تفتیش مطبوعات بپایان رسید، جز یك بار حادثه مهمی برای او پیش نیامد وآن‌حادثه شرکت او بود درسفر طولانی **فرگات پالاس** در افریقا وآسیا که پس از بازگشت شرح آنرا همچون ناظری سطحی و شوخ طبع بازگفت؛ در ۱۸۹۱ هنگامیکه هنوز ازدواج نکرده بود، درگذشت؛ نسبت به سیاست و مذهب بی اعتنا بود و با اینکه بزرگترین حادثه عصر یعنی الغاء بردگی درحیات او انجام یافت بهیچوجه در او مؤثر نیفتاد، فقط به‌ادبیات عشق می‌ورزید و بهترین ساعات‌عمرش نیز آن ساعتی بود که برای پرداخت انشاء سه رمان معروف خود کار می کرد: **تاریخ معمولی**(۱۸۴۷)، **ابلوموف** (۱۸۵۹)، **سیلگاه**(۱۸۶۹) چیزی که درین رمانها بچشم می خورد مشاهدات اوست در بـاره اخلاقیات خود واطرافیانش که روز وروز درازدیاد آن کوشیده بود. تاریخ‌معمولی، داستان جوانکی است که مانند قهرمانان بالزاك (و بی گمان درینجا شرح حال خود نویسنده است) به آرزوی کسب جاه و افتخار ادبی ویك عشق بزرك به پایتخت می‌آید ولی پس از شکست هـای پشت سر هم سر انجام بخود می‌آید و خود را آنطور که هست مورد وارسی قرار می‌دهد: یك بی لیاقت خود خواه. برخی از مطالب این رمان یعنی حالات **آدوئف** قهرمان آن ازبرای**ابلوموف** تکرارشده است، ولیکن این‌یکی‌جوانمرد ترازاولی و سهمش از مواهب واقعی بیشتر ازاواست؛ **ابلوموف** خواسته است از افسون قلمرو خانوادگی جدا شود، تحصیل وفعالیت کند، ولیکن اهمال و بیحسی براو فائق می‌شود؛ وقتیکه روی راحتی خود نشسته است تمام طول روز در باره‌کاری که درآینده انجام خواهد داد، خیال می بافد

دوستی باپشتکار و زنی دلیر در نجات او می کوشند ولیکن **ابلوموف** از ادامه طریقی که بهروزی او را دربردارد عاجز می‌ماند و عاقبت در همان خمودی و بیحالی خود نابود می گردد. **گونچاروف** درین رمان تاسرحد آفریدن نمونه عالی رمان روسی پیش رفت و مشهور ترین تیپ یاقهرمان نمونهٔ رمان روسی را بوجود آورد که از لحاظ افشای نقص بزرک ملی یاسستی وبیحالی شرقی که زایل کنندهٔ هرگونه جهش شریف است، بی همتاست. روس ها برای بیان نقص مزبور همان کلمه ایرابکار می برند که **ابلوموف** خودش درکتاب مذکور برای آن جعل کرده است: « ابلوموچینا ». در رمان **سیلگاه** اطناب جریان‌های داستان مثل دورمان سابق الذکر بواسطه تجزیه و تحلیل های روانی جبران نشده است. **گونچاروف در جاندار کردن قهرمانانی که خودش درآنها منعکس نمیشد، ناتوان بود.** تفوق **تورگنف** بر او نیز درهمین نکته است.

در روح **تورگنف** هم مانند روح گونچاروف یك **ابلوموف** وجود دارد یا بقول آلفونس **دوده** (نویسنده فرانسوی وهم انجمن تورگنف در پاریس. پ.) « تورگنف یعنی روحی زنانه در جسمی غول پیکر » امـا نزد اوهم وقتیکه غرض، آفریدن اثری هنری بودتنبلی وبیحالی تحت الشعاع قرار می گرفت.

وی در ۱۸۱۸ درخانواده ای که اصلا تاتار بود، ازپدری ناتوان ومادری تندخو که خشونتش باغلامان، وحشت از بردگی رادر روح تورگنف وارد ساخت، بدنیا آمد. در ملك ثروتمند سپاسکوئـه تربیت شده و از همان اوان کودکی بهشعر و طبیعت عشق ورزیده بود، نخست در روسیه سپس در برلین به تحصیل فلسفه پرداخت و در جوانی به عقیده لیبرال دل بست. وقتیکه به پطرز بورك بازگشت بامحافل ادبی آمد وشد می کرد. شعر می‌ساخت، نمایشنامه های کوتاه می نوشت و در ۱۸۴۷ رمان **خور و کالینیچ**: قسمت نخست از **حکایات یکنفر شکارچی** را نوشت، وقتیکه

پولین ویاردو (آوازه خوان مشهور فرانسوی پ) خواهر مالیبران را که از سفر بازگشته بود ، شناخت ، سخت بدو دل باخت ولیکن عشقش باجبار مبدل بهدوستی گشت ؛ ازآن پس مرد مجرد مزبور که تا آنوقت منزوی میزیست ، باخانواده **ویارود** زیست که آنرا باخانواده خود فرق نمیگذاشت : گرچه در معیت او اروپا را زیر پا گذاشت ولیکن تابستانها به موطن خود سپاسکوئه می رفت . تاآنکه در ۱۸٦٤ در ایالت **باد** و در ۱۸۷۱ در پاریس با او در یکجا مستقر گردید . در پاریس بودکه با برادران **گونکور** (نویسندگان ناتورالیست فرانسوی و مؤسسان اکادمی گونکور در آن سرزمین . پ .) و **موپاسان** و **دوده** و **ژرژساند** و مخصوصا **فلوبر** آشنا شد و محفلی ادبی باتفاق هم در رستوران **ماینی** تشکیل دادند ؛ وچون خوش سخن بود توانست بازحمات فراوان روسیه و ادبیات آنرا به پاریس بشناساند و مورد محبت آن قرار دهد . با این وصف از اینکه از میهنش جدا شده و درمیان او ونسل جوان روسیه سوء تفاهمانی رخ داده است ، زیاده رنج می برد . سرانجام پس ازماهها تحمل رنج بیماری که در طی آن نسبت بههنر وفادار بود،چشم ازجهان برگرفت ومرگ اوزمانی در **بوگیوال** اتفاق افتاد که سرگرم نوشتن **منظومه های منثور** بود .

تورگنف پس از درک موفقیت بزرگ **حکایت یکنفر شکارچی** در ۱۸۵۲! دیگر رمان نویس‌شده بود . تشریح وضع روستایی که درآن‌زمان در تمام اروپا رونق داشت (خوروکالینیچ یکسال پس از **مرداب‌شیطان** اثر ژرژساند منتشرشده بود) از **گوگول** باینطرف موردعلاقه مردم‌روسیه بود :ولادیمیر **دال** برای کسب موفقیت درین نوع ادبی ازآشنایی که‌نسبت به‌زبان عامیانه داشت ، استفاده کرده بود ، **گریگورویچ** (۱۸۲۲-۹۹) در ۱۸٤٦ **دهکده** و در ۱۸٤۷ رمان **انتوان بد اقبال** و پس از آن **صیادان** و**مهاجران** را منتشر کرده بود که **بلینسکی** بدون توجه به‌جنبه

های احساساتی و قرار دادی آن ، باشور و هیجانی زیاد توصیفات او را درباره آداب ورسوم دهقانی بسیارستوده‌بود .هیچ کتاب‌روستایی نیست، چه‌در روسیه وچه‌درسایر ممالك، که شعر وسادگی **حکایات‌یکنفرشکارچی** را داراباشد . شکارچی مزبور که خود تورگنف است از کوی وبرزن روستایی می‌گذرد ؛ بادهقانان ملاقات می‌کند؛ دربازارشان حاضر می‌شود در مراسم تدفین شرکت می جوید ، و پناهگاهی در یك خانه اربابی یا باصطلاح روسی ایزبا Izba تقاضا می کند-خلاصه تمام زندگی روستایی روسی بانضمام مؤثر ترین رسالهٔ ضد بردگی که در پرده شرح داده شده، پیش چشم ما به‌تماشا گذارده می‌شود . بزرگترین عنوان افتخاری برای **تورگنف** آن بود که اثر نوشته‌خودرا دراذهان عامه وحتی شخص‌امپراطور ارزیابی کند ؛ بااین وجود آغاز مشاجره نکرده و معایب دهقان روسی را نیز پنهان نساخته بودبلکه ، چنانکه واقعیت داشت ، هوش و کیاست‌وغنای حیات درونی و سبعیت بردگی اورا تشریح کرده بود ؛نه‌اینکه خوانینی که آنهارا به‌شلاق می‌بستند ، عروس یاداماد می کردند وبدلخواه خود نفی‌بلد می‌کردند ؛ پست ونابکار باشند، بلکه بردگی که شرط قدیمی‌آسودگیشان بود معنای برادری بشری رادرآنهامعدوم ساخته بوده است . تورگنف‌این ذوق را داشت که باچند جمله نمونه های فراموش نشدنی از خان یا دهقان بسازد وبزبان ویژهٔ آنها سخن‌بگوید ؛ داستان سابق‌الذکر که گاهی جنبه فکاهی دارد ولی اغلب حزن انگیز است در میان انبوهی از توصیفات که نمایندهٔ قدرت تجسم یکنفرشاعر ومعرفت موشکافانه‌گیاهی وجانوری‌یکنفر شکارچی است ، محصور است : گرمای سنگین‌گیاهان جنگلی ، صبحگاه مه آلود پاییزی ، شکوه وجلال طلوع و غروب آفتاب درنشیب و فراز های زیبای دشت ، وشب‌های پرستارهٔ ناحیهٔ **پره بژین** که موجب تشویش بچه اسب بان‌ها می شود که مبادا شیاطین‌گرداگردشان بتفرج سرگرم باشند . پس از نوول به رمان‌های بزرك سرگرم شد **رودین** که در ۱۸۵۶انتشار

یافت همان‌هاملت روسی است که با اندك تغییر و تفصیلی در یکی از **حکایات** ظاهر شده بود ، و بعد از آن نیز تقریبا باجلوه های گوناگون در تمام رمان های او بچشم خواهد خورد : **رودین** مردیست بادرایت ، نیك نفس ، اما بی‌اراده و ناتوان در عمل ودر عواطف حقیقی ؛ در مقابل ، دختران آثار تورگنف که در توصیف‌شان تواناست ، یامحبت محض‌اند، یاانرژی‌مطلق.
ووقتیکه عشق کسی را پذیرفتند بهیچوجه از موانع نمی هراسند مضمون دیگری که درین نخستین رمان آمده وبعد ها نیز بکرات در رمانهای **تورگنف** بچشم خواهد خورد هماناتقابل یاتضاد میان دو نسل است: پدرانی که در روستای خود مطابق رسوم وآداب پیشینیان زندگی می کنندو ایدال بزرگی ندارند و پسرانی که از محیط روستایی جداشده وبه تعلیم‌و تربیت اروپایی خو گرفته اند وبه گفتن سخنان منحصرا زیبا وداشتن افکار عالی دلخوشند. **لانه خوانین** (۱۸۵۹) ماجرای حزن انگیز عشقی است که در زمینه ای کهنه ولی دلچسب شرح داده شده ، در رمان **بسوی فردا** (۱۸۶۰) **تورگنف** بجستجوی مردی کاری بود که بمغزش خطور کرده بود و برای دوران جدیدی که طلایه اش آشکار شده بود ، لازم بود ، (الغاء بردگی نزدیك بود)؛ اماآنکه را می‌جست نه در خصوصیات یکنفر هنرمند جذاب وظریف ونه درفلان روشنفکر محزون یافت ، بلکه تمام‌آن‌خصایل را دریك جوان بلغاری بنام **انصاروف** که جسما ناتوان اما روحاتواناست و همش را وقف نجات وطنش می کند ولی پیش از آنکه وظیفه اش را ایفاء کند ، می‌میرد ، می‌یابد ؛ وهموست که مورد عشق **هلن** پر حرارت که در محیطی پراز خود خواهی دست وپا می‌زند ، قرار می گیرد .آیا واقعا یافتن مردی جسور و نیرومند در روسیه ممکن نبود ؟ تورگنف در رمان **پدران وپسران** به‌عدم رضایت نسل جوان پاسخ داد(۱۸۶۱) امادرینجا نیز مثل همه‌جا از جانبداری یکی از دوطرف خود داری کرد ؛درین رمان پدران خانواده اشرافی در چگونگی عواطف وآداب و رسوم و همچنین‌در

ذوق و سلیقه خود نسبت به زیبایی بیش از اندازه مو شکافی می کنند در صورتیکه پدران خانواده های پایین تر پای‌بند سنت عمیق اخلاقی‌ومذهبی روسیه باستان‌اند ؛ از طرف‌بچه ها باز بیك ضعیف‌بنام **آرکاد** برمی‌خوریم که نیك نفس است و پس از بیدار شدن از رؤیای عهد شباب همان شغل پدر را ادامه می‌دهد ؛ امـا **بازاروف** نیهیلیست ، از قماشی دیگر بود : بیحیا ، آشتی ناپذیر ، پیوندش را باگذشته بریده چه در عشق وچـه در فلسفه ماتریالیست و خلاصه همه چیز راتابع‌تجربه علمی خیال می کند؛منکر هنر و شعر است ومی توان حدس زدکه درسیاست هم‌طرفدار انقلابی‌کامل است . اما ،هرچندکه توان داشته باشد ، سر انجام مقهور زندگی می شود وغم عشق می چشد و بعد هم بعلت یك بیماری سخت عفونی ازین جهـان می‌رود . رمان مثل‌بمب صدا کرد و جوانان روشنفکر در باره بدبینی‌پایان آن نویسنده‌را سرزنش‌کردندو بناروا متهمش ساختندکه برضد **بازاروف** قلم فرسایی‌کرده است . حقیقت این است‌که انس به‌گذشته ، فکربه‌آینده و هراس از حال همانطورکه درین رمان بهم آمیخته در روح او نیز بهم آمیخته بود ؛ رمان مزبور در همان حالیکه سندی از دوره ایست ،یك‌اثر هنری نیز است‌که واجد عینیت کلاسیك است . تورگنف که دیدکسی‌اورا درك نمی کند ، در رمان **واهی** (۱۸٦۷)که توصیفی عـالی و موجز و گویا از محله‌روسها در شهر **باد** باهمه‌گفت وشنیدهای بی‌فایده وجاویدان آنست، سخت به مرتجعین وآزادیخواهان ، اسلاو دوستان ومغرب‌خواهان پدر و پسر تاخته است . تمام این ماجراها **واهی** است ، مانند چیز های مربوط به‌روسیه وبی‌گمان مثل‌همه چیززندگی . بااین وجود اندرزی‌پایان ماجرا را روشن می‌سازد : باید در محلی کـه میتوان مفید بود ، خاموش کارکرد .

زمین‌های دست نخورده (۱۸۷٦) نیز بهمان نتیجه می‌رسد اما سست تر ازآنست وحکایت از بی اطلاعی مؤلف خود می کند نسبت به‌نسل

جوان انقلابی .

تورگنف هرگز از نوشتن داستان های کوتاه که بهترین قالب برای بیان اوصاف هنر وسبك او بود ، غافل نمی‌نشست . در ۱۸۷۳ باز **آثار معتبر** که زنده را به**حکایات یکنفر شکارچی** پیوست، سپس آثار کوچکی بوجود آورد مانند **منظومه های منثور** که در چند کلمه فلسفه از اشتباه در آمده او را بدین قسم بیان می‌دارد : **انسان ها بیهوده فعالیت‌می کنند، طبیعت بی اعتناء جادوانه به آنها می‌نگرد** . وقتیکه انسان پی به پوچی و بیحاصلی آرزوهایش برد جزیك راه برایش باقی نمی‌ماند یا باید متواضعانه بیك وظیفه مفید سرگرم شود ، یا آنکه درصفای دیارهنر معتکف گردد .

معاصران او مبارزه را به آرامش هنری که مخصوص پوشکین و تورگنف بود ، ترجیح دادند و برای خود روشی انتخاب کردند و مردم‌هم که اغلب ازعینیت تورگنف در حیرت می‌شدند ، بدون زحمت آنها را بدو دسته مهم یعنی گروه پیشرو و گروه مرتجع یاپس رو تقسیم کردند. پس‌از الغاء بردگی آزادیخواهان باز برای ابراز نارضایی‌مضامین و بهانه های بسیار داشتند : فلاکت دهقانان، فساد عمال‌دولتی وکارمندان ادارات،فقدان اصلاحات سیاسی جملگی مصالح خوبی بود برای «متهم کنندگان» کـه از آنجمله است **سالتیکوف** (۱۸۲۶-۸۹) که‌ابتدا تحت نام مستعار**شچدرین** چیز می نوشت . وی‌خان بود وبجز چندسالی کـه مغضوب بود ودر **ویاتکا** زیست تاسال ۱۸۶۸ درشغل های‌خوب‌اداری کار می کرد امادرین‌سال استعفاء کرد تاباتفاق **نکراسوف سالنامه های میهن** را اداره کنند ، از **ویاتکا چندطرح شهرستانی** را بارمغان‌آورد که پیش از **هجویات منثور و سرگذشت های معصوم** و **تاریچه یك‌شهر** و**گلوولیف‌ها** (۱۸۸۰) و**این آقایان تاشکندی** و **یادداشت یکنفر شهرستانی** و **آقایان و خانمها پومپادور** هستند وغیره انتشار یافت . هجویات اورا درشدت و

زندگی بـا هجویات سوایفت Swift (منتقد نامـدار انگلیسی در سده هژدهم . پ .) مقایسه کرده اند ، وی درین هجویات بسروقت تمام طبقات رفته وجز طبقهٔ دهقان هیچکدام مشمول گذشت او نگشته‌است در رمـان **خانواده گلوولیف** به تصویر یك خانوادهٔ اشرافی برمی‌خوریم که رذالت وتنبلی میراث آبا اجدادی آنهاست و با الغاء بردگی ضربه‌ای کشنده بر آنها وارد آمده است ؛ درهمین زمان باز به توصیف گیرای چهره یك پیره زن شیطان خسیس بر می خوریم کـه در تمام عمر بمکر خـانوادهٔ خود بوده است اما بدین معنی که ثروت فرزندان خودرا حراست میکرده بدون آنکه بخود آنها توجه داشته باشد ، مشئوم ترازین قیافـه ، چهرهٔ **ایودوشکا** ، فرزند کوچك او ، جوان ریاکار منحطی است که انقراض خانواده را جلومی اندازد ،رمان های **سالتیکوف** گذشته از قهرمانان غیرهمساز خود که بهیچ صراطی مستقیم نمی شوند ، واجد نمونه های، متعددی از مردان است کـه برعکس گروه پیشین خوب توانسته اند خود را باشرایط جدید وفق دهندو ازآن بهره‌مند گردند ؛ مثلا کارمندان رتبه های بزرك و کوچك خیلی بسهولت می توانند از تسهیلات جمع آوری ثروت بهره‌مند شوند مخصوصا در شهر های دور دست که بمنزله مستعمراتست وبومیان آنجا در اختیارشان گذارده شده اند (این آقایان تاشکند) ؛ وقتیکه فلان کارمند جاه‌طلب بی عـاطفه توفیق درخشانی بچنك آورد یایك **پومپادور**(اشاره به‌معشوقه لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه که بانفوذخود در دربار رتق وفتق امور مملکت رادردست خودگرفته بود . پ .) ازکار درمی‌آید یا استاندار فلان استان یـا آنکه وزیری بی وجدان وبی تدبیر می‌گردد . آیا تمام روسیه عبارت از همـان سرزمین حاصلخیز تاشکند نیست که «گوسفندانش در هر فصلی آماده‌پشم دادن اند ؟ » **تاریخ یك‌شهر** یعنی شهر گلوپوف (همان‌تاریخ روسیه‌است بااین تفاوت که تساران درینجا بصورت استانداران درآمده اند) که ملتش بهمه چیز رضا می‌دهد . مسئله کنایات و ابهام و خشونت زبان **سالتیکوف**

درک آثار او را برای روسهای امروزه دشوار کرده است چه هرگز پا از دایره توصیفات عصر خود قدمی فراتر نگذاشته و روی همین اصل بیش از آثار سایر نویسندگان‌هم عصر خود از رونق افتاده ولی بااین وجودارزش تاریخی آثار مزبور بی‌نظیر است. آثار **رشتنی کوف** هم پراست‌از کنایات واستعارات: **پودلیپوتسی ها** (۱۸۶۳) حاوی توصیفاتی ازآداب ورسوم سخت و شدید دهقانی در ناحیه‌کاماست ولیکن هدفش بیان فلاکت مادی و اخلاقی تمام سر زمین روسیه است. **چه باید کرد** ؟ اثر **چرنیشفسکی** (۱۸۶٤) که در عصر خود توفیق عظیمی احراز کرده بوده است، دربن زمان ساختگی جلوه می دهد، برای آنکه در آن، دو دانشجورا توصیف می کند که عاشق شیدای فداکاری هستند ویك‌خان، شبیه خان های‌تولستوی را، البته پیش ازتولستوی، توصیف‌می کند که شغل‌ارابه چی وبار کشی‌ولگا را برای‌خویشتن انتخاب کرده است.

نویسندگان محافظه کار هم در توصیفات رئالیستی پای‌کمی از نویسندگان سابق الذکر ندارند ولیکن ازواقعیت، نتایج متفاوت‌می گیرند. **پیزمسکی** (۱۸۸۱- ۱۸۲۰) بارمان **هزارنفر** خود هم تصدیق راست ها را جلب کرده بود وهم تایید چپ ها را؛ وآن سرگذشت ماجراجویی است که در نداشتن‌وجدان واخلاق جلوتر‌از **چیچیکوف** بود، اماانتشار**دریای متلاطم** که‌وضع مشوش ودگرگون روسیه را پس از الغاء بردگی نمایان می‌سازد، نویسنده را، بی‌گمان، در ردیف مرتجعین قرار داد.

قریحهٔ عالی لسکوف (۹۵-۱۸۳۱) مدتها بسبب تمایلاتش‌ناشناخته ماند؛ گرچه گورکی خیلی بدو احترام می کرد. چون فقیر بود و نتوانسته بود تحصیل کند، لاجرم برای امرار معاش در تجارت واردشد و در شهر های روسیه به‌سیاحت سرگرم‌گردید. در ۱۸٦۲ مقاله ای برضددانشجویان انقلابی نوشت که باتوجه به رمان‌های **بی نتیجه** و **ناچاقو** که‌پیشتر‌نوشته و در طی آن به‌سوسیالیسم تاخته وکنایات ناروای‌شخصی ابراز داشته‌بود

کینه آنها را بطرف خود جلب کرد . خوشبختانه نوشته‌های رزمجویانه مزبور تمام آثار **لسکوف** را تشکیل نمی‌دهد . مثلا در **اهل کلیسا** (۱۸۷۲) توصیفی از محیط کلیسایی که در ادبیات روسی سابقه نداشت بدست می‌دهد که در طی آن چهره‌های شریف کشیشان و استهزاء عمدی برخی از کشیشان روسی بچشم می‌خورد . قهرمان کتاب، **توبروزوف** ، که صاحب روحی ملتهب از ایمان و شفقت است ، هم برضد خصومت روشنفکران و هم برضد تنگ نظری رییسان خودش بمبارزه برمی خیزد ولی عاقبت مغلوب می شود . **لسکوف** در آثار دیگر خود محیط هایی را زنده می کند که خودش از نزدیک دیده بوده‌است؛ مثلا توصیف بازرگانان در رمان **خانم ماکبت از اهل ناحیه متسنسك** و توصیف مؤمنان پیر در **فرشته ممهور** .هنرمندی های فراوانی درین داستان های کوچك که انشاء آن دقیقا حکاکی شده‌است وجود دارد .

ملنیکوف - (۱۸۱۹-۸۳) که نام مستعارش **پچرسکی** است از لحاظ مضامین آثارش نزدیك **لسکوف** است ولیکن خصوصیات شخصی و شیوه نویسندگیش به پای او نمی‌رسد . وقتیکه در پرم و نیژنی - نوگورود دبیر بود ، مجذوب آداب و رسوم محلی مخصوصا آداب ورسوم مومنان متعدد و وپیر آنطرف ولگا شده بود؛ ولی اورا متهم کردند که از اطمینان آنها سوء استفاده کرد تا برضد آنها برای موسسه ای که خود بخاطر آن از تدریس دست کشیده بود ، حربه ای چند تدارك بیند . بااین همه دو رمان مفصل در بارهٔ آنها نوشت : **در جنگل‌ها** (۱۸۷۲) و **در کوهها** (۱۸۷۵-۸۰) و در طی آن عادات و رسومشان را که همچنان از عهد انشقاق مذهبی عهد رنسانس دست نخورده حفظ شده یا زندگی در روستا ودر دیرهای آنهارا که در قلب جنگل پنهان است یا اشکال عارفانه ای که در ایمان برخی از ایشان پیدا می‌شود یا اوصاف نجابت وعشق بکار آنها و همچنین کوتاه فکری وخشکی فوق العاده انضباط خانوادگی آنها را تشریح کرده است.

توصیفات رنگارنك مذکور آن گیرایی را که باید داشته باشد تامهیج و جذاب جلوه کند ، فاقد است .

داستایوسکی- محافظه‌کاران داستایوسکی‌را یکی ازخودشمرده‌اند؛ اعترافات دینی‌او، به‌افکار آنان شبیه است اما نبوغش علی رغم خود او ، موانع را در نوردید وآثارش را بصوب قلمرو مشترك بشریت سوق‌داد .

فدور میخائیلویچ داستایوسکی که در ۱۸۲۱ در مسکو بجهان‌آمد پسرطبیبی کم بضاعت، خسیس ،خشن مقدس و نسبة نجیب زاده بود؛برخلاف اغلب نویسندگان روسی در شهرنشو ونما کرد و رمان های اوهم درشهر تحقق می‌پذیرد . مرك‌مادر وپوشکین بزرگترین درد های صباوت او بود هفده ساله بود ودردانشگاه مهندسی نظامی پطرزبورك تحصیلاتی برخلاف ذوق خود می کرد که دهقانان ناراضی پدرش راکشتند؛ اوکه ازهمان‌اوان کودکی دچاربحرانهای اندوه‌شده بود ، بمحض باخبر شدن‌از فاجعه‌مذکور گرفتار نخستین حمله صرع شد . بیش از یکسال در لباس افسری باقی نماند وبه نویسندگی پرداخت. در ۱۸٤٤ نخستین رمان او، **بینوایان**، که خیلی تحت تاثیر **شنل** بود، باتحسین شور انگیز **بلینسکی** و **نکراسوف** مواجه‌گردید . اما نول های بعدی‌او خیلی عجولانه تهیه شد.چون مجذوب عقاید لیبرال که بعدها آنرا تکذیب خواهدکرد،شد به دسته نسبة بی آزار **پطراشوسکی** پیوست و در۱۸٤۹ باتفاق همو دستگیر و سپس محکوم به مرك‌گردید . نزدیك چوبه‌دار زمانیکه دقایق دشوار مرگی قریب‌الوقوع را تحمل می کرد وبعدها نیز بارهاآنرا در رمانهایش توصیف خواهدکرد ناگهان عفو پادشاهی که از روی هوسی سبعانه بتعویق افتاده بود ، رسید و اورا به‌شکنجه‌گاه **امسك** گسیل داشتند . اماروزگار اودرین چهارسالی که درآنجا می‌زیست ، در رمان **خاطرات‌خانهٔ مردگان** تشریح شده‌در صورتیکه خود داستایوسکی‌چه دربن کتاب وچه در طول عمرش‌هرگززبان بشکوه بازنکرده بوده است ؛ فقط خود را محدود می کند به‌تشریح سادهٔ

زندگانی وحشتناك هم زنجیران خود در شکنجه گاه امسك و تشخیص برادرانه جرقه‌ای خدایی در وجدان این مغضوبان بیچاره . وقتیکه از زندان بیرون آمد سلامتش زایل شده بود چند صباحی مثل سربازی ساده درسمی پالاتینکس خدمت کرد ، سپس درجهٔ افسری و عنوان نجیب زادگی بدو اعاده شدولیکن تا۱۸۵۹ حق بازگشت به روسیه را نداشت . درسیبری با بیوه ای بیمار و بوالهوس بنام ماری عیسائف ازدواج کرده بود . همینکه بازگشت ، **خاطرات خانهٔ مردگان** زمانی که تحقیر واذیت چشیده بود ، افتخار او راتضمین کرد ؛ باتفاق برادرش **میشل** مجلهٔ **زمان** را تاسیس کرد که چندی بعد توقیف گردید . در۱۸۶۳ نخستین بار به مغرب زمین سفر کرد ؛ در۱۸۶۳ بازعازم پاریس می‌شود تا **پولین سوسلوف** ، دختری را که در آنجا تحصیل می کرد ، و پیش ازوصال بدو خیانت کرده بود ، تعقیب کند ؛ باتفاق او به آلمان رفت و بعد به پطرزبورك بازگشت تا با مشکلات گوناگون مواجه گردد زنش می‌میرد ، برادرش می‌میرد ، و بار خانواده باقرض های بسیار بردوش او می‌افتد ؛ پس شروع کرد به کار ادبی اجباری که درمثل پیش از شروع کتاب حق تالیف مطالبه می کرد وچون ازانقضای موعد پرداخت می‌اندیشید بشدتی هرچه تمامتر کار می کرد و برای آنکه کارش سریع تر انجام گیرد ، دختری تند نویس به نام **آنا سنیتکین** را به استخدام درآورد و بعد در۱۸۶۷ باهمو ازدواج کرد ؛ آنا بدون آنکه درك کند تحسینش می کرد و بافداکاری وعشق دلش را بدست می‌آورد دوتایی چندسالی باهم در آلمان و سویس وایتالیا سفر کردند منتها باغم های بیشماری که باعشق بی‌اندازه داستایوسکی به قمار که بطور مقاومت ناپذیری او را بسوی قمار خانه ها می کشانید ، تشدید می‌شد . در۱۸۷۱ خانواده نویسنده که دارای چندین بچه شده بودند وجز دوتن زنده نمانده بودند ، درپطرزبورك مستقر شد و وضع مادیش اندکی بهتر شد و بلافاصله خانم **داستایوسکی** مصمم گردید که آثار شوهرش را شخصا نشر دهد . داستایوسکی برای آنکه اندیشه های سیاسی ومذهبی

خود راکه در واقع یکی بود ، بهتر ازآنگونـه که در رمانهایش تشریح می‌شد، بیان‌دارد متناوباشروع کرد به انتشار **یادداشتهای یك‌نویسنده.**
به سال ۱۸۸۰ از انزوای خود بیرون‌آمد تـادر نشست افتتاحیه آرامگاه **پوشکین** در مسکو خطابه‌ای ایرادکند ،خطابه ای که باهلهله شورانگیز حضار استقبال‌گردید .ولیکن داستایوسکی که خیلی زود تحت تاثیرمصائب روزگار جوانی وکار فوق العاده ومرض (علاوه برصرع دچار انتفاخ‌شده بود)قرارگرفته بود درعید ژانویـه سال ۱۸۸۱ براثر خون ریزی ریوی سکته‌کرد و مسیحی مرد .

رمان های بزرك او **جنایت و مجازات** (۱۸۶۶) **قمار باز** ، **ابله** (۱۸۶۸) ، **شوهر ابدی** (۱۸۶۹) ، و شیاطین (۱۸۷۱) **جوان** (۱۸۷۲) ، **برادران کارامازوف** (رمان ناتمام‌که قسمت اول آن در ۱۸۷۷ منتشرگردید) وهرکدام محتاج یك مطالعه یابررسی دقیق است ؛ ولیکن مادرینجا جزآنکه جنبه های اساسی آنرا باز نماییم‌چاره‌ای‌نداریم.

ماجرای اساسی این رمانهاکه نسبة ساده است تقریبا همیشه شامل یك جنایت است . **جنایت ومجازات** جوان دانشجویی را نشان می دهد که از روی جاه طلبی برای یغمای امـوال پیره زنی او را مـی‌کشد ولی بزودی خود را لومی‌دهد . **ابله** ، مردیست عمیقا خوب‌که از میان زنی‌که اورا دوست دارد وزنی‌که محتاج نجات یافتن‌است ، دومی را برای‌ازدواج برمی‌گزیند ؛ اما زنك منکر فـداکاری او می‌شود وبمردی دیگرعشق می بازد و عاقبت هم بدست هموکشته می‌شود . **شیاطین** (یا بر حسب ترجمه فرانسوی‌آن **جن زدگان**) ما را وارد یك توطئه سوسیالیستی می‌کنند : یکی از اعضاءآن مورد سوء ظن قرارگرفت و بقتل رسید . برادران **کارامازوف** حکایت یك‌خبط فاجعه آمیز قضایی است . همچنان درین رمان ها می توان نه‌همان عناصر پاورقی ها بلکه مختصات یك رمان پلیسی راپید کرد : ذوق به اینکه راز یك یاچند قهرمان را تاآخر داستان پنهان‌نگاه

بدارد ، تصادف‌های غیرمتحملی که این اشخاص را درمکان‌وزمان‌غیره‌ترقبی دور هم گرد می‌آورد ، قسمت های متعددی که موجد نمایش دوباره‌مضمون اصلی است ، تراکم مرگ‌های شدید بویژه در **شیاطین** . سلسلهٔ مـاجری های غیر اصلی درهم می‌آمیزد . داستایوسکی در ضمیر خود آنچنان‌قدرت خلاق دارد که مخلوقاتش برخلاف‌میل او فوران می‌کنند و حق خود رامی طلبند . او خودش آنها را می‌بیند وباچند خط یانشانهٔ اصلی که خود زابه حافظهٔ آدم تحمیل می‌کند (مانند برآمدگی حلقوم باباگلرامازوف) ما را نیز وادار به دیدن آنها می‌کند . در آثـار او کمتر به منظره بر می خوریم وآنهم منظره های شهریست، توصیف حالات درونی که بیشتر تلقین می شوند تاتشریح ، وهمواره باحالات روانی ارتباط دارد ، بسیار است . زیرا این روح بشریت که او را بوجد می‌آورد . چون خیلی واقع بین‌تراز **تولستوی** بود ، لذاکمتر از خودش در ایجاد مخلوقـات متفاوت خویش مایه می‌گذاشت، مگرآنکه چند خصیصهٔ درهم‌وبرهم را ،ولیکن باهر کدام آنها زندگی می‌کند وپابه پا درتعقیب آنهاست ؛ یکی از تازگیهایی کـه او آورد و بسیار هم در رمان جـدید مؤثر افتاد همانـا شوقیست کـه او برای بررسی روان مخلوقات خود دارد حتی در ساعات یـا در موقعیت هایی که چندان باسلسلهٔ مـاجرای رمان مربوط نیست ؛ در مثل اهمیتی کـه برای وجدان مغفول یابه قوای مبهمی که قادر است انسان رابدون دلخواه خودش بصوب اجرای تصمیماتی بکشاند ، قایل است یا اشخاص احساساتی و عصبی که او آنها را ترجیح می‌دهد ،وعده‌ای‌از آنهاکاملا گرفتار بیماری های روانی اند : شاهزاده **میشکین** و **سیمردیاکوف** هر دو مصروع‌اند: امایکی‌فرشته‌خو و دیگری دیوسیرت است. عدهٔ زیادی گاهی دچارتصورات و هـم انگیز می شونـد منتهی نزد نـا پاکان این تصورات بصـورت وحشت انگیـزی جـلوه گری می کند در صورتیکـه در آلیوشا **کارا - مازوف** حالت تسکین دهنده ای دارد . داستایوسکی خواهان محیط های

عادی نیست (تورگنف و قهرمانان او را درشیاطین استهزاءکرده است) بلکه عاشق موجوداتیست که می توانندکار های خارق‌العاده وجنایت بـار بکنند ؛ بنحو تجربی آنها را مورد مطالعه قرار می دهدپس ازآنکه‌آنها را در برابر **عشق و جنایت** گذاشت سه‌گروه مهم در میان آنها تشخیص می‌کند : مرد اندیشه ، یعنی کسیکه عقل بردماغ او چیره‌است ،مردشهوت که مغلوب شهوت است وبالاخره مرد صاف وساده .

بسا کوشیده اندکه وسوسه جنایت را در داستایوسکی **از روی سر** کوفتگی امیال **فرویدی** یایك گناه پنهانی توجیه‌کنند ؛ بی‌گمان بطـور ساده می توان حدس زدکه شکنجه‌گاه ، مساله ارتباط جانی را بـا عملش (اوحتی توانسته است عدم بروز عادی ندامت را هم‌مشاهده‌کند)وتکوین جنایت و انعکاسات آن را روی روان به‌ذهن او تحمیل کرده بوده است . **راسکول نیکوف** همان‌دانشجوی قاتل**جنایت ومکافات** ، از زمره‌مردان اندیشه است وبا استدلال دست به‌جنایت زد : اگراین پیره زن‌مضر که‌پول را درازاءگرو به‌نزول می‌دهد ، بکشم وباپول اوآن موجودصاحب قریحهٔ استثنائی راکه در خود سراغ دارم ، بمنصه ظهورآورم ، هرگز کسی مرا مقصر نخواهدگفت ؛ و امثال **نیوتن** یا **ناپلئون** حق ندارند نابودنشوند. ولیکن چون‌سراپای وجودش راعقل فراگرفته واز اراده بی‌بهره‌مانده‌است پس ازجنایت خودنمی‌تواند استفاده کند وزیربار ماجرای مرموز خود خرد می‌شود ؛ بهرحال ندامت نبودکه اورا وادار به‌لودادن خویشتن کرد ؛ چه‌او هنوز استدلال خود رابرای ارتکاب جنایت خویش ردنکردنی می‌شمردبلکه فقط ضعف خود را تقبیح‌می کند ؛کمی بعد وقتیکه به‌شکنجه‌گاه رفت وبـا **سونیا**دختر ساده ومتواضع آشناشد،آنوقت است که فقطقانون‌عشق‌وشفقت راکه تاآنزمان زیرپاگذاشته بود ، درك خواهدکرد .**ایوان‌کارامازوف** که او هم بنحو عالی ازعقل برخوردار بود ، بعنوان اصل این رامی‌پذیرد که همه چیز جایز است ،ولیکن بیش از **راسکول نیکوف** در عمل کردن

عاجزاست ؛ و سمردیاکوف که تعلیمات ایوان اورا اقناع کرده بود ، **کارامازوف** پیر را کشت درصورتیکه بعدها ایوان خودرا مسئول آن جنایت شمرد در برابر جماعت روشنفکر مزبور درهریك ازرمانها یك دسته دیگرازمردم شهوت پرست قراردارند که نمی توانند در مقابل شهوات ناپاك خود مقاومت کنند؛ مثل سی ین ریگا ئیلوی ف درجنایت و مکافات ، رگ ژین درابله و دمیتری در برادران کارامازوف که تسلط شهوت پرستی در او بصورت فاجعه آمیزی درآمد چه او آدمی بلند همت و بخشنده بود ، درصورتیکه در بابا **کارامازوف** بصورت پست ترین درجهٔ رذالت و دنائت درآمده بوده است بعلاوه در هر انسانی غریزهٔ شهوترانی مبتذلی وجود دارد؛ حتی **آلیوشای** فرشته خصال هم میداند که چیزی شبیه کارامازوف در خودش نیزهست و روی این اصل پدرش را تحقیر نمی کند . مردم پاك ، آنها که نه از قلمرو مواطه (یکی از شهر های فلسطین است که بواسطه فسق و فجور بسیار بـآتش قهر الهی سوخت . پ.) بلکه از قلمرو مریم هستند ، آنچنان متواضع و فروتن اند که نمی توانند خود را مافوق ناپاکان یاجنایتکاران تصور کنند وجز عشقی برادرانه نسبت بدانها ندارند ؛ وحال آنکه روشنفکران وشهوت پرستان جملگی خودپرستند وآنها یك پارچه عشق ومحبت ؛ وانسان ها را دوست دارند چه به خدا ایمان آورده اند: گروه مزبور کودکان و زنان هستند : سونیا که بخاطر فداکاری خانوادگی روسبی شده و بدنبال راسکول نیکوف به شکنجه گاه میرود ، **دانیا** که حاضر است خود را فدای ستاوروگین کند وگروشنکا که نسبت به دمیتری همین فداکاری را احساس می کند ، شاهزاده میشکین و « ابله » آنچه را که بمدد قلب خود حدس میزنند ، هیچ روشنفکری باکمك استدلال نمی تواند دریابد وبابا **زوسیم** و **آلیوشا** کارامازوف مهربان ازطایفهٔ مردان اند که قانون عـاشقانه ای که اینان مظهر آنند ، نمایندهٔ اندیشه های مذهبی و سیاسی داستایوسکی است .

در رمان های او مقام بزرگی به محاورات ومشاجرات فکری تفویض

شده که گاهی بضرر کمال هنری ، مضمون را منقطع می سازد ولی در عوض بر عمق معنای آن می افزاید ، این جمله مارا باین فکر می افکند که مبادا در روان نویسنده یکنوع دوئیت یا یك عده شك و تردید باشد که نیرویی نهانی اورا وادار به افشای آن می کند وعقلش در پی آن است که بدانها جواب تراشد . پس از آنکه از سیبری بازگشت در کمال صفا وصمیمیت هوا دار حکومت خود مختاری شده بود ؛ در شیاطین بشدت برسوسیالیسم حمله برد اما هنوز حدس می زدند که همان شوریدگیهای روزگار شباب در او خاموش نشده واز خود می پرسیدند مگر نه اینست که او در برابر تمایلات پنهانی که به انقلاب دارد خود را به سلطنت مستبده نزدیك ساخته چنانکه وقتی در مذهب شك کرده بوده به دفاع ازارتدکسی برخاسته بوده است. این دو نوع مفهوم مذهبی وسیاسی از نظر او بهم مربوطند ؛ سوسیالیسم را بـه الحاد تشبیه کرده وآن را باین ملامت می کند که چراجز به ارزش های مادی وقع نمی نهد (در حکایت اخلاقی مفتش بزرك شرع در رمان برادران کارامازوف، مسیح پیشنهاد شیطان را مبنی براینکه ازسنك نان بسازد ردمی کند)وآزادی فردی را معدوم می سازد . ارتدکسی دین آزادیست برخلاف کاتولیسیسم که مذهبی جزمی و واجدسلسلهٔ مراتب است وآنگاه که مسیح آمده بوده است تاانسان ها راازقید بندگی برهاند کاتولیسیسم دوباره آنها رامقید ساخته است روسی بودن مترادف ارتدکس بودن است . ملت روس ،ملتی که « خدا با اوست »،« روزی میرسد که چیز جدیدی برای مردم آورد » داستایوسکی هم ارتدکسی را می پذیرد برای آنکه باملت خود یکی شود . درفکر او هم وسوسه انکار خطور کردوشاید دلش می خواست که مانند **کیریلوف** در رمان **شیاطین** آزادی کامل مافوق انسانی خودرا باخودکشی تایید کند ولیکن مانند **شاتوف** در همان رمان نجات یافت برای آنکه به روسیه ایمان آورده بوده است . مانند آلیوشا خواسته بوده است به خدا « ایمان آورد » وروح همیشه مضطرب او ازدو آرامش بابا **زوسیم** وجذبه های آلیوشا را بفراست دریافته بوده است

سرانجام باعشق بخدا وانسان و پذیرفتن رنجی هرچندناسزا بعنوان وسیله رستگاری، به آرامش رسید. بدبختی واجد خصیصه‌ای مقدس است، تازمانیکه انسان ها به این حقایق که پیام روسیه است بـه عالم، آشنا شوند و آنرا درك نکنند دایم در وسوسه های تن وجان یاتناقضات گوناگون وجذبهٔ جنایت یاارواح خبیثه دست وپا خواهندزد؛ **باری ازین دنیای پردرد وابهام است که رمانهای داستایوسکی تصاویری خلجان انگیز برای ما به ارمغان می آورد.**

تولستوی - داستایوسکی و تولستوی، هردواز روسهای اصیل‌اند وازینکه باشوری تمام درپی جستن حقیقت نجات‌بخش و اعلام آن بجهانیان هستند، گمانی نیست، اما از لحاظ وضع مزاجی و چگونگی ذوق و شوق آنچنان‌از هم‌ممتازند که‌همتا ندارند. زندگی داسنایوسکی پر بود ازمشقات و مصائب وحشت انگیز در صورتیکه زندگی **تولستوی** ظاهرا به‌آرامش گذشت؛ داستایوسکی باتب وتاب کار می کرد امـا تولستوی بـاسودگی؛ داستایوسکی بیمار وبی اندازه زودرنج وسریع التاثیر بود، وحال آنکه تولستوی سرشار از نیرو وتوان بود؛ یکی درگرداب خلجان ها وانگیزه های غیرعقلی غرق‌بود ،دیگری‌در منطق وسرسختی؛ داستایوسکی باوجود شك های فراوان که کرده بود باز پارسا بود، در صورتیکه **تولستوی** با وجود بحرانهای‌مذهبیش‌هنوز بااستدلال سروکار داشت؛ بالاخره‌داستایوسکی می خواهد محافظه‌کار باشد، **تولستوی** انقلابی. رمانهای هر دونفر مملو ازافکارفلسفی‌است ولیکن‌فلسفه داستایوسکی عمیق ،مردومجادله کردنیست و فلسفه تولستوی جز یك چند اندیشه ساده که در طول زندگانیش چندین بار تغییر کرد، وهربار‌درکمال‌ایمان‌وعقیده‌ابراز شده‌بود ،نیست. بیگانگان روسیه را از دریچه چشم داسنایوسکی می بینند وآثار اورا حجت قرار می دهند، منتهی درضمن این سیاحت‌پشتکار منطقی ونیروی زندگی‌شدیدی که درآثار **تولستوی** پیداست در آن‌باز می‌شناسند.

زندگی و آثار **تولستوی** همچون دالان های متوالی پشت سرهم منظم شده وفقط لحظه‌ای درآن متوقف می‌شود که توجیهی برای زندگی پیدا کرده و میتواند زندگی کند و بیافریند؛ از آن پس دورهٔ خلجان ها و تحقیقات آغاز میگردد که اورا به دالان فوقانی هدایت خواهد کرد. **کنت لئون نیکلائیویچ** تولستوی در ۲۸ اوت ۱۸۲۸ در **ایاسنائیا پولیانا** در حکومت **تولا** بجهان آمد. نیاکان او مخصوصا ازطرف پدر، مدتها پیش جزء تاریخ روسیه شده ونامشان باافتضاحات پرسروصدایی آمیخته شده بود، اما ازطرف مادر یعنی شاهزاده وول کنسکی نجیب تروغنی تر بود. در دو سالگی مادر ودر نه سالگی پدرش را ازدست داد، وبتوسط خاله‌ها وعمه‌های خود بزرگ شد دردانشگاه غازان مدتی به تحصیل السنه شرقی وحقوق پرداخت اما در نوزده سالگی ناگهان دست از تحصیلات خویش کشید وهم خود را صرف استعمار اراضی وسعادت سرف های خویش کرد؛ چون زود سرخورد مدتی در پطرز بورك به لهو و لعب پرداخت، سپس عازم قفقاز می‌شود تادر آنجا بیکی از برادران خود ملحق گردد، به استخدام دولت درآمده افسر می‌شود. درهر حال بسیار چیز خوانده بود وپوشکین وگوگول وهمچنین **مونتسکیو** و **روسو** را که بقول خودش «بسیار دراو موثر افتاده بودند» تحسین می کرد؛ خیلی زود بفکر نوشتن افتاد، درقفقاز، **کودکی** رانوشت که در ۱۸۵۱ انتشار یافت؛ البته تمام وقایع این کتاب مطابق باواقع نیست بلکه مانند تمام کتابهای او پراست ازمخلوطی از حقیقت ومجاز واشخاص واقعی وخیالی؛ در هرحال کودکی که اوقهرمان کتاب قرار می دهد کودکی است باتمام تاثر پذیری ها وخوشیها وناخوشیهایش. سابقا نیز تولستوی در تصاویری متوالی (روزی در دهات، سفر، روزی در مسکو) که از شهر ها ودیه ها داده بوده است، کمال هنری خود را در تجسم چیزهایی که دیده بوده است نشان داده بود. دنبالهٔ رمان مذکور یعنی قسمتهای **بلوغ** و **جوانی** مثل اینست که نویسنده آنرا با کراهت

نوشته زیراکه هیچگونه میل وعلاقه‌ای ازمؤلف‌درآن پدیدار نیست ؛ بیشتر از آن‌جلوه های دیگر زندگی اورا بسمت خود می کشید .

اقامت‌درقفقاز اثری عمیق روی این مرید **روسو** گذاشته‌و به‌سئوال: **چرا زندگی می کنیم** ؟ که او همواره پیش‌خود طرح می کرد ، نخستین پاسخ را داده بود .دررمان بزرك **قفقازی ها** که طرحش را ریخته بود ولی بصورت نوول باقی مانده جواب مزبور بتوسط **عمو ایروشکا** به‌جوان متمدن داده می‌شود ؛ عموایروشکا ،مردطبیعت ، دوستدار درخت وانسان و حیوان استولی بدون آنکه دچار ندامت وجدانی شود شکارمی کند و می گوید که این قانون طبیعت است :« خداهمه چیز را برای خوشی انسان آفریده‌است ... گناه وجود ندارد .» این‌عشق بزندگی‌وقتیکه بامرك‌یکنفر سرباز تماس‌پیدا می کند ،خیلی‌قوی‌تر جلوه می کند؛ در موقع‌جنك **کریمه** وقتیکه هنك‌آنها در **سباستپول** محاصره شده‌بود ، **تولستوی** تحت تاثیر ساده‌لوحی سربازان دهقانی که بدون ادراك معنی جنك ، رنج می‌بردند و تلف می‌شدند ، قرار گرفت ؛همین‌سادگی یاساده لوحی ،حکایات **سباستپول** اوراگیرا کرده‌است ؛ اما اثرجنك‌در دماغ‌معتقدخوداو باعث تزلزل‌پایهٔاعتماد به قانون طبیعت‌شد واو درحالیکه مایوس‌شده بود، به‌طرز بورك‌بازگشت. بااین وجود کمی بعدباز بخودآمده می گوید که: پیشرفت ، انسان‌رااصلح‌جو ومهربان خواهدکرد ؛ بازوقتیکه به‌خارجه یعنی به‌کشور هایی که متمدن تراز روسیه بودند ،سفر کرد ودید که درآنجااعمال شنیع تری انجام‌میگیرد امیدش درهم ریخته‌شد (درپاریس مراسم مجازات اعدام را دیده بود) ؛ بااین وجود دست از هواخواهی پیشرفت برنداشت ، مدرسه ای درموطن خود تاسیس‌کرد وبرای اهالی کتاب قرائت نوشت . خودش هم شروع کرد به اینکه خانواده‌ای تشکیل دهد پس در ۱۸۶۲ در سی‌سالگی با سوفی برس دخترهژده ساله ازدواج می کند :سوفی دختری جدی ،پرشور وزود خشم بود ؛ سالهای سال ، باوجود تصادمات مختصر ،درکمال سعادت در

ایاسنائیاپولیانی باهم بسر بردند، در همین دوران آرام و بارور بود که **صلح وجنك** (۶۹-۱۸۶٤) و **آناکارنین** (۷۷-۱۸۷۳) وشته شد.

تولستوی درنظر داشت رمانی درباره شورشیان دسامبر بنویسد؛ پس برای توجیه عصر آنها بمطالعه جنك های ناپلئون کشیده شده و در همانجا توقف کرده بود. **صلح وجنك** درعین حال وقایع مهم تاریخی را باچهره ناپلئون، الکساندر، کوتوزوف وزندگی روزانه دو خانواده، رستوف ها وبولکونسکی ها، که تولستوی برطبق شیوه همیشگیش از اطرافیان خودگرفته و در محیط دیگری نشان داده وبرای توصیف دو تا ازقهرمانان آن، شاهزاده آندره وپطر خیلی ازخود مایه گذاشته‌است، نشان می‌دهد. تولستوی در اینکه می‌تواند باقریحه و استعداد بی نظیر اشخاص آثار خود را به‌حافظه خواننده تحمیل کند، تردیدی نیست و این کار را با تعبیر های پر معنی انجام می دهد: نگاه زیبای شاهزاده خانم مریم زشت سپیدی بازوان هلن، حرکات بیشمار ناتشا که می‌دود، می رقصد ومی جهد در حالیکه سرشار اززندگیست و تصویر ناپلئون در اطاق آرایش وآن دهقانی که بوسیله ارابه‌به‌سمولنسك می‌رود، جملگی تاثیر یك‌منظرهٔ دیده شده را در خواننده می گذارد. سرنوشت هردو خانواده بسهولت بهم در می‌آمیزد؛ اگرخرج غذای‌روزانه این‌دو خانواده درنظر تولستوی‌باندازه فلان پیروزی مهم ومعتبر نمی‌بود، بی‌گمان بسادگی نمی توانست بدون تصنع‌سرنوشت آنها راباسرنوشت اروپا درآمیزد. مردان بزرك به‌عظمت خود ایمان دارند، ناپلئون خیال می کند که تاریخ را باخود رهبری‌میکند همانطور که بچه تسمهٔ دریچه درشکه را می گیرد و خیال می کند که‌درشکه رامی‌راند؛ در واقع اوتابع سرنوشت است وپیروزی یاشکست نتیجه‌نبوغ فرمانده نیست بلکه این عوامل اسرارآمیز سرنوشت است که فتح‌یاشکست را تعیین می کند وادراك آن‌حتی برای فلان سرباز سادهٔ غیر متمدن هم میسر است. اندیشهٔ قابل چون وچرای مزبور که تولستوی آنرا زیادبسط

می‌دهد ، باتجسد در شخص ناپلئون که هوش سرشار چشمش را کور کرده یا تظاهر درشخص کوتوزوف ، مرد فربه آرامی که منتظر سرنوشت خویش است ، یا آشکار شدن در کاراتائف سربازی که حیاتش را در سرحد مرگ و زندگی قبول دارد ، جان می گیرد . شاهزاده آندره و پطر حقیقتی را که می خواهند زندگیشان را روی آن بنا نهند ، میان دوقطب مباین که از ناپلئون آغاز می گردد و به کاراتائف ختم میگردد جستجو می کنند منتهی یکی با عمل ودیگری باخیالبافی های فلسفی . پطر که در فرصت مناسبی تعالیم کاراتائف را شنیده بود ، عاقبت آرامش خاطر را در زندگی خانوادگی تشخیص می‌دهد. **ناتاشا** نیز به میل واراده خود بسمت چنین حقیقتی متمایل بود زیرا که کنتس خرد سال مزبور مانند **تاتیانای** پوشکین روحا خیلی نزدیک بـه ملت و زندگی بود .صلح وجنك در واقع ستایشی است اززندگی و کتابی جاندار تر از آن نیست که در جنك ها ومنازعات خانوادگی ورنج ها وشادیهای آن روسیهٔ قهرمانی وآسوده را با تمام جلوه های دهقانی آن بتوان لمس کرد : این کتاب **ایلیاد واودیسه روسیه است** . تولستوی در **آناکارنین** زندگی دوران خودش را توصیف می کند و در حدی محدود تر ، زندگی محافل اشرافی شهری و روستایی را که خودبدان تعلق داشت . درین کتاب هم چه بسا که بخاطرات خصوصی او برمی خوریم وحتی خود اورا با نـام **لوین** می بینیم . دوحکایت این کتاب یعنی زندگی زناشویی سعادتمندانه و زندگی زناشویی غیر سعادتمندانه ، بهم‌درمی آمیزد ومعما های بسیاری را واجد می‌شود . **آناکارنین** شوهر متقی ، خشك وعالم نمای خود رابرای خاطر **ورونسکی** که مردی مهربان وبانشاط است ترك می کند ولی باوجود گذشت‌وفداکاری **ورونسکی** بازرنج‌می‌برد وخودکشی می کند. عدهٔزیادی از خوانندگان رمان مذکور علت انتخاب سرلوحه «من انتقام رابرای‌خود حفظ کرده ام و این منم که مجازات می کنم » و پایـان کتاب را از طرف تولستوی از خود پرسیده‌و ندانسته‌اندآخر چرا **آناکارنین** که‌مانند **ناتاشا**

کاری جز تبعیت از غریزهٔ حیات نکرده است باید بچنین سر نوشتی دچار شود. داستایوسکی برای پرسش مذکور این پاسخ را القاء می کند که هیچکس حق ندارد خوشبختی خود را روی بدبختی دیگران بنا کند وحال آنکه آنا شوهر وفرزند خود را فدای خوشبختی خویشتن کرده است؛اما تولستوی‌از بیان‌هرگونه اندرز اخلاقی مستقیم وآشکار احترازجسته است.
و مادرین کتاب فقط زن عاشقی را تماشا می کنیم که تولستوی باقلمی‌مهیج از نخستین خلجانهای عاشقانهٔ اوگرفته تاحادثه تاثر بار خودکشی او را بررسی می کند. منظور اخلاقی خیلی بیشتر در قسمت دوم داستان هویدا میگردد ،آنجاکه عشق سعادتمندانهٔ **لوین** راباکیتی شرح میدهد؛ درین قسمت می‌توان تحول تولستوی را پس‌از نگارش **جنگ وصلح**، اندازه گرفت .لوین دارای زندگی خانوادگیست (همان چیزی که نویسنده کمی بیشتر آنرا هدف زندگی میدانست) ولیکن رنج می‌برد واز خودمی‌پرسد چرا زندگی کنم؟واگر یکی از دهقانان او این پاسخ را برای پرسش او نمی‌گفت، می‌رفت‌که خودکشی کند: «باید بخدا ایمان‌آورد.» ،چنانکه از **اعترافات** (نوشته در ۱۸۷۹ و انتشار یافته در ۱۸۸۲) اوبر می‌آید این فاجعه درونی مال خود اوست و سالهای دراز ،خلجان های مذهبی و واجتماعی بکندی دراو قوت می‌گرفت تاآنکه سرانجام حقیقت را ازدهان مردمان فقیر شنیدکه: «تنها ایمان است که مردم را به زندگی امیدوار می‌سازد»؛گرچه‌همین ایمان راخود بارەها در راه های‌گوناگون جستجو کرده ود؛ولیکن غریزهٔ اکثریت ملت راه خطا نمی‌پوید.
پس می کوشد تابه احکام‌مذهب ارتدکس‌عمل کند ولیکن جنبه‌تقوای او خیلی‌کم است وآنقدر استدلالی است‌که نمی‌تواند بتوسط مذهب‌تسکین یابد؛ عاقبت‌معتقد می‌شود: مذهب ارتدکس که می‌باید حقیقت داشته باشد برای آنکه‌مسبب زندگی انسان هاست، در طول زمان بایدتباه شده‌باشد زیراکه نمی‌تواند عقل‌اورا اقناع کند. آنگاه هم‌خود راصرف کتب‌آسمانی

کرد : انجیل را ترجمه کرد و آنچه‌را که بنظرش تحریف جلوه می کرد از آن بیرون کشید و عاقبت آنرا به‌این اصل که : آینده را باید مثل خودمان دوست داشته باشیم ، خلاصه کرد و بامنطقی تسکین ناپذیر آنچنان‌عقیده‌ای اجتماعی ازآن استنتاج کرد که خودش پیامبرآن شد : هرگونه جنگ وحتی یاهرگونه مقاومت در مقابل بدی (« ... آنطرف صورتت را عرضه کن » یاهرگونه داوری بشری(« هرگز داوری مکنید ») یاهرگونه قدرتی که متکی برشدت وتبعیض باشد حتی وجود دولت را محکوم میکند ؛ همچنین است نظرش در باره صنعت که بقول او «موجد بردگی عصرماست » ودر باره مالکیت زمین تاآنجا که کارها ازگنجایش کاری مالك آن تجاوز کند؛ باز چنین است عقیدهٔ او درباره باصطلاح پیروزیهای تمدن از قبیل اشیاء تجملی وهنر ، البته بدین عنوان که چون مردم آن‌را درك نمی کنندپس‌چیز تفننی وزاید است: پس‌چه چیزرا پس از‌ین‌تحریم کلی برای ماباقی گذاشته است ؟ چیزی که می‌ماند این است : یك‌مرد ساده وظیفه اش این است که بازراعت برای خانوادهٔ خود نان‌وآب تهیه کند ؛ ازینهمه نتیجه‌می گیرد که اگر همهٔ مردم باعشقی برادرانه باهم متحدشوند ، هیچکدام از مسایلی که موجد تشکیلات دولتی ، ارتشی وقضایی خواهد شد ، مطرح نمی گردد .
تولستوی بدون آنکه‌احساس خستگی کند باره ها افکار فوق الذکر رادر طی کتابچه های متعددی که در اروپا منتشر می کرد و پنهانی بدست مردم روسیه‌می‌افتاد ، به‌مردم گوشزد میساخت . گرچه بوسیلهٔ سن - سینود سابق الذکر تکفیر گردید ، مع الوصف بدون آنکه از جانب حکومت دغدغه ای بخود راه بدهد ، به ایاسنائیا پولیانا رفت و در حالیکه جمعیتی انبوه از زائرین پرشور که برای زیارتش هجوم می‌آوردند در آنجا موج می‌زدند، بزندگی ادامه داد . صادقانه می کوشید که زندگیش را بااصولش مطابق کند اراضیش‌رامیان فرزندانش‌تقسیم ومزارعش‌را زراعت‌میکرد؛ کفشهایش راخودش میدوخت ولیکن مخالفت زنش ،رقابت‌میان دوستان خانوادگیش،

وامور قاطع وجدانیش روزگار واپسین اورا بصورت درامی مهیج در آورد. نزاعی دیگر نیز باعث آزار روحی او بود : جنبهٔ هنری که در او وجود داشت برضد ناپسند شمردن هنر از طرف اوعصیان می کرد و گاهی جنبهٔ اخلاقی اورا نیزقانع می کرد که **هنرموعظه‌ای موثر تراز اخلاق است**؛ درین زمان بود که شاهکاری داشت ظهور می کرد : در ۱۸۸۶ **مرك ایوان ایلیچ** را نوشت وآن توصیف واقع بینانه یك زندگی محقرانه ایست که در لحظه مرك تابناك می گردد ؛ در ۱۸۹۵ نوول دیگری بعنوان **ارباب و نوکر** در بارهٔ موضوعی شبیه موضوع نوول پیشین در همان سبك و در ۱۸۸۶ نمایشنامهٔ مهیج **قدرت ظلمات**را نوشت . در ۱۸۸۹ در **سونات برای کروتزر**(ویولونیست فرانسوی درقرن نوزدهم پ.)تفکرات دردناك او در باره زناشویی وادارش کرد که اتحاد مرد وزن را بعنوان مانعی در سرزمین خدا ممنوع کند ؛ وقتیکه بشر بدین حقیقت پی برد ، گرچه منهدم می شود، ولی نجات یافته است . پس ازین اثر سراسر تلخکامی که واجد مطالعه ای گیرا درباب عشق شهوی وحسودانه است، بازتولستوی خوش بینی خود را در رمان بزرك **رستاخیز** (۱۸۹۹) باز می یابد (رمان مزبور بفارسی ترجمه شده است پ .) درین رمان هم مانند درام **قدرت ظلمات** امیدبه انابه و رستگاری، رادر دل گناهکار مشتعل می سازد ؛ چنین موضوعی از موضوعات آثار داستایوسکی است بااین تفاوت که وی رستگاری را در عشق بیشتری نسبت به خداوند می داند وحال آنکه تولستوی درانجام دادن فعالیتی معید. شاهزاده **نخلیودوف** رمان دیگر تولستوی ، حاوی اعترافی ناآشکار به گناهی خصوصی وشرح دورانی از زندگی اوست شاهزادهٔ مزبور که تارسیدن بمقام هیات منصفه در یك محکمه جنایی خود را مردی شرافتمند می دانست ، بمحض دیدن متهم ، **ماسلوا** زن فاحشه ؛ دریافت که وی همان دخترك معصوم وپاکیست که درگذشته بتوسط هو از جاده عفاف منحرف گشته بوده است ؛پس بدون احساس عشق فقط از روی انجام وظیفه، تصمیم

می گیرد که برای جبران گناهش او را در راه سیبری همراهی کند ؛ امازن که بسبب رنج های بسیاری که متحمل شده بود، تغییر ماهیت داده بود از پذیرفتن فداکاری او احترازکرد ، پس یك زندگی جدید ومفید برای هر کدام‌شان مهیا گردید . پایان رمان ، آنجا که تولستوی خواننده رابا خود بدیدن مناظر و اماکنی می برد که برایش آشنا نیست ، طولانی بنظر می آید اما برخی از صحایف آن با بهترین صحایف دوران کمال یك هنرمند ، برابری می کند .

با اینهمه در جنگی که هنر باانديشه در دماغ او برپا کرده بود ، هنر مغلوب می گردد و متعاقب آن تولستوی براثر مخالفتهایی کـه افراد خانواده اش با سیر و سلوك و ریاضت او می کردند ، یکباره عنان نفس را رها ساخت .

تولستوی پیر سرانجام بدین قصد کـه بقیهٔ عمر رادرگوشه ای به انزوا سپری خواهد کرد در ۲۸ اکتبر سال ۱۹۱۰ مسیحی از موطن خود ایاسنائیاپولیانا ، به اتفاق طبیب خود فرارکرد . ولیکن در راه ناگهان بهذات الریه دچار شد ودر خانهٔ کوچك وتمیز رییس ایستگاه **استاپوف** ، در حالیکه انبوهی بیشمار از مردم کنجکاو و روزنامه نگاران و خانواده های محلی گرد بسترش حلقه زده بودند ، مردی که تورگنف این جمله را در باره اش گفته بود : « نویسندهٔ بزرك سرزمین روسیه » چشم از جهان فرو بست . معتبر شمردن آداب ورسوم دهقانی کـه پیشتر هم باهیجانی تمام دنبال می‌شد باخطابه های تولستوی تایید گردید .

اما از لحاظ گلب **اوسپنسکی** (۱۹۰۲ــ ۱۸٤۰) که زندگی‌مشقت بـار او در تحـول حساسیتش موثر بود و عاقبت هم دیوانـه شد ، چنین مطالعه‌ای روستایی جز مایهٔ رفع خیالات واهی گذشته موجد چیزی نگردید: دهقان ماتریالیست است ومثل حیوان یانبات به زمین وابسته است وبعلاوه محکوم است که بتوسط خوانین تباه وفاسدشود . اما **کورولنکو** (۱۹۲۱-

۱۸۵۳) باوجود مشقات و تحمل تبعید سیبری مثل تولستوی در ایمان خود نسبت به بشریت بطور کلی ثابت قدم می ماند ؛ میداند که **ماکار** ترحم انگیز او (رویای ماکار) که یکنفر آدم تنبل ، دائم الخمر ، دزد واز مردم سیبری بست تقصیری ندارد وجهل وفلاکتش چیز دیگریست ؛ که آدمکشان رمان **جنگل زمزمه می کند** کمتر از فلان خان عیاش وواجر مسئول است وفلان امنیه که **نیهیلیست** ها را به شکنجه گاه هدایت میکند بهیچوجه مسئول نیست اشخاص رمانهایش خشن وخیلی به حیوانات و گیاهان سرزمین روسی سیبری که **کورولنکو** باذوق و شوق در داستانهایش یا در **مناظری از سیبری** توصیف کرده است ، شبیه اند . نیکی و گذشت در تمام نوشته های او سیلان دارد ، نیکی ای که کورولنکو در تمام مدت عمر طولانیش چه در عهد تساران و چه در عهد شورویها ، بخدمت ناکامان و نامردان گماشته بوده است .

بدبینی پایان قرن ـ اگر تولستوی و کورولنکو از لحاظ اخلاقی توانستند ، سلامت خود را حفظ کنند ، کاملا امری استثنایی است . چه در ین ادوار ارتجاع غالب آمده ومحیط خفقان آور شده ومردم نیك اندیش بلند همت دلسرد و نومید شده بودند . رمان نویسان این زمان پرده هایی از زندگی مردم معاصر خود را درآثارشان منعکس ساخته اند که به آن مردمی محتضر که ازعدم اطمینان به هرگونه رستاخیزی ، مرك را پذیرا آمده است ، شبیه است . ناگفته نماند که نویسندگان این دوره وقتیکه از اجتماع طرفی نبستند توجهٔ خود را معطوف به اسراردرون خویش کردند : درمثل **گارشین** که در ۱۸۸۸ در سن ۳۲ سالگی انتحار کرده بوده است ، از زمرهٔ همین نویسندگان بود . اشخاص رمان های او واجد «وجدانی بیمار» اندومانند اشخاص داستایوسکی حیاتی معذب وپرشکنجه دارند بااین تفاوت که مسیحیت دارویی برای درد های آنان نیست . سربازی که کورکورانه می میرد ، کارگری که کار غیر انسانی می کند ، خلاصه جانور و نبات جملگی رنج می

برند ؛ نویسنده می‌خواهد مانند **دیوانه** در داستان **گل قرمز** ریشه رنجی را که موجب آزار و کوچکی اوست از روی زمین برکند ، اما رنج قوی تر از اوست .

آثار **چخوف** که از دونوع : نوول یادرام بیرون نیست (هرگز رمان بزرك ننوشت) وبا انشای موجز نوشته شده جملگی واجد مناظری کامل از اوضاع مردم روسیه است در آستانهٔ انقلاب . اگر از چند نوول فکاهی وظریفانهٔ او که در روزگار شباب نوشته ولیکن در عین حال از عمق معنی بی بهره نیست ، درگذریم ، اثری که آثار او در ذهن خواننده می نهد ، سرشار از غم واندوه است .

انتوان چخوف (۱۹۰۴-۱۸۶۰)پدرش عطاری ازمردم تاگانروك بود و خودش تحصیلاتش را درطب درمسکو تمام کرده بود ، اما ازهمان تاریخ برای آنکه امرار معاش و بخانواده‌اش کمك کند ، قصه های کوتاهی نوشته بود که باموفقیت سریع ودرخشانی روبرو شده بود تاآنجا که اواز طبابت دست کشید وهمانطور که آرزومند آن بود ملکی خرید ودر آنجا سکونت گزید ؛ بدبختانه چندی بعد مسلول شد وباجبار آنجا را ترك گفته درکریمه ساکن شد . هنوز بیماریش پایان نیافته بود که باهنر پیشه ای بنام **اولگا کنیپر** ازدواج کرد وپس از آن سفری به جنگل سیاه کرد و در همانجا درگذشت . او باقریحهٔ شکافندهٔ ونکته بین خود آنچنان مشاهدات پایتختی یاشهرستانی خود رالباس حقیقت می‌پوشاند که ازین لحظه ازاغلب نویسندگان روسیه ممتاز و متهم است باینکه خنك چیزی نوشته است . (بااین وجود کافی است آدم نوول های او را در بارهٔ کودکی بخواند و بحساسیت وگرمی باطنی اوپی برد)؛ البته مانند نویسندگان استعداد خیالبافی نداشت تادر فضایل دهقانان وکوشش روشنفکران چیزی امید بخش تمیز دهد : دهقانان در آثار او جملگی از فرط فقر و الکل تباه شدند وبجز مشتی خرافات ایمانی ندارند وآداب ورسومشان همحیوانیست

خانواده های اشرافی درآثار او آنهایی‌اند که فقیر شده‌اند و بـدون آنکه قدرت آنرا داشته باشند که خود را باشرایط جدید زندگی سازش دهند ، در همان‌خانه اشرافی فروریخته‌خوددر روستا به‌زندگی ادامه می‌دهند . زندگی مسکنت‌آمیز صنعتگران و زندگی پرتجمل و محدود بازرگانان ثـروتمند (۱۰۰ ساله) فاقد ایدآل است . مطمئناً عدهٔ دانشجویانی که درآتش اشتیاق خدمتی پسندیده می‌سوزند ، درآثار او زیاد است ولیکن این شراره هم‌در دل طبیب نیازمند روستا که خودرا درمیانهٔ نادانان تنها می‌بیند ، خاموش می‌گردد .کارمند ، قاضی ومعلم مدرسه که درابتذال وحقارت شهرستان‌فرو رفته وسعایت وچغلی درکمینشان نشسته است یاآنکه باتملق از بزرگترها دنبال ترقی ومدال‌میروند یااینکه‌خود را دربرابر زندگی حراست‌میکنند . (**مرد قابدار**) . حتی روشنفکران درجهٔ یك : هنرمند و دانشمند دربند مبتذلات اسیرند و معلم در **سرگذشتی غم‌انگیز** جواب « من نمیدانم » به دختری می‌دهد که‌ازاو تقاضای اصلی برای زندگی کرده بوده‌است . پوچی و بیهودگی کوشش ها بعلاوه تسلط ننك‌آلود مبتذلات روزمره که‌هیچگونه عشق یاآرمانی یارای ایستادگی دربرابرآنرا ندارد ، مضمون اساسی‌آثار چخوف است . اشخاص او مبارزه نمی کنند ؛ و در حالیکه رضا بـه داده داده اند بانتظار مرك نشسته اند .

اشخاص فئودور **سولوگوب** (۱۹۲٦-۱۸٦۳)رمان نویس‌ونمایش ساز ، خود را تسلیم قضا و قدر نمی کنند ؛ فقط از زندگی نفرت دارند ؛ جملگی حتی کودکان درآثار او شائق به‌مرك‌اند (مرك باروزنامه ، عروس عزا دار) . آنها که خیال زندگی دارند بیش از دیگران خیالی بنظر می آیند . در رمان جالب ، **شیطان حقیر** بوی زننده و متعفن شهر کوچکی استشمام‌می‌شود که ازغم و**ودکا** ونفاق ونامه‌های بدون امضاء وافتراساخته شده و **پردونوف** دون همت چکیده آنهمه پستی است .

گورکی ــ حال می‌توان فهمید که مردم با چه اشتیاقی نسبت بـه

آزادی، درین عصر افسردگی ، طنین خنده‌های مستانهٔ **ولگردان گورکی** را شنیدند ! اینان باوجود فقر وخطر ، از زندگی خسته نبودند ! و بدون آنکه باملاحظه‌کاری ناراحتی برای‌خود ایجاد کنند ، بشدت از اوضاع‌عصر انتقاد می کردند . ماگزیم گورکی به‌نام اصلی آلکسی پشکوف ، متولـد سال ۱۸٦۸ در شهر نیژنی نوگورود درخانواده ای صنعتکار بـا آداب و رسومی خشن تربیت شده بود ؛ از سن‌دهسالگی همه شغل هارا آزموده و ازشهری به‌شهری رفته بود **درادسا** باربر ، در غازان نانوا ، درتفلیس مستخدم راه آهن‌شده بود . تاآنوقت بدون آنکه قصد خاصی داشته باشد کتابهایی بزبـان فرانسوی آنهم از نویسندگان فرانسه مانند بالزاك ، **دوما** پدر **وپونسون تراي** (نویسنده‌قرن نوزدهم مؤلف‌درامهای‌پاریس .پ.)خوانده‌و به‌سال۱۸۹۲نوول : **ماکارچودرا** رادر روزنامه‌قفقاز نوشته بود ؛ آنگاه از حمایت**کورولنکو**بهره‌مند شده‌بود وموفقیت نیز باسرعتی صاعقه‌آسا چه در ممالك بیگانه وچه درخود روسیه بدو روی‌آور شده‌بود. پس از آن چند نمایشنامه نوشت (در اعماق اجتماع ۱۹۰۲)که بیشتر بر شهرتش افزود .

در نوول های نخستین**گورکی** خیلی‌چیز های مربوط به رمانتیسم وجود دارد زیرا نه مناظر و نه اشخاص‌آن تاثیری راکه حقیقت مطلق در انسان می‌گذارد ، ندارد . اما همین جنبه های رمانتیك نیز برای مردمی که از موشکافیهای معرفت‌النفسی‌سایر نویسندگان خسته‌شده بودند ، واجد تازگی بود . ماجراجویان وقاچاقچیان ومضحکه های‌کارناوال که نه‌از کار و نه از جنایت می‌گریزند و فقط از زندگی یکنواخت روستایی و شهری فرار می کنند باتوصیفی ازخورشید درخشان وباد های تنداستپ‌های‌جنوب ، درآثار او تصویر می‌شد . حتی وامانده ترین قهرمانهای او واجدنیرویی تازه بودند . بااین همه تحولی در زندگی روحی گورکی مشاهـده‌گردید که اورا از انارشیسم به مارکسیسم واز رمانتیسم به رئالیسم سوق داد .

بانگارش **فوماگوردئف** و **ماتوئی کوژمیاکین** و مدتها بعد از آن (۱۹۲۵) رمان **کارارتاموتوف**، مقام ولگردان را در آثار خویش به صنعتگران و بازرگانانی می‌دهد که در طول مسافرتهایش دیده بوده‌است. رمان اخیر سرگذشت ترقی و تنزل خانواده ای بورژواست. کتاب های مذکور جملگی حاوی توصیفاتی حزن انگیز است. اما گورکی در برابر حقارت بورژواهای بزرك و کوچك کارگرانی‌را قرارمی دهد که‌در پی تدارک **انقلاب** اند وبانظم بخشیدن بدان همان حرارت و هیجان قهرمانهای نخستین او را حفظ کرده اند سیاست ضایع کننده گاهی از احتمال حقیقی نمودن اشخاص کتاب **مادر** می کاهد در صورتیکه در همین کتاب صحایفی تحسین انگیز نیز وجود دارد. واپسین رمان گورکی **زندگی کلیم سامگین** انقلاب را در حال پیشرفت نشان می نهد.

امارمان نویس مذکور درهیچکدام از آثارش به‌آن درجه ازقدرت توصیف و تجسم نرسیده است که در تشریح سوانح روزگار شبابش و هیچکدام از اشخاص خیالی اوآنچنان زنده ومجسم جلوه نمی کند که پدر تمکین کرده در رمان **کودکی**، یاحتی مثل خود او آنطور که می بینیم (حساس وازین پس سرکش) درین نخستین اعترافات و در اعترافات بعدی از نقاط بسیار دور بود که بدین ترتیب به کمك اندیشه خود را به موطن اصلیش می‌رسانید: پس از شکست انقلاب‌در ۱۹۰۵ باجبار روسیه‌راترك گفته پس از چندی اقامت در نیویورك درکاپری مستقر شده بود. دوبار به‌روسیه بازگشت یکی زمان جنك بود که در ضمن ناظر پیروزی انقلاب گردید و مدافع ارزشهای فکری آن‌شد وبار دوم بازگشتش به‌روسیه در ۱۹۳۶ بود که در همانجا درگذشت.

رئالیسم و سمبولیسم - لئونید **آندرئف** (۱۹۲۱ - ۱۸۷۱)

رمان‌نویس ونمایش ساز، نیزدارای همان اعتقادات سیاسی بود که گورکی منتهی وضع دماغی آنها کاملا از هم فرق داشت. رمز نوشت ها بیش از

نمای خارجی اورا بخود جلب می کرد ؛ اندیشهٔ خود را متوجه آن می کرد که به اشخاص ارزشی تمثیلی (سمبولیك) بدهد ومرك روی آثار او نیز مانند آثار سولوگوب سایه افکنده است . **سرگذشت آویخته شدگان هفتگانه** بررسی واکنش های هفت نفر محکوم و **یوغ جنك** مطالعهٔ انعکاس حوادث بزرك است در روح مبتذل مردی عقب افتاده .

آ . کوپرین ، مرید گورکی باقدرت زیادی محیط خسته کنندهٔ شهرك پادگان(دوئل) یا ازدحام بندری بزرك (گامبرینوس) ویازندگی روسپیان را (گودال)توصیف کرده است . ولیکن افراد در استدلال اغلب مایهٔ انقطاع موضوع اصلی شده است . چنین نقصی در آثار ایوان **بونین**(متولد ۱۸۷۰ برنده جایزهٔ نوبل) که بنحو خنکی واقع بین است ، وجود ندارد ، چه او قریحهٔ نیشدار وشیوهٔ روشن وپرداختهٔ خود راصرف گنجاندن دونمونهٔ دهقانی در یك منظرهٔ بی رنك و خاموش روستایی (دهکده) یاصرف حکایت سفردوگانه **آقای سانفرانسیسکو** کرد که در وقت رفتن زنده و با نقشه ولی در هنگام بازگشتن در تابوت آرمیده بود .

باوجود سنت رمان رئالیست که بدست رمان نویسان فوق الذکر حفاظت می شد ، نویسندگانی هم مانند ای . شملیف I. Chmeliev و زائیتسف Zaitsev وعده‌ای دیگر بودند که در پایان سدهٔ نوزدهم تمایلی متباین بانیت رئالیست ها داشتند ، که وابسته به پیشرفت شعر تمثیلی (سمبولیك) بود .

رمان تاریخی از نظر **مرژکوسکی** عبارت بود از تبجیل اندیشه‌ای که آثارش(شعر ، درام ، انتقاد)را بوجود آورده‌است یعنی کوششی است برای نزدیك کردن مسیحیت به‌فرهنك کفر آمیز یا **اندیشهٔ نازاره ای** (اشاره بموطن مسیح پ) به اندیشه یونانی ؛ سه‌رمان از آثار سه‌گانهٔ **مسیح وضدمسیح** با **ژولین‌مرتد** **لئونارد دووینچی** و **پطر و آلکسی** شاخص سه‌مرحله ازین مشاجره است . **آندره بلی** شاعر روسی ، مستغرق

مسئلهٔ ازلی تمایل روسیه بشرق یا بمغرب است. **کبوتر سیمین** (۱۹۱۰) شامل سرنوشت حزن انگیز روشنفکریست که طعمهٔ جماعتی از متعصبان شهوت پرست پارسا گردیده بوده است. **پطرزبورك** از نظر بلی شهر خیالیست که تخیل پطر کبیر آنرا ببار آورده است، ساکنان مسکو هم جز ظواهری مبهم نیستند؛ خلاصه همه چیز برای شاعر خیالپرست حساس مذکور جز وهم وخیال نیست وشخص خودش راهم در رمان **کوتیك لتائف** که شرح احوال زمان کودکیش است و هم در **خاطرات آدمی عجیب** برای ما تشریح کرده است. **آلکسی رمیزوف**، ستایشگر بزرك گوگول و داستایوسکی در انتخاب راه خود تردید بخود راه نمی دهد؛ در مقابل زندگی حزن انگیز عصر حاضر که اودر رمان **خواهران انتخابی وپنجمین ضربت** توصیف کرده است، پناهگاهی در قصص وافسانه های سنن قدیمی روسیه جسته و آنرا بطور تمثیلی تفسیر کرده وبا انشایی لطیف آراسته است.

از اینها که بگذریم رمانهای افسانه ای یا باصطلاح دیگر قهرمانی در ین دوره که آستانهٔ انقلاب بشمار است، فراوان و گوناگون بود؛ وحال آنکه دوران پیشرفت ودرخشندگی آن سپری شده بود. انقلاب هم بعدها مضامین بکری برای این نوع رمانها بهره آورو آورد.



*

فصل هفتم

نمایشنامه نویسی در سدهٔ نوزدهم

سرگذشت نمایشنامه در روسیه به درخشندگی و رونق رمان نیست. چه رمان روسی به‌منتهی درجه در تکوین رمان غربی مؤثر افتاده است؛ گرچه نمایشنامهٔ روسی واجدشاهکار هایی چند است ولیکن جز در دورهٔ اخیر آنهم از نظر بروی صحنه آوردن نمایشنامه ها، ابتکاراتی دریِن‌رشته نشده است.

درام تاریخی - درام ملی از بعد ازرمانتیسم تـا کنون هیچگاه اعتبار خود را در نظر مردم از دست نداده است ودرامهای تاریخی‌از نوع **پسکوویتیانکا** و**نامزد تسارمی** Mey، یادرامهای **کوکولنیك** وبویژه اثر سه‌گانهٔ کنت تولستوی: **مرگ ایوان، تسار فدور، تسار بوریس** (۷۰ - ۱۸۶۷) باتحسین بینظیری مواجه شده است. صورت تراژدی های تولستوی به‌آثار شیللر شباهت دارد چه تاثیر او وشکسپیر و پوشکین در تولستوی‌مشهود است‌اما چیرگی او دراحیاء گذشته و موشکافی‌درخصوصیات اشخاص نمایشنامه ودر زیبایی‌شعر، اورا درردیف سرمشق هایش قرارمی دهد. شاید مقایسته تولستوی بامؤلف **بوریس گودونوف** ترسناك باشد اما اگر وی واجد زیبایی خیره‌کننده‌آثار پوشکین نباشد، در عوض حایز ذوق تآتر نویسی بیشتریست. **بوریس** او بهیچوجه یك اثر پیش پاافتاده یا تقلید محض نیست: بوریس که از ندامت وجدانی اندکی آزرده خاطر شده واز طرفی نیز تحت تاثیرجاه‌طلبی وحب ملی قرارگرفته، کاملا روی‌به جنبش وفعالیت‌آورده است. خصایل دو تسار دیگر باز بهتر تجزیه‌وتحلیل

شده است : چقدر گیراست چهرهٔ ایوان مخوف وقتیکه لب گوراست ومیان پشیمانی وخودپرستی ، ترس از دوزخ وعشرت طلبی ، معلق می‌ماند ؛ او که عادت کرده بود خود را با امپراطوریش یکی بداند و آنرا در نوسان های روحیش شریك سازد و بوقت خواری خوارش شمارد ؛ در صورتیکه پسرش **فدور** مهربان ، ناتوان ، وپارسا ، انسان را بفکر پاکترین چهره های آثار داستایوسکی می اندازد . **تولستوی** در اینکه دورانی‌راانتخاب کندکه تخیل را برانگیزاند یاصحنه هایی‌را دربرابر هم قرار دهدکه باهم مباین باشند ، یااینکه در پایان نمایش تماشاگر را بایك شعر مشدد تحت تاثیری شدید قرار دهد ، هنرمند است . تراژدی های مزبور بمدد دکورو لباس های بسیار با شکوه در زمره درخشان ترین نمایشهای **تماشا خانه هنری** مسکو قرار دارد .

نمایشنامه درآداب مردمان - باهمه‌آنچه‌گذشت ارزش واعتبار ذوق وقریحه نمایشنامه سازان‌روسی زمانی‌آشکار می‌شود که در بارهٔ‌آداب ورسوم مردم‌دیار خودکمدی می‌سازند . پس از **فون‌ویزین** درسدهٔ‌هژدهم و**گریبوادوف** در عهد رمانتیسم ، این گوگول بودکه بااشتیاق درین راه گام نهاده بود :کار های نخستین وی درین زمینه عبارت بود از : **صلیب ولادیمیرولی** و **ازدواج** که درباب محیط «سوداگران»و روحیهٔ‌نامزدی مردداست و**بازرس**(۱۸۳۶)که حاکی ازکمال هنری اوست درین‌زمینه . وآن ماجرای حقیقی بودکه پوشکین‌برای او نقل کرده بوده است : جوانی برحسب تصادف از شهری می گذرد ولی کارمندان پریشان خاطرآنجا گمان میبرندکه‌او بازرسی است که خواسته‌است بطور ناشناس اعمال‌آنان راتحت نظر قرار دهد ؛ این است کـه اورا بگرمی پذیرفته در ارضا ی حوائجش کوتاهی روا نمی‌دارند ؛ ولیکن حقیقت موقعی آشکار می‌شودکه او رفته است . عوضی‌گرفتن وجنبهٔ خنده‌آور قیافه‌هاکه دیگر نزدیك است چیزی پاك مسخره از آب درآید ، از جنبه حزن انگیز رنك های تاریك نمایش

نمی کاهد : تمام کارمندان و در راس آنها استاندار شهر ؛ جملگی از مکارم اخلاق بی بهره اند و برحسب رتبه و گاهی هم بیشتر از آنچه رتبه‌شان اجازه می‌دهد ، می‌دزدند ؛ اما با اینهمه هرقدر که این دزدهای اجباری گزاف گو و بی ملاحظه باشند ، باز وقتیکه رویهمرفته بدانها می نگریم چندان نفرت انگیز و کریه جلوه نمی کنند . تاثیر نمایشنامهٔ مزبور آنچنان قابل ملاحظه بود که گوگول بیمناك شده بدفاع برخاست و گفت که از نوشتن آن هدفی جز خنداندن مردم نداشته بوده است .

الکساندر **اوستروسکی** (۸۶ - ۱۸۲۳) تقریبا ازین لحاظ که تمام فعالیت هنری خود را صرف تاتر کرده ، در ادبیات روسیه تنهاست : چند تحقیق تاریخی بشیوه **شکسپیر** و یك داستان شیرین در اماتیك بـه عنوان **اسنگو روچکا** از خود باقی گذاشته ولیکن اساس کار های او همان تقریبا پنجاه تا کمدیست که در بارهٔ آداب و رسوم مردم نوشته است . این نویسنده حقیقی نمایشنامه توانسته است هیچ چیز از خودش مایه نگذارد و بعلاوه از ابراز هر گونه نظریه ای احتراز جوید . نکات اخلاقی که او در آثارش آورده همانا معجونیست از نجابت و عقل سلیم . اصل موضوع نمایشنامه های او نیز ساده است وجز بررسی روحیات مختلف و آداب و رسوم طبقات جامعه حاوی چیزی نیست . برای عدهٔ زیادی از روسها محیط « سوداگران » مسکوی را یا بگفته دیگر این شهر استثنایی را روشن ساخت که در همان محلهٔ قدیمی خود آنطرف **مسکوا** (استروسکی درآنجا بزرگ شده بود) زبان و آداب و رسوم نیاکان خود را حفظ کرده بود و در مقابل طبقهٔ اشراف کـه صبغه اروپایی پذیرفته بود بهمان شیوهٔ عهد **دوموستروییی** زندگی می کردند . « سوداگر » درآثار او باوجود کهنه پرستیش عاشق پول است و علاوه بعدم دقت و وسواس که از خصوصیات سوداگران اشرافی است ، حقه بازیهای جدید نیز بلداست درمثل : ورشکستگی بعمد در رمان **باخودمان کنار می‌آییم**) . او اگر ثروت می اندوزد هدفش امساك نیست بلکه تظاهر

*

وخودنمایی است : دررمان فقر عیب نیست ، ژوردن (قهرمان نمایشنامه ای از مولیر فرانسوی که برای تظاهر بعلم و دانش شروع می کند به فرا گرفتن علوم طبیعی و فلسفی .پ.) عجیبی را بتماشا می گذارد که از ژوردن کتاب مولیر بی سوادتر و خودپسند تراست ودلش خوش است که ریشش را چیده و شراب شامپانی می نوشد . سوداگر تمام ارزشهایی را که قابل تبدیل بپول نیست خوار می شمارد ؛ وچون فاقد هر گونه کنجکاوی معنویست این است که بفکر باسواد کردن فرزندانش نیست و بهیچ قیمتی هم حاضر نیست از خرافات آبا اجدادی خود دست بکشد : مثل مستبدی مقتدر برخانواده و زیر دستان خود حکومت می کند . زنش کـه در حکم برده ای آراسته بـه جواهر است ، بامر پدر بااو ازدواج کرده ودر واقع کاری جز آنکه خواجه عوض کرده بـاشد ، نکرده است . و کمتر عصیان می کند . ولیکن کاترین پارسا و متعصب درنمایشنامهٔ **طوفان** برای نجات یافتن از سلطهٔ مستبدانهٔ مادر شوهر وضعف نفس شوهرش ، فریب مردی فریبکار راخورده سرانجام بعلت ندامت وجدانی پس از اعتراف بهگناه انتحارمی کند . زیرازن جزآن زندگی که سنت براو تحمیل کرده است ، زندگی دیگری را ادراك نمی کند و برای رهایی از زندان بان اجباری خود مراجعی جز مراجع مـذهبی ولاطائلات کلفت ها نمی شناسد . این زن همچون بامردی غیراز طبقه خودش ازدواج کرده ، بدبخت شده است(**در سورتمهٔ دیگری منشین**) . بعلاوه **اوستروسکی** طبقات دیگر را اینقدر مـورد لطف قرار نداده کـه وارد نمایشنامه های خویش بسازد . در نمایشنامه های **مردمك چشم** ، **جنگل** **وگرگان ومیشان** مارا به خانه های اشرافی در روستا می برد کـه پیره زنان خودکام پارسا که آزلئیمانه و عشق های سرپیری و گذشتهٔ ننگین خود را زیر نقاب تظاهر می پوشانند ، درآنجا حکومت می کنند .کار مندان دولت هم درآثار اوغلام حلقه بگوش پولند . انسان در ضمن بررسی آثار او متوجه مهرش نسبت بههنر پیشگان که جنبه های خنده آور آنها را می

نمایاند ؛ وبی نظریش رانسبت به چریك ها مانند **لیوبیم تورتسوف** در **فقر عیب نیست** ، که باوجود معزول شدن از شغلش واجد شهامتی جوانمردانه بوده اثبات می کند . وانگهی نمایشنامه هـای او ندرة ممکن است تاثیری تلخ در بیننده یاخواننده بگذارد ؛ همه چیز در پایان نمایش روشن میگردد ؛ وازلحاظ ترکیب خوشی باناخوشی درآنها مهارت بکار رفته است ؛ انشاء آنها نیز مطبوع وپیراست ازتعابیر عامیانه . بهترین نمایشنامه های او در مجموعهٔ همیشگی تماشاخانه ها باقی مانده است .

پیس دیگری که از ۱۸۵۵ باین طرف لاینقطع بروی صحنه آمده همانا **ازدواج کرچینسکی** اثر **سوخوو وکوبیلین** است که گیرندگی خود را مرهون گفتگو ها وحوادث مضمون خویش است .

تآتر هم مانند رمان زیاده ازحد هم خود را معطوف بهآداب و رسوم دهقانی کرده است . **قضاوت مخلوق ، قضاوت خدا نیست ،** اثر **پوته‌خین** (۱۸۵٤) ؛ **طالع ناگوار** (۱۸۵۸) اثـر **پیزمسکی** درین راه از **قدرت ظلمات** اثر لئون تولستوی که (بهسال ۱۸۸٦ نوشته شده و در ۱۸۹۵ در روسیه وپیش ازآنهم در ۱۸۸۸ در تماشاخانهٔانتوان پاریس بروی صحنه آمده بوده است) وبدون تردید بزرگترین اثر نمایشی ادبیات روسی است ، فراتر رفته است . نمایشنامهٔ مزبور منظره ای از آداب ورسوم روستایی است که بدون محسوس بودن کوششی که برای گردآوری اسنادآن بکاررفته ، عادات ، اعیاد وزبان دهکده ای ازمنطقه **تولا** رابما می شناساند ، ولیکن بیش از همه واجد بررسی و روانشناسی است که از حدوحصر نمایشنامـه تجاوز می کند . **تولستوی** درین اثر پا بهپا مارا درمسیر رنج روحی دشوار کسیکه ازروی ضعف نفس نخستین گناه را ارتکاب کرده وپس از آن بیش از پیش در منجلاب گناهان فرورفته وسرانجام بااعتراف به گناهان واستغفار از درگاه باریتعالی ، نجات یافته است ، هدایت می کند . اشخاص تآتر او در عین حال که صاحب شخصیتی فردی اند واجد معنایی تمثیلی نیزهستند :

ماترنا پیره زن روستایی ریاکار آزمند که درضمن گفتن ذکر طرح جنایات را یکی پس از دیگری در خاطر می‌ریزد ، نماینده منشاء رذایل است ؛ حال آنکه **آکیم** ساده دل و نسبة خنده‌آور مظهر فضایل است؛ وهمانطور که خیروشر از برای تسخیر نفس آدمیزاد باهم منازعه می کنند ، این‌دو نیز در بارهٔ روحیات پسرشان باهم مشاجره می کنند . بدین قسم اندیشه‌مذهبی تولستوی هرگز بصورت امور انتزاعی‌و مجرد بیان نمی گردد وشدت‌حزن انگیز حوادث نمایشنامه که رئالیسم آن وقتیکه به‌صحنهٔ بچه کشی می‌رسیم ، تحمل ناپذیر می گردد ، هرگز منقطع نمی شود . لیکن بعد بختانه چنین توجهی به عینیت در نمایشنامه مفصل او بعنوان **در ظلمت هم نور می تابد** که ارزشش فقط بخاطر سرگذشت نویسنده آنست ، نمودار نیست ؛ در **جسد زنده** هم‌باز به‌رنج های خود تولستوی‌واحتیاجی که به‌فراز از زندان حیات داشت ، برمی خوریم . نکتهٔ غیر مترقب‌دیگری هم در تولستوی سراغ داریم وآن کمدی **ثمرات تحصیل** است که برضد اصول احضار روح است واگر لازم باشد ،گواه صادقی بر تنوع قرایح اوست .

جای تاسف است که **تورگنف** خیلی زود نمایشنامه نویسی راترك گفته‌است ؛ چه‌تآتر های روزگار جوانیش بویژه پیس **يك‌ماه در ييلاق** که پیسی‌بدون حوادث و واجد معرفت النفسی دقیق‌است ، می‌توانند کیفیتی خاص بیافرینند ؛ وچخوف را بفکر فروبرند .

تآتر چخوف بیش از نوول هایش بامجموعهٔ محصولات ادبی‌روسی مغایر است ؛ چه درین محصولات ادبی همه چیز ازنوع لذت والم وغیره‌به منتهی درجهٔ خود رسیده است ؛ ودوست دارند که از عقیده ای طرفداری کنند (البته‌در تآتر بااحتیاط بیشتری برای‌آنکه سانسور تاتر خیلی‌سخت تر از سایر انواع ادبی بود) ، در صورتیکه تاتر **چخوف** نیمرنك است و بیش ازآنچه بیان می کند ، به‌خواننده یابیننده می‌فهماند نه اینکه فاقد

حوادث یاحتی حزن و اندوه باشد بلکه اساس مطلب آن از اعماق جان بر می خیزد و اشخاص آن بامنتهای پاکی و طهارت از اندیشه ها و احساسات خویش پرده بر می دارند. گفتگو ها تمام سنجیده، همهٔ عاطفی خیلی کم و مشاجرهٔ فکری هیچ وجود ندارد، اما از لحاظ تجسم واجد قدرتی زیاد است. **مرغ دریایی** یا **کاکایی** (۱۸۹۶) نمایندهٔ محفلی از نویسندگان و بازیگران است، **سه‌خواهران** (۱۹۱۲) شهرکی خواب‌آلود را توصیف می‌کند، **عموو انیا** (۱۹۰۰) و **محل درخت‌گیلاس** (۱۹۰٤) مبین اضمحلال نجبای روستایی است؛ از تمام این نمایشنامه ها همان بوی‌آب‌گندیده یاشایبه غمی‌مبهم یابوی برك های پژمرده متصاعد است‌که از اغلب نوول هایش؛ زیرا قهرمانان او شهامت واکنش‌کردن ندارند. سه خواهران هرگز عازم مسکو نمی‌شوند، عمو وانیا وخواهر زاده‌اش شب هنگام بطور محزونی حساب ملك خودشان را می‌رسند، ومالکان محل درخت‌گیلاس درینکه‌ممکن است ملك خودشان را تاآنوقت‌که نخستین درخت‌گیلاس باتبر غاصب زمین می‌افتد، حفظ‌کنند، خیالبافی می‌کنند. **خلاصه دنیایی است‌که پایان می یابد**. ازینکه **گورکی** خیلی زود توجه خود را بطرف تآتر معطوف ساخت، خیلی مدیون سرمشق خود چخوف‌است: او هم تنك نظری‌مردم شهرهای‌کوچك **صنعتگران** ومحافل‌هنرمندان **ییلاق نشینان** راتوصیف‌می کند **وفرزندان آفتاب** که انتقادی از محافل مردمان تحصیل‌کرده است، یادآورنمایشنامهٔ **سرگذشتی غم انگیز** است، اما بهمان اندازه‌که چخوف ملاحظه‌کار و خود دار است‌**گورکی** طبعا پرشور، افراطی ومشتاق ابراز عقایدخویش است. بسیاری از جنبه های رمانتیك جوانی‌گورکی در شاهکارش **اعماق اجتماع** (۱۹۰۲) باقی مانده: از پناهگاهی نفرت انگیزکه چندمحکوم به‌اعدام‌را در آن‌جای داده‌اند بانگی‌که اطمینان بآینده بشریت‌درآن‌منعکس است، بلند می‌شود. درام های واپسین‌گورکی چه‌پیش وچه‌پس از انقلاب

شدیداً رنك سیاست بخود گرفته اند .

لئونید آندرئف برای تآتر آثار گوناگون نوشته است ، اما جملگی آمیخته به همان بدبینی است که نوول هایش . **ساوا** Savva (۱۹۰۶) وقتیکه برضد طالعش سرمی کشد قصد دارد ایمان را از دل انسان ها بیرون کند تا آنکه فلاکت خودشان را جلو چشمشان تماشا کنند ، یعنی « لخت روی زمین لخت » قرار گیرند . درامهای استعاره ای او بویژه **زندگی انسان** بیشتر واجد مقاصد فلسفی است تا تعمق واقعی .

درامهای تمثیلی دلنشین **بلوك** (شوالیه ، گل سرخ و صلیب ، لوطی ، پادشاه در میدان نبرد .) فقط برای خواندن نوشته شده است ؛ و جنبهٔ شاعرانهٔ آن بیش از جنبهٔ نمایشنامه ای او است . چنین است مطلب در بارهٔ تراژدیهای عالی **ویاچسلاو ایوانوف** ، **تانتال و پرومته** که هم انشاء و هم مضمون آن از ادبیات یونان باستان اخذ شده است .

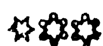
تصویر دور نمایی هرچند کوتاه از تآتر روسیه نمی تواند بحث در بارهٔ اجرای نمایشنامه ها را که خیلی مدیون بازیگران و استادان ترتیب صحنه ها (میزانسن) و بویژهٔ مدیون نقش **تآتر هنری مسکو** (که در ۱۸۹۸ بتوسط **استانیسلاوسکی** (اسم مستعار استاد صحنه پردار (۱) ك. آلکسه ئف) و **نمیرویچ ـ دانچنکوف** تاسیس شده است) می باشد، بسکوت بر گذار کند .

تماشا خانهٔ مزبور با کمال فداکاری که برای نمایش آثار مشهور ابراز میدارد و تجانس بازیگران قهرمان آن و مطابقت دکور با واقعیت که حتی از تطبیق ناچیز ترین لوازم باواقعیت چشم نمی پوشد تا کنون تراژدی های آلکسی تولستوی و **قدرت ظلمات** و **اعماق اجتماع** و پیس های چخوف و دیگران را که از جمله نمایشهای فراموش نشدنیست، نمایش داده است . با این وجود برضد چنان واقع نگری تام (رئالیسم

---

(۱) صحنه پرداز ترجمهٔ Metteur en scene است

مطلق) در پایان سدهٔ نوزدهم و درآغاز سدهٔ بیستم گرایشی پدیدآمد که مبتنی برتسهیل دکور و سپردن لگام نمایش بـه دست ذوق و تفنن بود . **مایر هولد** Meyerhold و **واختانگوف** از جمله طرفـداران نهضت مذکور بودندکه نامشان در تمام اروپا مشهور است .



*

فصل هشتم

شعر بعد از رمانتیسم

از آغاز سال ۱۸٤۰ ادبیات روسی میدان نبرد وشعر اسلحه‌آنست ؛ اما باز چند شاعری از مریدان پوشکین زنده اند و مخالفند که « جاروب بدست بگیرند و کوچه هارا تمیز کنند » پس دو نحوه طرز تفکر مقابل‌هم قرار می‌گیرد : عده ای، شاعر را قبل از هرچیز یك فرد روسی می دانند واز او نسبت بوطن همان انتظار را دارند کـه از یك فرد هم میهن ، در صورتیکه عده ای دیگر پیش از هرچیز اورا هنرمند می پندارند و برخی از کارهارا درمقام او نمی بینند. جای شگفتی نیست که گروه اول آزادیخواه و بملت نزدیکند وگروه دوم‌یعنی طرفداران **هنر برای هنر** ، ازاشراف محافظه‌کار ؛ ولیکن اگر گروه اول‌زندگی سخت‌تری را گذراندند‌درعوض افتخار نصیب آنـان وگمنامی‌و بهتان حصهٔ اینان گشت .

شعر رزمجویانه - بزرگترین‌شاعر رزمجوهمانا **نیکلا نکراسوف** (۷۷ - ۱۸۲۱) است . وقتیکه داستایوسکی ، که باعقاید او موافق‌نبود ولی استعداد شاعری او را تحسین می کرد برمزار او سخن‌گویـان او را در ردیف **پوشکین و لرمونتوف** قرار داد ، حاضران بشدت بانك‌زدند : « بالاتر ! » وی کـه از خانواده ای نسبهٔ نجیب بود ، در ییلاق تربیت و بزرك‌شده بود ، فلاکت روستایی آنجا وخشونت‌پدر روحش‌را متاثرساخت؛ وچون حاضر نشد شغل افسری را بپذیرد ، مدتی بدشواری زندگی کردتا آنکه دوستی با **بلینسکی** کار روزنامه نگاری او را تسهیل کرد : نخست مجله **معاصر** وپس ازآن **سالنامه های میهن** را اداره کرد ودرین‌مجله

خودراپذیرنده قرایح جوانان معرفی کرد . خود دربارهٔ شعرخویش گفته است: « شعر انتقام وعزا» ؛ وباز خود او گفته ست: « ای ملت من ! من برگزیده شده ام تاغم های ترا بسرایم » تاثرات شخصی در اشعار او جـای زیادی را اشغال نمی کند مگر در مقام دلسوزی نسبت بدین ملت بدبخت ؛ چه او فلاکت شهرها وکارمندان دون پایهٔ نیازمند وکارگرانی که برای ساختن راه آهن رنج می کشند در صورتیکه هرگز از آن بهره مند نمی گردند و فقر روستاها و دهقان وزن او راکه در مزارع وخانه کار می کنند وبرای تدارك هیزم بهجنگل رفته ودرهمانجا زیر برف بخواب ابدی فرو میرود ،توصیف کرده است (**یخ بندان بابینی قرمز**) . عنوان بزرگترین منظومـهٔ نکراسوف همانا پرسش اضطراب انگیز **که در روسیه می تواند خوشبخت زندگی کند** ؟ است ؛ گرچه ناتمام مانده ولیکن خواننده بخوبی میداند که مساعی آن هفت نفر دهقانی که باهم نذر کردند تابسراغ انسانی خوشبخت بروند ، عاطل و بی نتیجه میماند . اشعار **نکراسوف** گاهی نتراشیده نخراشیده است وبه نثر شباهت دارد اما گاهی هم واجد هنجاری مهیج وباشکوه است.

نادسون در راه او بود ولیکن در ۱۸۸۷ بسن بیست وپنجسالگی درگذشت ؛ مسلول بود وچون خود را محکوم بهمرك احساس می کرد ،میل شدیدی به عشق وزندگی داشت واین معنی باتصمیم او باینکه هم خود را وقف دفاع از حقوق بینوایان کند ، منازعه داشت ؛ همین منازعه موجب شد که برخی ازآثار او باوجود نپختگی واجد لحنی مؤثر و دلفکار باشد .از همین ملتی کـه دل نکراسوف و نادسون بحالش می سوزد بانك **نیکیتین** (۱۸۲۴ - ٦۱) بلند میشود که بسبب شیوهٔ عامیانه ولطافت توصیف به **کولتزوف** ثانی معروفست درصورتیکه مرارتی که از فقر دهقانان احساس می کند باآن اوکاملا مغایر است .

اسلاو دوستان هم گاهی برای دفاع از آراء و عقاید خویش ازشیوهٔ شاعرانه استفاده کرده اند ، لیکن اگر اشعار **خومیاکوف** واجد توان و

تاثیر است ، در عوض نیمی از آثار او به نثر نوشته شده‌است . در مقابل ؛
شاعری مثل **تیوتچف** ، بموقع ، هم از عهدهٔ بیان عقاید سیاسی و هم از
از عهدهٔ هنر مطلق و قلمرو حقیقی آن می توانند بر بیایند .

هنر مطلق - تیوتچف متولد سال ۱۸۰۳ از نسل پوشکین بود
ولیکن نخستین مجموعهٔ شعرش در ۱۸۵٤ انتشار یافت و در ۱۸۷۳ در گذشت؛
مدتی طولانی بعنوان نمایندهٔ سیاسی دولت روسیه در آلمان زیست و فلسفه‌اش
ناشی از افکار شلینك و **شوپنهاور** است ؛ او عاشق آرامش **گوته** بود و
خودرا قرین بدبینی **هاینه** تصور می کرد ؛ خلاصه ترجمه‌های منظوم خوبی
از اشعار شعرای آلمانی از خود بجا گذارده است . عشقی طولانی که حیات
اورا تحت الشعاع قرارداد ، زمانیکه از سن بلوغ ردشده بود ، موجب غنای
شعر او گشت . بااین وجود قلباً باآزرم است واز نارسایی کلمات دردمند.
چیز مرموز درهمه جاهست چه در روح آدمی ، چه در طبیعت ؛ گرچه شاعر
دنیایی راکه خود عضوی از آب است می پذیرد ولیکن عوض ادراك
نظام کامل آن ، از هرج ومرج خواب رفته وغرقابهایی که او از کنار آن می
گذرد ، وهمچنین ازمغاك هایی که درخود سراغ دارد واز گردابهای وجدان
مغفول که تسلط عقل برآن ناپایدار است ، بیمناك است . شعر باابهت و
پراندیشهٔ مزبور که پیش از پیدایش سبك سمبولیسم رواج یافته ، برای آنکه
مقبول افتد می بایستی انتظار سمبولیسم را می کشید وتازه آنهم مقبول عده
ای ازخواص . از میان شاعران هنرمطلق همانا کنت **آلکسی تولستوی**
(۱۸۱۷ - ۷۵) است که هنوز هم خوانندگان فراوان دارد . بااین وجود
از اعمال غرض در شعر احتراز می‌جوید وجز با اشعار غرض آلود مخالف
نیست و این برای آنست که شاعر بااراده وحساس ما که درضمن دلیر و
خوشبین نیزاست ، سخت شیفته و والهٔ زیبایی است . شایداگر همبازی کودکی
وآجودان الکساندر دوم نمی بود ، تمام هم خود راصرف شاعری می کرد
ولیکن از سال ۱۸٦۱ وارد عرصهٔ شاعری شد ؛ ازآن پس چه در روسیه

وچه‌در اروپا پیوسته دنبال شاعری وعشق بلند پایه‌ای که حیاتش را عطر آگین، ساخت ، می گشت . آثار او بجز تراژدی‌های سه گانه که کمی پیشتر از آن سخن رفت ، عبارتست از رمانی تاریخی بشیوه **والتر اسکات** که‌مربوط است به‌عصر **ایوان مخوف** ، ورمان **شاهزاده‌سربریانی** و مقدار زیادی اشعار تغزلی . اوهم‌مانندتیوتچف وحدت وجودیست‌منتهی بااطمینان وخوش بینی :« زمزمهٔ آبها ، نسیم گل‌هاجملگی نویدجمالی‌دور دسترا به‌ن‌می‌دهند» عشق وهنر بااین زیبایی بی پایان مربوط است . ایدالیسم مذکورمانع آن نیست که **تولستوی** به‌دنیای خارجی‌وخطوط شاخص مناظر خانه‌خویش‌نظر بیندازد یاآنکه ذوق ریشخند آمیز و شاداب خودرا تـا سر پیری حفظ کند (بوقت شباب باتفاق پسر عموهاش **کلمات قصار کوزماپروتکوف**را نوشته بود) . منظومه های‌قهرمانی و عامیانهٔ او که درباره روسیهٔ باستان نوشته است بمشابه **افسانهٔ قرون** (اثر معروف وحماسی ویکتورهوگو پ .)است منتهی بارنك های درخشان .

فت (۹۲ - ۱۸۲۰) منحصراً شاعری غزلسراست ، وازلحاظ شیوهٔ موسیقی آسای خودکه آهنك کلمات آن‌بیش از معنای واقعیشان القاءمعانی می کند ، شاید لطیف ترین غزلسرایان روسی باشد . بـااین وجود مردی واقع بین واهل عمل بود ، مادرش زنی‌آلمانی بود (بعدهـا توانست اسم پدرش **شنشین** راروی خود بگذارد) وخودش مالکی نمونه وازنتایج کارش راضی بود بطوریکه پس از انتشاراشعار دوران جوانی ، مدتها به‌زراعت سرگرم بود وبعدها که به‌شاعری بازگشت علاوه برترجمه هایی که‌از**حافظ** گوته وهاینه‌کرد زیباترین مجموعهٔ غزلیات خود **روشنی های غروب**را نیز منتشر ساخت . درك او از طبیعت هم به‌آن **تیوتچف** و هم به آن تولستوی شبیه است : اوهم مانند تیوتچف همان چیز مرموز را درنهادش حس کرده می‌لرزد بااین تفاوت که روی ازمغاك می‌تابد تا ازشهد ساعاتی که‌ارتباطی مرموز روحش را بااهتزاز بهاری یابا بیحالی گیاهان جنگلی

در تابستان ویا باتلالوشبی پرستاره در می‌آمیزد ،کامش را شیرین کند ؛با اینهمه بیشتر غزل‌های او دربارهٔ شب‌است . اومی‌تواند اینهمه اسرارجادویی طبیعت را باچند شعر زلال وسلیس پیش چشم خواننده زنده کند .

آپولن **نائیکوف**(۹۷-۱۸۲۱) مجذوب‌اعصار باستانی است‌وعلاوه بر درامی که درباره عصر **نرون** نوشته ، ترجمه‌هایی‌دلگشا و اشعاری‌شیوا بسبك اناکرئون (چکامه پرداز شهوت دوست و خوشمزه یونـانی پ .) نگاشته‌است ؛ گرچه **پولونسکی**(۹۸ -۱۸۲۰)ازآثارش‌بوی‌آزادیخواهی استشمام می‌گردد ولیکن بیشتر از سیروسیاحت و خاطرات خوشش می‌آید کنستانتین‌کنستانتیویچ دوك بزرك روسیه‌که **ك** . ر امضاء می‌کند ، واجد سادگی دلفریبی است ؛ اما **آپوختین** اغلب اوقات در بارهٔ چیزهای‌مبتذل و پیش پا افتاده شعر می‌سراید ؛ **اسلو چوسکی** گاهی آنچنان سریع در عرصه تفنن وذوق خیز می‌گیرد که او رابه سمبولیست هانزدیك می سازد . اینها شاعران درجه دوم بحساب می‌آیند .

سبك سمبولیسم- نزدیکیهای سال ۱۹۰۰ بود که تجددی درشعر پدیدآمد . شیوهٔ سمبولیسم که در مغرب زمین پدیدآمده بود ، مثل نهضت رمانتیسم در سدهٔ پیشین بسرعت درتمام خطهٔ اروپا انتشار یافت وماننده‌همو (چونکه نهضت رمانتیسم عصیانی بود بر ضد مکاتب منسوب به‌کلاسیك و برای انهدام‌آن تمام هواخواهان مکتب مزبور باهم متفق شده بودند پ.) با بانگی که از حنجرهٔ **بودلر** ، **ورلن** (شاعران سمبولیست‌فرانسوی .پ) ، **پو**(شاعر سمبولیست‌امریکایی پ) **وایلد** (شاعر سمبولیست‌انگلیسی پ) **هائوپتمان‌و اشتفن گئورگه** (ازشاعران‌سمبولیست‌آلمان پ) برمی‌خاست اروپا را برضد شعر غالب‌آنروزکه پیوسته برای اطفاء حس نفع جویی و فایده طلبی سروده‌می‌شد ، دعوت کرد . عجیب نمودن سبك‌مزبور درروسیهٔ بیشتر از سایر ممالك بود چه‌درین کشور بیش از همه‌جـا رئالیسم و روح رزمجویانه پایهٔ شاعری را متزلزل کرده بوده است . روی این اصل بفکر

افتادند که طرفداران مکتب جدید را به‌ارتجاع متهم سازند واگر استقبال اینان از انقلاب بچشم نمی خورد شاید هیچکس متوجه نمیشد که‌اینان، این فرد دوستان واجد روحیه ای انقلابی تر ازآنانی هستند که در فکر اصلاح ادبیات اند.

در ۱۸۹۵ بود که مجموعه ای بعنوان **سمبولیست های روسی** انتشار یافت که‌باداشتن ترجمه هایی ازآثار ورلن، پو، و مترلینك متضمن اشعاری بامضاء **بریوسوف** وچند نام ناشناخته دیگر بود، پس ازآن نیز دو مجموعهٔ دیگر بطبع رسید؛ درهمین سال **درنامتناهی** اثر **بالمونت** و **شاهکار ها** اثر بریوسوف که بدون واهمه عنوان فوق را برای کتاب شعر خود برگزیده بود، چاپ شد. (بالمونت در ۱۸۹٤ مجموعه **زیر آسمان‌شمال** را نشر داده بود). بریوسوف وبالمونت و**مرژکوفسکی** و خانم **هی پیوس** و **سولوگوب**، در سال های بعدآنقدر کوشیدند تا هدف‌شعر سمبولیك را به‌مردم خشمناك یامسخره کننده بقبولانند: نامهای آنان در ۱۹۰۱ در سالنامه شاعرانه موسوم به‌**گل های شمالی** وپس‌از آن در مجلهٔ متناوب الانتشار **ترازو** یکجا گرد آمد. شاعران مذکور که نوشته های هزل آمیز مخالفان‌آنها رابه «انحطاط» متهم کرده بود ودر احقاق حق هنر بیك رأی بودند، خصایص ذوقی متفاوتی داشتند. عده ای برضد انحرافات قالب شعر که پیشینیانشان نسبت بدان بسیار بی‌توجه‌بودند برخاستند وهمچون هنرمندی پخته شعر های محکم وکاملی ساختند. اینان اوزان نو وقافیه های انعطاف پذیرتر وقافیه‌ناقص بکار بردند؛ وبدنبال استعارات کمیاب رفتند. درخشنده ترین چهره همانا **بالمونت** است که مهارت‌خیره کننده‌اش در موسیقی‌الفاظ جایی برای بروز عواطف‌واحساسات نگذاشته بلکه همه‌نوع رنك ونور واز همه‌قسم موسیقی از طبیعتی که‌شاعر باکمال شوق ولذت خود را باآن آمیخته است، درکمال درخشندگی و تلألوست **والربریوسوف** مثل اوآسان نمی تواند شعر بسراید و اثری که

اشعار او در خواننده می‌نهد همانا اثر شاعریست که بدنبال لذت می‌رود و بدشواری بدان‌دست می‌یابد ، اما گاهی بلاغت ومتانت اشعار او بدانجامی رسد که وسوسه برای کلاسیك نامیدن‌آن درآدم پدید می‌آید .

عده‌ای دیگر برخلاف گروه نخست بیشتر بتوسط ابداغ مضامین بکر از ابتذال وپیش پاافتادگی می‌گریزند ؛ اینان می‌کوشند که امور ناشناخته ومطالب نگفته راکه در پیرامون ما فراوان یافت می‌شود ، به‌مردم القاء کنند . **سولوگوب** چه در اشعار وچه‌در نوول های خودآرزومندمرك‌است و همینطورآ **ننسکی** که از روی علاقه ورجحان اشعار **ورلن** راترجمه کرد ومانند تیوتچف از هرج ومرجی تهدیدآمیز که زیر ظاهر منظم چیز هـا مخفی است ، در خلجان بود . فیلسوف ولادیمیر **سولوویف** برعکس با نك امید بگوشها می‌رساند ، دعوت آن عالم را می‌سراید و در بارهٔ شفاعت زن جاویدان ومتحد شدن باخداوند شعر می‌سازد . اندیشهٔ او شاعران‌بطرز بورك را برانگیخت تادر سالون مرژکوسکی و زنش زینائیداهی پیوس‌یا در « برج » ویاچسلاوایوانوف دورهم جمع شوند . اندره **بلی** (کـه نام اصلیش . پ . بوگائف است) خود را مرید سولوویف اعلام کرد ولیکن روح وی برای جستن حقیقت مشوش تراز مرشد بود واز شور و هیجان گذشته (**پس روی افق**) به‌نومیدی ویاس منتهی‌گشته بود(**خاکستر**) . بااین وجود در سخت ترین ساعات زندگی خود به‌آیندهٔ روسیه وبه‌ارزش های نجات بخش رنج هایش ایمان داشت و زمانیکه انقلاب فرارسید بـا شوری تمام بانك زد ؛ « مسیح احیا شده است ! » از لحاظ انـدیشه بـه الکساندر **بلوك** می‌مانست در صورتیکه قـدرت مجسم ساختن و سادگی عالی اورا فاقدبود . زیرا بلوك(۱۹۲۱ ـ ۱۸۸۰) شاعرخیلی بزرگیست؛ وچهره خیالباف وحالت‌گوشه‌گیرانهٔ او در خاطره‌کسانیکه اندك تماسی با او داشته‌اند حك‌شده است ؛ درست‌مظهرشعر بود . از خانوادهٔروشنفکران بزرك ، خودش هم خیلی باسواد وفرنگی مآب بود بطوریکه درآغاز کار

شاعری خویش ظاهرا خیلی ازطرز تفکر مردم روسیه که بعدها در دقایق
دشوار با کمال شوکت وجلال رأی خودرا بدو تفویض کرد، فاصله داشت!
اشعار نخستین او به خانم زیبا مانند و - سولوویف درستایش خانم آموزنده
اسرار آمیزی است که رسالتش ارشاد انسان بصوب حقیقت است ؛ گرچه از
خاك نیست ولی می‌تواند روی همین خاك برای خاطر چند انسان ممتاز در
عشقی بزرك متجسد گردد ؛ این خانم گاهی بصورت شعر ، زمانی بصورت
مریم عذرا ومدتی هم به شکل ستاره ظاهر می گردد ومی توان اورا درنسیم
بهاری یادر سپیدی ماهتاب جستجو کرد . با این وجود خلجان رفته رفته در
جان شاعر رخنه کرد : آیا اساسا این خانم وجود داشت یا بدتر از آن مثل
یك دختر مبتذل پیش پا افتاده نبود ؟ دیگر در منظره خوش رنك خواب و
خیال نه بلکه در یك میکده حومه شهر بود که **دختر ناشناس** بدو ظاهر
شد واو کوشید تا معمای نگاه اورا ازوراء توری تیرهٔ صورتش حدس بزند.
پس ازین مرحله ، دورانی فرارسید که نسیم های زودگذر عشق بزندگی
(منظومه‌های ایتالیایی) در ابتذال روزهایی که بلوك غرق عیاشی ومیگساری
بود ، فرونشست ؛ ولیکن مانند **بلی** بیش از بیش به آیندهٔ روسیه که جای
خانم زیبای پیشین را در دل او می گرفت ، امیدوار شد ؛ روسیه را در
افتخارات گذشته (**کولیکوو**) ودر غم های کنونیش دوست داشت. بدینمنوال
وقتیکه انقلاب سررسید روشنفکر و منزوی مزبور بمیل در راه ملتش گام
گذاشت . در منظومه Scythe اسیت ها ، آنگاه که قوای غربی وارد
مداخله در امور روسیه شده بود ، بدینها اخطاری پر طمطراق کرد و
دوازده نفر (زمستان ۱۹۱۸)زیبا ترین منظومه ایست که به شوق انقلاب
سروده شده است : شعری عجیب است چه تمام اوزان والحان را با صحنه‌هایی
که حکایت از رئالیسمی نپخته می کند و پرواز های باشکوه در خود جمع
دارد وانسان از خواندن آن احساس می کند که بادملایم انقلاب همراه باد
سوزناك زمستانی وبوران های برفی می‌وزد وقطع نظر از دوازده سرباز

سرخ ، مسیح باتاجی از گل سرخ آنرا رهبری می کنند . بدین منوال **بلوک** شاعر بدون قید و شرط به جهش مردم خود می پیوندد ؛ اما مزاجش باشرایط دشوار سال های نخستین پس از انقلاب سازگار نبود وعاقبت باحزنی تمام در ۱۹۲۱ درگذشت .

آکمه‌ایست وفوتوریست - همانطور که نبوغ پوشکین اورا از حدود وثغور رمانتیسم بیرون کشیده بوده نبوغ **بلوک** هم ازقلمروسمبولیسم تجاوز کرد . زمانیکه وی در راه تکامل بود ، سمبولیسم افول می‌یافت و تـازه تمایلات نوی برضد او اعمال می کرد . از طرفی **کوزمین** و گروه باصطلاح آکمه ایست Akmeistes بـاتفاق **گومیلف** ، **آنا آخماتوا** ، **ماندلستام** و **گرودتسکی** در برابر توجهی دایمی که او نسبت به اندیشه‌مرگ نشان می‌داد ، عشقی شدید بزندگی ودر برابر انتزاعات وسمبول هـایش روشنی و صراحت ودر مقابل موسیقی الفاظ او نقشه‌ای پایدار و واضح بر قرار ساختند ؛ درآثار **خداسویچ** جنبه های سمبولیستی باایجازی موزون و بیرحمانه درآمیخته است . گروه مزبور بـاوجود جزییات متفاوت بصوب کلاسیسیسمی نومتمایل بود . ازطرف‌دیگر تقریبا درهمین سال‌هافوتوریست ها Futuristes ظهور کردند با وجود مخالفت هایی شدید که باشاعران مکتب‌تمثیلی (سمبولیست) داشتند باز مانند همانها در۱۸۹۵ موردقهقهٔ استهزاء آمیزمردم قرار گرفتند ؛ اینان اعلام کردند (لااقل درآغازکارخود آنگاه که هوس مخصوص دوران جوانی آنها را به ایجاد هیاهو و جنبش در میانهٔ مردم سوق‌می داد) که بکلی از گذشته چشم بپوشند ومنطق‌اندیشه را ترک گویند واز خود کلمه به‌این دلیل که « کلمه وسیع ترازمعنی است» آغاز کنند . درصحایف‌آینده مکتب‌شاعرانهٔ مزبور و بویژه چهرهٔ **ولادیمیر مایاکوفسکی** را در برابر انقلاب خواهیم دید .



*

فصل نهم

پس از انقلاب (۱)

شعر - وقتیکه انقلاب دستگاه موریانه خوردهٔ تسارها رافروریخت چه بسا بیم آن بود که ادبیات هم‌مانند سایر شئون درزیر خرابه ها مدفون گردد . نویسندگان سرشناس جز عدهٔ معدودی (بلوك ، بلی ، بریوسوف وگورکی) یاانتحار کردند یامهاجرت نمودند . ولیکن اگر بازار نثر تا سال ۱۹۲۰ رونقی نداشت در عوض شعر درهمان ماههای نخستین انقلاب از فعالیتی شدید برخوردار گردید . بی‌گمان شعر بهتر از نثر قادر است که خودرا باحوادث بزرك هم‌ساز سازد ؛ بعلاوه درین قلمرو انقلاب ادبی زود تر از انقلاب اجتماعی بوقوع پیوست و درین هنگام شاعرانی چیره دست بودندکه در وصف آن حماسه ها می‌ساختند . چنانکه دیده‌ایم زیبا ترین شعری که از انقلاب‌ملهم شده باشد همانا دوازده نفر بلوك بود ؛ چه‌هنر وسبك نویسندگی اسنین یا مایاکوفسکی که به‌نسل بعدی تعلق داشتند، ساخته وپرداخته پیش از انقلاب بود . بااین وجود انقلاب موجد التهابات شور انگیزی شد وآنچنان مستی شاعرانه‌ای پدید آورد که مارا به‌تحسین و تکریم وامی‌دارد وقتیکه می‌بینیم شاعران آن‌عهد درچه شرایطدشواری شعر می‌سرودند : چون‌کاغذ یافت نمی‌شداشعار خودرا باخطی ناخواناروی دیوار یامیزی می‌نوشتند وبعدآنرا روی‌کاغذ های مخصوص بسته بندی‌طبع می‌کردند ودر کوی و برزن به‌آواز بلند برای‌مردم می‌خواندند ؛ وعامه‌هم باوجود تحمل زیان های جنك داخلی وقحطی ، درشنیدن اشعار آنان از

---

(۱) خانم‌ژان‌رود G . rudes درنوشتن‌این‌فصل صمیمانه به‌من کمك کرد . مؤلف

همدیگر سبقت می‌جستند و بشدت تصمیم خود را می گرفتند .

مکتب هـا در مقابل هم می‌ایستادند : **سوریـانین ، خلبنیکوف مایاکوفسکی ، آسه‌یف ، مارینهوف ، شرشنه‌ایویچ وکوسیکوف** که فوتوریست بودند با **بورلیوك** که خیالباف بود وامپرسیونیست‌ها واکسپرسیونیست ها و کونستروکتیویست هاو فونکسیونیست ها ونیچه وونیست‌ها (گویامراد طرفداران مفهوم لفظ نیچوو روسی که مفهومی معادل با « **این نیز بگذرد است**» باشد .پ.) منازعه داشتند با اینهمه‌یك آرزوی مشترك داشتند وآن کوششی بود که برای‌آفریدن شعری‌نو برای جامعه ای‌نوصرف می‌کردند و برای حصول بدان اغلب به‌اشکال قالب بیان وتنوع استعارات وتدارك الفاظی جدید که فهم‌آثارآنان رامشکل می کرد ، دست‌می‌یازیدند سبکشان، سبکی لطیف ومصفا ودور ازفهم عوام وخاص طبقهٔ اشراف‌بود . ولیکن بهترین شاعران‌گروه های مذکور خیلی زود ازین افراط و تفریط ها که بااعتراض سخت وبحق **لوناچارسکی** روبروشده بود،دست کشیدند.

سه تن شاعر روستایی زیر که ازسلسلهٔ کولتزوف‌اند مقامی‌جداگانه در ادبیات بعد ازانقلاب روسی دارند :**کلیچکوف ،کلیوئف واسنین**اینان که باصطلاح طرفدار حفظ سنن میهنی بودند باروحیه‌ای مسیح مانندانتظار داشتند که انقلاب جلوه‌گاهی برای چهرهٔ واقعی روسیه‌کشاورز باشد و از هرگونه پیشرفت صنعتی نفرت داشتند . کلیچکوف در توصیف مجسم و برجسته وکلیوئف در تصوف و پارسایی وسرژاسنین(۱۹۲۵ - ۱۸۹۵)در توصیف بینظیر مناظر ومرایا سرآمد بودند . تمام‌آثار این یکی پر است از درد هجران دهکدهٔ ای نزدیك **ریازان** که‌کودکی خود را بدون تحمل دشواریهای‌کار در مزارع آنجا گذرانیده بوده است ؛ از هرکجاکـه بود خاطرهٔ آنرابانوری «آبی» وعطری ویژهٔ افسانه‌های مذهبی‌درمی‌آمیخت . استعاره هایی بدیع ابداع‌کرد که آنرا از زندگی روستاییان وجـانوران اهلی اتخاذکرده بود ؛ دورانی کـه مرحله « خیالبافی » را می گـذرانید

ازینگونه کنایات و استعارات فراوان بکار می‌زد ولیکن اشعار خوب اوهم ساده وهم خوش آهنك است . شهرنشین شدن وپیشرفت کردن در امرشعر واز همه مهمتر ازدواجش با **ایزادورا دونکان** سبب انهدام او گشتند ؛ با او به فرانسه وآمریکا رفت وآنجاخود را بیگانه یافت وقتی هم که به‌میهن خویش بازگشت بازهمان احساس بیگانگی راکرد ؛ زیراکه انقلاب‌روسیه را مطابق انقلابی که برایش حماسه می‌ساخت ، نیافت وپیروزی، رابا ماشین وصنعت دید ، بدینواسطه به‌الکل (**مسکوی میکده ها ، اعتراف یکنفر عیاش**) وسپس به مرك توسل جست : « شعرمن وخود من دیگر برای این مملکت ضروری نیستیم » .

ولادیمیر **مایاکوفسکی** قریحه اش نوع دیگر وجبلا انقلابی بود . او در ۱۸۹۲ بدنیاآمد ومانند اسنین در ۱۹۳٤ انتحار کرد . این موجود عجیب که در قفقاز تولد یافته قوی جثه وپرشور بود واگر درآغازبه‌گروه **فوتوریست** ها پیوست فقط برای آن بودکه اساسا باتمام سنن ادبی بورژوازی مخالف بود . غزل‌های شدیداللحن اوکه واجد رمانتیسمی غلیظ بود بهیچوجه به غزلیات **اسنین** شبیه نبود . در اشعار خود باشوکتی تمام در باره عشق ترانه می‌ساخت (نی‌لبکی که ازمهره‌های ستون فقرات‌درست شده است) ، املا ظهور انقلاب قریحه‌اش راعوض کرد : «من» اوتحت ـ الشعاع ارادهٔ خدمتگزاری قرارگرفت ؛ تمـام « نیروی صدا دار شاعر ی خودرا » به‌خدمت «طبقه‌مهاجم» گماشت واشعار خودرا مانند« کارت‌حزبی» به‌اهتزاز درآورد ؛ اگر واقعا ازینکه « سرایندهٔ غلیان‌آب » باشد باکی نداشت ، چه‌بیماری برای او خصمی بحساب‌می‌آمد ، درعوض درضمن‌شعری که در مرك لنین سرود درد ملت خود را بیان‌کرد و در منظومهٔ **صد و پنجاه هزار** حملات سختی به‌جوامع سرمایه داری‌کرد و امید های ملتی را درآن گنجانید . قسالب و سبك اشعار او نیز انقلابی بود : نسج کلامش متشتت ، الفاظ بطور عمدی عامیانه واستعارات وقوافیش نیزغیر مترقب‌بود

اشعار آهنك دار و بسیار موزون او برای آن آفریده شده بود که درحضور جماعتی بنحوی مخصوص خوانده شود ؛ وصدای رسای شاعر آنرا درنلوب مردم می نشاند . بااین وجود علاقهٔ شور انگیز او نسبت بـه آراء و عقاید خویش مانع از آن نبود که فی المثل در کمدی ساس هزل ومطایبه بکار نبرد ویادر سریك آواز خوان مسخره هزل را باجدی که همانا بیان پیروزی جهانی طبقهٔ کارگر است، درنیامیزد . شاعرانی هم مانندبیزیمینسکی، ژاروف اوتکین، گولودنی وسایرین که ذوق وقریحه شان بهپای مدل او نمی رسید هم خودرا وقف مسلك اشتراکی کردند . اشعار بیزیمنسکی (کومسومولی کارت حزبی) دلالت برخوشبینی آن می کند که اتحادجماهیر شوروی می خواهد بهجوانان القاء کند . دمیان بیدنی D . biedny که قصه ها ورباعیات او خیلی مشهور است هرگز (مگر در خیابان اصلی) ازحدود نشر مسجع و نوشتن اخبارگوناگون روز نامهها تجاوز نمی کند .

بااینهمه فرد پرستی Individualisme منهدم نگشت ؛ از میانهٔ شاعران طبقهٔ کارگر اسو تلوف (ملاقاتهای شبانه) خودرا به سنن کهنه می پیوندد وکازین از دنیای تازه و مادی رویائی بیش ندارد . غزلسرایی نیز نزد عدهای از شاعران که ادامه دهندگان راه اسلاف خویشند و ظاهرا تحت تـاثیر انقلاب قرار نگرفتند ، هنوز دیده می شود : مانـدل استام Mandelstamm آنا آخماتوف و بوریس پاسترناك (متولد ۱۸۹۰) که خراج خود را باسرودن اشعار انقلابی مانند سال ۱۹۰۵ داده است ، ابتکارش در این است که تقریبا یك تنه درسرزمین شوروی همان راهی را ادامه می دهد که طرفداران شعر مجرد وهنر مطلق درگذشته می رفتند . به عقیدهٔ او « تنها وظیفه هنر آنست کـه مشعشعانه تدارك شود » از لحـاظ غزلسرایی به لرمونتوف واز لحاظ وحدت وجودی به تیوتچف قابل مقایسه است . عنوان مجموعه اشعار اوکه در ۱۹۲۲ انتشار یافت درخورهمهٔ آثار اوست : خواهرم زندگی . چون در برابر تأثرات خارجی حساس است،

طنین آواهای دور و نزدیك در درون او منعکس می‌شود ؛ او تصوری نواز واقعیت دارد و در همان حال نیز شایستهٔ آن است که آنرا به دیار رؤیا انتقال دهد . گرچه الفاظ و ترکیب کلامش ساده است ولی مضامینش سهل الفهم نیست زیرا تشبیهاتش واجد جهش‌هایی غیر معمول و فاقد همبستگی و پیوند است . شعر او از لحاظ وزن کلاسیك است. **پاسترناك** که زندگیش را فدای تخیلات شاعرانه و هنر کرده انسانی گوشه گیر و منزوی است .

رمان در باره جنك داخلی ـ نثر در نزدیکیهای سال ۱۹۲۰ از نو سر بلند کرده بود و رمان برای توصیف واقعیت و خدمت به دولت جدید جای شعر را گرفته بود . نخستین نویسندگان شوروی گرچه خود در آغاز مستی و پیروزی آنرا باور نداشتند ولیکن کمتر از اسلاف خود آزادی بیان داشتند ، با اینهمه هنرشان واجد خصایص نوی بود . اینان دوستدار ماجرایی شدید ، قهرمانان متعدد ، معرفت النفسی موجز و مختصر و بالاخره توالی سریع مناظر و صحنه ها که گاهی فن سینما را بخاطر خواننده می‌آورد ، بودند ؛ روشنفکران نومید آثارچخوف جای خود را به صنعتگران و سربازانی می‌دهند که پرشور و خشن اند و برای زندگی خود و دیگران احترامی قایل نیستند و حیات انسانی را قدر نمی‌شناسند . زبان آنان سریع جملاتشان کوتاه ، مکالمات بسیار و عبارات عامیانه که عمدا رنك محلی خود را حفظ کرده ، فراوان است . این همان صورت بیانی است که برای مضامینی که منحصرا از انقلاب یا جنك داخلی اقتباس می کردند ، پرداخته شده بود . در نخستین رمانهای این مجموعه از مشاهدهٔ رمانتیسمی عبوس که معجونی از شور و هزل سبعانه و تعصبی شدید و وحشیانه است درشگفت می‌شویم. سپس بهمان اندازه که حوادث از هم جدا می‌شود ، لحن آرام و منسبط می گردد، مکالمهٔ جای داستان را می گیرد و معرفت النفس عمیق تر می‌شود .

بابل که بدون موفقیت در ادبیات پیش ازجنك بذل مساعی کرده ، و بعد در قسمت بودینی خدمت کرده بود ، مجموعهٔ نوولی بعنوان **سوار**

نظام سرخ که شیوهٔ نگارش آن یادآور سبك چخوف است ، نوشته و در طی آن برخی ازمراحل جنك داخلی را توصیف کرده است ، این اثر گرچه تا اندازه ای از لحاظ سبك به نوول های چخوف شبیه است اما لحن آن فرق دارد و پرداخته شده است از هزل وشور و شوق . سبعیت زندگی را در آن می نمایاند و به جمال حزن آمیز آن عشق میورزد ؛ صحنه های کشت و کشتار ، قتل وغارت ، دریدن پردهٔ عصمت که در کمال صراحت بیان شده درهمان حال واجد ایجازی خشك وتغزلی ویژه است . **قصه های یهودی** (او خود یهودی واز مردم ادسا بود) اومبین گروه دزدان ادسا و واجد همان تجسم سبعانه است .

در زندگی وآثار وسوولوف **ایوانوف** نویسندهٔ اهل سیبری نیز همان جنبه های رمانتیسمی وجود دارد : سراسر زندگی او بـه جاشویی و سربازی و گدایی وچاپ کردن کتب ، سپری گردید ودر قصه های خود نیز انقلاب راماننند طوفانی دراستپ های آسیا منعکس کرد . زندگی پارتیزانها (پاتیزانها ، قطارزره پوش شماره ٦٩ - ١٤) ودهقانان عاصی او(**شبهای آبی**)که در مرکز طبیعتی پرخطر ووحشی قرارگرفته همان قدرت بدوی خود را حفظ کرده است :گرسنگی ، سرما وگرمای طاقت فرسا ، خشم ، عشق وکین . « انسان ! همیشه می توان یکی دیگر مثل او بوجودآورد» « هیچ چیزآسان تر از کشتن انسانی نیست » ؛ « ماحیوانات درنده ایم و حیوانات درنده هم بهخون محتاج اند .»

سیفولینا Seyfoulina نیز که دراصل ازقوم تاتار وشغلش آموزگاری است باتوصیف دهقانانی که با انقلاب به آزادی رسیده اند (و یرینه ئیا) وگروه بچگان بی پناه (مطرود) ، همان مناظر سیبری را تشریح می کند؛ رئالیسم عمدا زننده وتوهین آمیز اوآب ورنك رئالیسم **ایوانوف** راندارد.

پیلنیاك مؤلف **سال برهنگی** برعکس کاملا باسواد وواجدخصیصه یك انقلابی سنتی یعنی اسلاو دوست است انقلاب بهنظر او بازگشتی است

به‌عصر پیش از پطر کبیر یعنی به‌روح ملتی که از قید غربی آزاد شده . به « ایزبا ها که از اعصار قدیم همچنان دست نخورده باقی مانده » و به « حکمت عامیانه یاحکمت قدیم سر زمین‌ما » دلبسته است ، در بلشویك ها « فقط به‌نیم تنه چرمین ونه به‌نشانه دلسوزی های ساختگی » توجه‌داردو آنها را از اعقاب بوگاتیر ها می شمرد ، و واند بود کـه مانند یکی از اشخاص رمانهایش آنها را دربرابر « کمونیست »ها که سرشار از نظریه های بیگانه اند ، قرار داده باشد .

از میانهٔ معروف ترین رمانها در بارهٔ آغاز انقلاب ،رمان **چاپائف** اثر **فورمانوف** وبویژه**چگونه فولادآبدیده‌شد** اثر **نیکلااوسترفسکی** (اثر مزبور بهمین عنوان به‌پارسی ترجمه شده است پ)که رمانی‌دربارهٔ سر گذشت مؤلف و بیان تشکیل خصایص‌یك‌انسان‌است ؛ این‌جوان کمونیست که سرباز وجنك‌آور ، بیمار ونسبهٔ نابیناست و حاضر است بخدمتش‌ادامه دهد ، به‌عنوان سرمشق به‌نسل جوان شوروی پیشنهاد شده است .

هرقدر که از انقلاب دور می‌شویم آثاری که در بارهٔ آن نوشته می شود ، محکم ترشده معرفت‌النفس درآن مقام بزرگتری را احراز می کند **انحراف** اثر **فادئف** (۱۹۲۷) مانند داستان های ایوانوف جنك درآسیا را توصیف می کند منتهی گرسنگی و وحشیگری و گرمـای طاقت فرسا و سایر قدرت های بدوی کمتر وبررسی قهرمانهای آن رنگین ترست . بر گشت به‌سنت‌ادبی‌پیش، ازهرجا دررمان **دون‌آرام** Le don Paisible اثر**شولوخوف** که‌در ۱۹۳۰ آغاز کرده وصحنه‌های‌جنگی‌وخودمانی‌اشخاص تاریخی وخیالی را بشیوهٔ **جنك وصلح** بهم درمی‌آمیزد ، به‌چشم‌می‌خورد. تازه‌توجهی‌به‌بیغرضی درآن‌پیداست که به‌دلیری وصداقت‌سفیدپوستان‌اعتراف می کند . مؤلف که میانهٔ کوزاك (نام عده ای از سربازان روسیه کـه در سلحشوری زبانزدند پ) های ناحیه روددون بدنیاآمدوبه زبان‌آنهاسخن می گوید . در توصیف زندهٔ آداب ورسوم آنان چیره دست ودراینکه مارا

به عواطف و سرنوشت آنان پیوند دهد بطوریکه از مرور در حدود بیش از هزار صفحه کتاب ملول نگردیم ، توانا ست .

تازه با آنچه گذشت ، مضامین دیگری نیز می توان در آثار نویسندگان شوروی جست . جنك داخلی ماجرای گذشته بود حال آنکه تدارك آینده و ساختمان دنیای سوسیالیسم مطرح بود پس مقام نویسنده در کار اشتراکی چه می توانست باشد ؟

در آغاز کار چون توجه دولت شوروی معطوف به کار های ضروری تری بود ، چندان از ادبیات نمی اندیشید و آزادی نسبة زیادی برای آن قایل بود . گروه «برادران سراپیون» (زامیاتین، و.س. ایوانوف ، زوشچنکوف فدین و کاورین .) توانست در اعلامیه خود اینطور بنویسد : « **اثر هنری باید واجد حیاتی ویژه خود باشد تا بتواند عصر خود را بدون هیچگونه الزامی منعکس سازد .** » گروه هفت نفری فوتوریست نیز که مایاکوفسکی عضو آن بود بنا بدستور لوناچارسکی چندی در تدارك اعلامیه هنر **اشتراکی** صرف وقت کرد وخود را نماینده هنر انقلابی پنداشت در صورتیکه طریقه شان خیلی از سطح ادراك قاطبهٔ مردم دور بود . اما از سال ۱۹۱۸ باینطرف بفکر افتادند که ادبیاتی کارگری ایجاد کنند . **بوگدانوف** مؤسسه پرولت کولت Proletkult که موسسه ای بشیوهٔ تعلیمات مارکسیسم ولی مستقل از حزب کمونیست است ، بنا نهاد که با تاسیس باشگاه ها نشریه ها و کلاس های درس می خواهد عامه را تربیت کند وحرفه های اور به فرزندان با استعداد ملت بیاموزد . **گورکی** که نقش او در پشتیبانی از ادبیات قابل ملاحظه است ، با این مؤسسه همکاری کرد . با اینهمه برخی از نویسندگان کارگری سازمان مزبور متوجه شدند که بدینوسیله از زندگی وکار انقلابی باز خواهند ماند . گروه **آهنگر** هنر را در درجه دوم اهمیت قرار می دهد وادبیات را وسیله ای برای نبرد تعبیر می کند و فردپرستی ر مطرود می شمارد وصنعت راکه مایه نجات دنیاست ، می ستاید . وقتیکه

نپ بوجود آمد واز عده‌ایکه به **همراهان** ملقب شده بودند ، دلجویی و استمالت کرد ، گروه مذکور خشمگین‌شدند چه همراهان به کسانی می گفتند که بدون پذیرفتن تمام افکار و عقاید کمونیست ها حاضر شده بودند ، در راه آنها گام بردارند . (میانه این همراهان که‌جملگی از نویسندگان‌روسی هستند ایوانوف ، پیلنیاك ، لئونوف ، فدین و تیخونوف ذکر کردنی اند) مجلهٔ گروه مذکور همانا **تل سرخ**‌است . گروه استقلال طلبان ادبی‌مزبور باآنکه از بهترین نویسندگان دوران خود بودند ، سخت مورد حمله هوا داران یك ادبیات صد درصد انقلابی قرار گرفتند کـه مهمترین آنها گروه **اکتبر** بود که‌مجلهٔ **بطرف پاسدارگاه** را منتشر می کردند . گروه‌مذکور سبب گردید که‌در ماه‌مه سال ۱۹۲۴ کمیته مرکزی حزب کمونیست جلسه‌ای فوق العاده تشکیل دهدو درطی‌آن اعلامیه مشهور **تصمیم حزب درباره آثار ادبی** راکه حاوی اندیشه های وسیعی است ، مطرح کند . حزب با اعلامیه مذکور مخالفت صریح خود را « نسبت بـه‌انحصار ادبی از طرف سازمانی ویژه » بیان داشت وعقیدهٔ خود رامبنی برطرفداری از « توسعهٔ آزادانه جریان های گوناگون ادبی » ابراز داشت و درضمن میراث ادبی گذشتگان وسبك هنری‌آنان را ستود . **همراهان** وقتیکه دیدند اعلامیه به نفع‌آنهاست ، دست بکار شدند ودرهمان سال ها آثار قابل تحسینی بوجود آوردند . اما مخالفان هنوز دست از دشمنی خود برنداشته بودند . گروه اکتبرمقام خودرا بدستهٔ Vapp واپ (انجمن پان اونیونیست‌نویسندگان کارگری) که شعبهٔ مخصوص روسی آن عنوانش **واپ** بود ودر ۱۹۲۹ به هنگام طرح نخستین نقشه پنجساله جنبهٔ سازش نـاپذیری خود را مضاعف کرده‌داد به همراهان‌اخطار شده‌بود که‌خودرا بخدمت نقشه مزبوربگمارند؛ و تقریبا جملگی « فرمان های اجتماعی » حکومت را پذیرفتند . صداقت آشکارو بدیهی‌آنان وتوفیقی که نصیب‌اجرای نخستین نقشه شده‌بود،جملگی موجب گردید که بار دیگر در ۱۹۳۲ مهربانی دولت بطرف‌آنان معطوف

شود ؛ برای آنکه خصومت ها از بین برود واپ منحل گردید و از آن پس تمام نویسندگان در یکجا تحت عنوان اتحاد نویسندگان شوروی گرد هم آمدند و شرط ورودی آن که در اصل اختیاری است همانا کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم است باروش باصطلاح « رئالیسم سوسیالیست » .
این دستور العمل نسبة لیبرال موجب پیدایش تمایلات گوناگون ویك قسم اومانیسم جدید در سالهای پیش از جنگ گردید . اما احتیاجات جنگ اعمال انضباط خشکی را سبب شد . ناگفته نباید گذاشت که چون فروش و چاپ کتب در انحصار دولت است، بنابرین نویسنده‌ای را که موفقیتی بچنگ آورد و موقعیتش هم ممتاز باشد ، سخت مورد نوازش قرار می‌دهد .

رمان در باره نقشه پنجساله ـحال برگردیم به‌دوره‌ایکه نخستین نقشه پنجساله مطرح است و نویسندگان هم خودرا صرف دگرگون کردن اوضاع اقتصادی سرزمین‌خود می کنند . چنانکه سابقاهم تنها کتابی که‌مهمترین تیراژ ادبیات‌شوروی نصیبش گردیده بود همانا **سمنت** اثر **گلادکوف** بود که شروع کاررا در یك کارخانه پس از انقلاب‌توصیف می کرد . ازسال ۱۹۲۹ نیز انبوهی ازینگونه‌آثار منتشر گردید که گاهی پیدایش‌صنعت‌جدید وزمانی اشتراکی شدن اراضی مزروعی را می‌ستایند . **تل آباد شده** اثر **شولوخوف** و **بروسکی** اثر **پانفروف** هر دو کلخوز را تبجیل و تکریم می کنند ؛**کاتائف** در رمان خود : **ای‌زمانه ، به‌جلو !** شهر غول آسای ماگنی توگورسك Magnitogorsk راکه در ۱۹۳۰! ساخته شده است‌و پیلنیاك در رمان **ولگا به‌خزر می‌ریزد** ساختمان‌یك‌سد ولئونید‌لئونوف در **رودخانهٔ‌سوت** ساختمان یك‌کارخانهٔ کاغـذ سازی را تشریح می کند . مخصوصا که‌آثار مزبور از لحاظ سندیت نیز حایز اهمیت‌اند ؛ امـا بااین همه بهترین نویسندگان این دوره از مضمون بسیار پیش پا افتادهٔ توصیف یك‌کمونیست دلیر ویك خرابکار پست پارا فراتر گذاشته عصر جدید را در برابر عصر قدیم قرار داده و در صحـایفی تقریبا تغزلی برای کار حماسه

ها ساخته اند

رمانهای هجوی و معرفت النفسی - بهر تقدیر ، بخصوص میانهٔسال های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۹ وپس از ۱۹۳۲ تمایلات دیگری پدیدآمد وآثار خصوصی تری بهظهور پیوست . نه شور انقلابی و نه عشق بـهکار هیچکدام نتوانست قریحه مردم روسیهٔرا از مطایبه ومعرفت النفس منحرف سازد ؛ چه اینان میراث گوگول و داستایوسکی را در خود محفوظ دارند. گرچهامر **انتقاد ازخود** خیلی در شوروی پسندیدهاست ولیکن بایددرین راه بااحتیاط قدم برداشت . زامیاتین که ماجرای رمان **ما** را درقرن بیست وششم قرار دادهکار عبثی کرده بود ، زیراامانع انتشارآن در روسیه گشتند و زوشچنکوف هم بتازگیاز انجمن نویسندگان اخراج شده ؛درصورتیکه آثار اومدتها بامسخره کردن برخی ازجلوههای روزمرهٔ زندگیدرشوروی باعث تفریح خاطر مردم شده بوده است ؛ ولیکن اغلب در زیریك‌لودگی ظاهرا معصومانه ، انتقادات بسیار شدیدی پنهان می کند ؛ وآنرا دردهان « فردی غیر مشخص » که سخنی دلنشین دارد ، می گـذارد . **ایلف** Ilf و پطروف(صندلیهای دوازدهگانه و**کاتائف** (استفاده کنندگان)و**بولگاکوف** (دسیسه بازی ، ماجراهای چیچیکوف) نیز واجدآثاری سرگرم کنندهاند.

هزل **ایلیا ارنبورك** مخصوصامتوجهٔ جامعه سرمایه داریست وچون تقریبا همیشه در خارجه زیستهاست باتوصیف وانتقاد از ممالك غربیعطش بیگانه پژوهی (Exotisme) مردم شوروی را تسکین میدهد .آثار او متنوع وبارور است وحکایت از قریحهٔ سرشار او در قلمرو روزنامهنویسی می کنند . **ماجریهایشگفت انگیز ژولیوژ ورانتو ومریدانش** .ما را به دنبال یك نفرمکزیکی ماجراجو بهگردش دور دنیا می برد ؛**تراست د . ا .** تصور انهدام اروپاست باماشینیسم آمریکایی ، **مسکو بهاشك ها ایمان ندارد** نشان دهنده محافل پاریسی است ؛ **سقوط پاریس** ،واپسین رمان بزرك ارنبورك نیز در باره فرانسه است ، او در همان حال که بشدت

ازمحافل سیاسی فرانسه انتقاد وعیبجویی ، می کند همدردی ومحبت صمیمانه ای نیز نسبت به دردهای آن ابراز می دارد .

زمانیکه هجویه نویسی رواج می یافت ، میل بازگشت به تجزیه تحلیل های روانشناسی ، یعنی توجه به سنتی که براثر ظهور انقلاب یك چندمنقطع شده بود، قوام گرفت و نویسندگانی که دراین راه کوشیدند همانا آزاداندیشان سابق الذکر بودند که کمتر درسیاست فرورفته بودند . ازهمان سال ۱۹۲٤ فدین در رمان **شهرها وسالها** نه همان مبارزات و اعمال انقلاب را بررسی کرد ، بلکه انعکاس وطنین آنرا در اذهان معاینه نمود ؛ قهرمان او دانشجوئی است که می خواست وارد دنیای نو شود ولیکن احساساتش از نوع عشق و ترحم ، اورا برضد انقلاب به خیانت واداشت . رمانهای **برادران و تسخیر اروپا** ، آثار دیگر نویسندهٔ مزبور برای فرد پرستی جولانگاه وسیعی باز کرده است .گورکن ها اثر **لئونید لئونوف** (۱۹۲۵) تجسمی است از نزاع شهر و روستا در دماغ دو برادر که باهم دشمنند ؛ لئونوف نیز مانند فدین بیشتر مجذوب زندگیست تاعقاید و افکار : « بوی زننده و ناگوار او . . . ناپایداری و حتی بیهودگی عاقلانهٔ او » **کاورین والشا** Olecha آزاد اندیشی را خیلی فراتر از سایرین پیش راندند .کاورین **در باره نقاشی ناشناخته** از آزادی خلاق و رمانتیسم در برابر فایده جویی و از مسایل اخلاقی در مقابل صنعت دفاع می کند ؛ قهرمان آن که مغلوب زندگی شده ، بار دیگر بتوسط هنرش زندگی نوی آغاز می کند . زیباترین رمان لوری الشا ، **حسد** (۱۹۲۷) در صفحات موجز خود واجد طراوت وآب ورنگی نو وقدرت القائی خارق العاده است ؛ او یك انسان ناکام حسود و بی غیرت را مقابل یك انسان نو که صادق وفعال است ، قرار می دهد ، و با این وجود این طور بما تلقین می کند که موجود حقیر مذکوردرست است که سطح فکرش پایین است، ولیکن هنوباز به عاطفه و زیبایی وفرارازابتذال محتاج است . الشاجز آنچه گذشت ، واجداثر تفننی و دلپذیری بعنوان سه تفر

خپله نیز می باشد.

رمان خیالی و تاریخی - عدهٔ دیگری از نویسندگان با نوشتن رمان های خیالی و تاریخی از انضباط رئالیست سر بر تافتند. میانهٔ عدهٔ مذکور مهمتر از همه همانا آلکسی **تولستوی** (۱۹٤٦ - ۱۸۸۲) است که نخست جزء مهاجرین بود ولی بعد در ۱۹۲۲ به شوروی بـازگشت. قریحه سرشار او درجهات گوناگون بکار افتاد؛ چیزی که در تمام آثار او مشترک است همانا میهن پرستی پرشور ودلبستگی شدیدی است که به چیزهای مربوط به روسیهٔ دارد. **راه شکنجه ها** که آنرا در پاریس آغاز کرده چند ماه پیش از مرگ بپایان رسانید؛ طرحیست از محافل روشنفکران پیش و پس و عصر انقلاب. **نان** مضمونش دفاعیست که استالین بهنگام جنگ داخلی از تساریتسین (استالینگراد کنونی پ) کرده بوده است. ولیکن اشتهار تولستوی مرهون رمان های خیالی اوست که بسبك ولز و **آئلیتا** Aelita نوشته مثلا برمی خوریم به اینکه لشکری از انقلابیون شوروی برای کمك کردن به انقلابیون سیارهٔ مریخ، عازم آنجا می شوند، **ماشینهای هذلولی شکل مهندس گارین** و مخصوصا **عصیان** شهرتش مرهون رمان تاریخی بزرگیست که در بارهٔ پطر کبیر نگاشته است؛ کتاب مزبور، اثری توانا ست که زندگی و رنك درآن می جوشد و تمام طبقات روسی را درآغاز سدهٔ هژدهم از بویار وسرباز و دهقانی، متعصبان پیروآلمانیان اسلوبودا و بر فراز همه شخصیت مافوق انسانی، شخصیت انقلابی تسار بزرك راکه پیشقدم انقلابیون کنونی اجتماعی بود، توصیف می کند.

رمانهای تاریخی در آخرین سالهای پیش از جنك زمانیکـه میهن پرستی و عرق ملیت بیدار شده بود، رواج یافت ومایه توسعهٔ آن گشت؛ در مثل رمانهایی در بارهٔ عاصیان: ستنکارازین یا **پوگاچف** وهمچنین در بارهٔ ایوان مخوف و دمیتری دونسکویی یاالکساندر نوسکی؛ رمـان در بارهٔ تاریخ معاصر: دردهای سباستوپول بتوسط **سرگه ایف - تسنسکی**

و نبردهای تسوشیما بتوسط **نویکوف** و شرح حال بزرگانی که ب
رمان‌درآمده باشدنیز رونق داشت : **تینیانوف** زندگی پوشکین‌و کو
وگریبوادوف رانوشت . درین زمـان انگیزه و محرك بزرگی رو
بصوب تبجیل از بزرگان گذشته‌شان می کشید وکار این میهن پرستی
در زمان جنك بدانجا کشید که عالمی را در شگفتی فروکشید .

نمایشنامه ـ نمایشنامه از انقلاب ۱۹۱۷ باینطرف همان مرا
پیموده که رمان . همیشه از لحاظ ابتکار وکمال در اجرا بینظیر بود
همانطورکه پیش از ۱۹۱۷ بررسی کردیم هرگز آثاری درجـه اول
نیاورده است : روی این اصل می‌توان روسیه را میهن رمان نامید. ب
از نمایشنامه ها از رمان های مشهور وپر سروصدا اقتباس شده اس
آغاز ، جنك داخلی تقریبا مضمون منحصربفرد بود . واپسین نمایشنا
گورکی‌مانند **اگور بولیچف وشرکاء و دوستگائف وشرکاء** تم
خنده‌آوراز بورژوازی شهرستانها در لحظهٔ انقلاب است ؛ شخصیت
بولیچف و رفتار او در مقابل حادثه‌ای که عنقریب‌عالم اورا منهدم
وهمچنین فرارسیدن مرك‌او ، مایه ابهت‌نمایشنامهٔ نخستین است ؛در
که نمایشنامه دومی‌چندان دلچسب نیست . نمایشنامهٔ **مداخله** اثر
باخوشمزگی جامعهٔ ارتجاعی ادسا را بهنگام پیاده شدن متفقین توص
کند **سرانجام‌نیروی‌دریایی** اثر **کورنی‌ایچوك** تشریح‌قهرمانی
دریای سیاه است . کمی بعد نمایشنامه های تبلیغاتی مانند **نان ازک**
کار را تشویق می کنند وحتی بالت ها معنای سیاسی بخود می گیرند
ها اذهان بیش ازپیش‌متوجه نمایشنامه های مربوط به‌روانشناسی گر
تحسین انگیز ترین‌آن عبارتست از:**فهرست نیکی‌هاو جوانی جا**
الشاو نمایشنامه هـای فکاهی مـانند **مربعی‌کردن دایره** اثر کاتا
توصیفی سرگرم‌کننده از زندگی احساساتی دانشجویـان است که
مشکل مسکن آنرا مشوب می کند وبالاخره نمایشنامه های تاریخی

ایوان مخوف که آلکسی تولستوی فکر آزادیخواهانه اورا در مقابل کبر بویار ها نشان می‌دهد و در باره **سووروف** یا **کوتوزوف** .

ادبیات جنگی - وقتیکه جنك سررسید همانطور که تمام قدرت نظامی کشور بهم پیوستند ، قرایح گوناگون نیز اختلاف سلیقه‌های خصوصی را کنار گذاشته سخت متفق شدند . شاعران مردم را به جنك دعوت می‌کردند : آ . **سورکوف** ، دمیان **بیدنی** Biedny ، **گولودنی** و ن . **تیخونوف** و عده‌ای دیگر که هنر را مادون عقاید خود می‌پنداشتند ، مردم را برضد دشمن تهییج می کردند . **عیساکوسکی** توانست لحن اشعار عامیانه را پیدا کند و **توار دوسکی** در واسیلی تیرکین ، یکی از اشخاص رمان خود ، نمونه ای از یك سرباز دلیر که حتی در مقابل مرك هم سرشار از شوق زندگیست ، مجسم کند . **ك . سیونوف** در برخی از آثارش واجد عظمتی بی‌پیرایه وجدی است : تمام‌مردم روسیه رمان **منتظرمن باش** ، یا **الیوشا بیاد می‌آوری . . .** را ازحفظ دارند ؛ وی که شاعر ، رمان نویس و نمایشنامه ساز است در جبهه جنك روزنامه نگاری کرد وچون‌در دفاع از استالینگراد شرکت کرده بود ، ماجرای آنرا بنحوی بی‌پیرایه و انسانی در رمان **روز ها وشب ها** که شاید زیبا ترین رمان این جنك باشد ، زنده کرده است . نمایشنامه های اومانند **مردم روسیه** ، **پسر بچه‌ای از شهرما** شهامت ودلاوری را در دل‌جوانان مشتعل ساخت . جنك علاوه از آنچه گذشت موجد یك سلسله نمایشها گردید که نفوذ آن مستقیم تر از کتاب بود . **کورنیچوك** در نمایشنامه **جبهه** یك سرباز پیر دوران انقلاب رادر مقابل سرکرده اش که مورد نیاز فنون جنك جدید است ، قرار می دهد . **یورش** اثر **لئونوف** که نشان‌دهنده دردهای شهرکی اشغالیست ماجرای فداکاری جوانی منحرف راتشریح می کند که برای نجات رییس پارتیزان‌ها جانش را به‌خطر می‌اندازد ؛ درین اثر صحنه های بسیار مهیج تآتری وجود دارد که در طی آن رهایی شهرك مزبور از چنگال دشمن را توصیف می کند.

رمان و حکایت درین دوره فراوان تر از نمایشنامه است . نامهای جدیدی به‌نامهای مشهور گذشته مانند آلکسی تولستوی و ایلیا ارنبورك (که‌فعالیت ادبی او معجزه‌آسا است) وشولوخوف ولئونوف وکاتائف وفادائف افزوده می‌شود . وجه مشترك آثار این دوره‌گذشته ازغرور ملی ، همانـا ابراز دلبستگی شدید نسبت به‌صراحت وسادگی ونفرت نسبت به‌هرگونه تصنع‌در سبك نگارش است ؛ زیرا جملگی برای‌ملت نوشته شده است . الکسابك در **راه شوسه وولوکولامسك** باگرمی وحتی مطایبه نقل می‌کندکه چگونه یك افسر درقزاقستان روحیهٔ اجتماعی درگردان خود ایجاد میکند تابتواند ازآن بعنوان یك وسیله جنگی استفاده کند . لئونوف در **تسخیر ولیکوشومسك** بدون اغراق‌ماجرای قهرمانی سرنشینان یك تانك رانقل می‌کند . تیخونوف آرامش قهرمانانه مردم لنینگراد رادر زمان محاصره وکاتائف آرامش پارتیزان ها را در **زیر زمین های ادسا** وگوربادوف امیدرام نشدنی روستاییان بی خـانمان را در **متمردان** حکایت می‌کند . **پرستار جوان** اثر فادائف یك حکایت واقعی وکمتر دست خورده است ؛ درین رمان سازمان و دستگاه شبکـهٔ مقاومت دختران و پسران خرد سال دونتس که بسرنوشت رقت‌باری دچار شدند ، حکایت‌شده است . بدون‌تردید هیچکدام ازین‌آثار از لحاظ ادبی شاهکار بشمار نمی رود (جنك و صلح اگر شاهکار است در ۱۸۱۲ یعنی سال حمله ناپلئون به‌روسیه نوشته‌نشده است) ولیکن درحد خود تاریخی زنده ومهیج از افتخارآمیز ترین دوران تاریخ روسیه است .

می‌ماندتعیین جهت آیندهٔ ادبیات روسیهٔ ؛ ملیت های‌گوناگون‌اتحاد شوروی ، پیشرفت معجزه‌آسای مملکت و توجهٔ زیاد بـه فرهنك توده های بشمار ملت ، اینهمه امکانات بیکرانی از برای ادبیات‌آینده آن سرزمین بیشماراست . اما بیاییم از پیش بینی چشم بپوشیم وباین آرزو اکتفا کنیم

که اتحاد ملت با ادبیات ، چنانکه جریان های اخیر شالودهٔ آنرا ریخته است ، درآینده نیز ادامه یابد .

آذر ۳۳

پایان

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۱۱	معنی را	معنی
٤٥	٦	کتابهای	کتاب
۷۳	۱۱	یاآنکه	باآنکه
۸۷	۱۱	بشریت	بشریست
۸۹	۱۱	مواطه	ملواطه
۸۹	۱۹	دانتسا	داتا
۱۰۵	۸	افراد	افراط
۱۲۸	۹	آن	ای

عنوان های کتاب